بازنامهٔ ناصری

بسم الله الرحمن الرحیم

بازنامه را بطراز حمد مینیازی بطرز و خامه را به نیازشناسی کارسازی بتعز
که طرهٔ اجنحهٔ شاهبازان ارواح مکرم در شاهراه عبادتش چون ابواب
رحمت او بر چهرهٔ ارباب ارادتش باز است و نعت از جمال همایون کمال اجلال
آن طایر بلند پرواز برانیم که جامهٔ خلق عظیم الخلق همایونش را کریمهٔ قاب قوسین
او ادنی طراز و مدح از ثنای خاندانی گوئیم که همواره همایون همای همتشان
در هوای آشیانهٔ وصال عنقای ازل سیال ایقان و قوهٔ عرفان در پروازات

لمؤلفه دو چار و چار و دو طایر که با پر توحید بقاف قرب سیمرغ همی کنند
سحاب رحمت وحدت برای تربتشان همی فشانند هر لحظه صد هزار نثار

وبعد چنین گوید مرغ سخنگوی خیال بلند پرواز شکار انداز شاهزادهٔ
والا نژاد تیمور میرزا ولد مرحوم حسینعلی میرزا فرمان فرما ابن پادشاه مرحوم خاقان مغفور

فتحعلی

فتحعلیشاه قاجار البسه الله حلل النور که در ابتدای دولت پادشاه مغفرت
دستگاه شهریار جنت آرامگاه محمد شاه نور الله مرقده که سنه هزار و دویست و
پنجاه هجری علی هاجرها الف التحیة والثنا بود با پنج برادر که رضا قلی میرزا نایب الایاله
و نجفقلی میرزا والی و تیمور میرزا و شاهرخ میرزا و اسکندر میرزا از بنده کمتر بودند از
ملک فارس بهوای زیارت بحکم استشارت و استخارت بعتبات
عالیات علی ساکنیها افضل الصلوة واتم التحیات روی آوردیم
و پس از ماهی چند که در آن آستان آسمان نشان توقف کردیم از تقدیرات
یزدانی و مقتضیات آسمانی با برادران رضا قلی میرزا
و نجفقلی میرزا ره سپار طریق فرنگستان پس از سالی و نیم
باز عزیمت اماکن مشرفه زادها الله شرفا تصمیم داده و بتوفیق
حضرت الهی سی سال متمادی در آن اماکن سعادت
مساکن بر سبیل آزادی بزیارت بقاع آفتاب شعاع و سکان
اطراف و اصقاع مشغول بودیم چون تختگاه دولت
ایران صانها الله عن حوادث الزمان بفر جلوس
میمنت مانوس همایون و زیب قدوم معدلت لزوم

اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه سایه فضل و رحمت آله مؤید من عند الله السلطان بن
السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان لمؤلفه
ابو المظفر منصور ناصر الدین شاه که باد تابع احکام او قضا و قدر
مزین و منور گردید و صیت معدلت و صوت مرحمت این پادشاه بی‌مانند بلند و
در بقعه سامعه ساکنان خطه آب و خاک بلکه در قبه صوامع افلاک در پیچید این بنده
و رضاقلیمیرزا در سنه هزار و دویست و هشتاد و نه از دار السلام بغداد بعزم سلام و تقبیل عتبه
امام همام ثامن ضامن علیه و علی آبائه الکرام و ابنائه الائمة الانام علیهم صلوات الله
الملک العلام بجانب فیض جوانب ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت نمودیم
در کرمانشاهان در قلعه منتسبه بحاجی کریم که منزل بود رضاقلی میرزا را اجل موعود
در رسید و بحکم کل نفس ذائقة الموت درگذشت و سر ما تدری نفس بای ارض
تموت ظاهر گشت چون طایر روح او پرباز نمود و بهوای آشیانه رحمت پرواز نمود
جنازه او را بجانب نجف اشرف علی من شرفها الاف الثناء و التحف
که خانه مانوس و آشیانه موروث او بود حمل دادم تا در مقبره پدر و عم مدفون
نمایند و خود با خاطر محزون عازم ارض اقدس گردیدم چون بشرف زیارت
حضرت عبد العظیم علیه السلام و التعظیم مشرف شدم زمان حدوث هوا و اوان

شدت گرما

شدت گرما بود موکب مسعود اقدس شهریاری در صفحات شمیرانات ساری بود
از دولتخواهان حضرت و نیکخواهان دولت کیفیت را بعرض کارگزاران مبارک رسانیده
بودند چون نماینده هستی و برازنده بلندی و پستی هر پستی را بلندی و هر غمی را شادی
و هر ذلتی را عزتی مقرر فرموده هر رنجی را دوایی معین نموده است ضمیر الهام پذیر
همایونی مقتضی گردیده جناب دوستعلی خان معیر الممالک را با حضار این
بنده ارادت مسالک مأمور فرمودند و حسب الامر الاعلی باتفاق ایشان
بکالسکه نشسته و پس از ساعتی وارد نیاوران که آنوقت موضع وقوف قدس
و موقف وجود مقدس بود گشتیم و پس از ساعتی توقف در سایه حجاب
بزیارت حضور آفتاب نظیر همایون روحنا فداه مشرف شدم چندان مرحمت
فرمود و ابواب عنایت و مکرمت گشود که آنچه شنیده بودم مشتی
از خروار و اندکی از بسیار و یکی از هزار بود و گفتم بیت چشم مسافر که بر
جمال تو افتد عزم رحیلش بدل شود باقامت از هر در فرمایشات خسروانه
در پیوسته شد و در کلمات ملوکانه که ملوک کلمات تواند بود در رشته
لفظ و عبارت کشید این بنده نیز علی حسب القدر و المقدور در
حضرت خلافت عرضی معروض بر زبان بخلاف میگذراند تا سخن

بمقوله شکار رسیده چون حضرت ظل اللهی روحنا فداه در علم شکار عموما ماهر و در تیر
اندازی خصوصاً بنهایت قادر میباشند و بحول الله تعالی از دو نوبه چه در سر
تاخت اسب چه در پیادگی تش و مانند این شاهنشاه کامکار ندیده و نشنیده ایم
چنانچه روزی در کوه شهرستانک بنده و مهدیقلی خان غلام بچه باشی
و آقا کشی خان تفنگدار در خدمتش پشت سنگی نشسته بودیم مصطفی قلیخان میرشکار
که لمؤلفه میر کوشیدن تیر ملک آرد رخنا بخطا تا سوی این خطه بند میرشکار
با چند تن از تفنگداران بجستجوی شکار رفته بودند تا گله شکار را بان
زمان گردش داده بدم تیر اعلیحضرت همایون خسروانی بیاورند و بحیات جاودانی
برسانند لمؤلفه دو دو دام از پی شمشیر ملک میپویند شیر کوشند مگر از دم شمشیر شکار
چون گله شکار بار با خود و یاران خود را گرفتار این رفتار و کشته تند بیر
شکار و جان باخته تیر شاهنشاه شیر شکار دیده و دانسته بودند که مصراع هر که
این آب خورد رخت بدریا فکند روی از راه تیر آتش بار برتافته و براه گریز
و گزیر شتافته پنج قوچ سه ساله که هنوز از این خطر بیخبر بودند روی بدان
سنگی که شاه فیروز روز و بنده و اشخاص معروض در پس آن خزیده بودیم نهادند
شاه را دولوله تفنگ چهار پاره زن با سه تفنگ خاندار گلوله زن حاضر بود

که پنج شکار

که پنج شکار فر بور چهل قدم فاصله رسیدند تفنگ دو لوله را واز داد و یک تو لوله
اولین قوچ از پا درافتاد و دو تو بیناز زد تیر در غلطید سه رأس دیگر سر از بر فرار نهادنی
تشعر نه اعلیحضرت شهریاری دست مبارک بتفنگهای خاندار فرا برده بسهام
یزدان یکتا هر سه رأس را به تیر متوالی از پا می در انداختند فلک گفت احسن
ملک گفت زه شکارچی استاد داند که در گریز و تاخت چه قدر باید دور نشود
که از پنج تیر یکی خطا نکند لمؤلفه بیت شکار آنکه معجز است و کرامت آری سماع
خداست و بر همه کار بقدرت صاحب خود قادر و توانا نیست بیت تا خدای
با خدائی شاه ما شاهی سایه آری هرکجا با ذات همراهی کند لمؤلفه
از این مقوله چه بسیار دیده‌ام بسیار که رفته دو صد و هشتاد و پنج بعد هزار
شصت و چهار سال از عمر بنده گذشته و همه صرف شکار طیور و وحوش گشته
لذتی جز در شکار نبرده‌ام و عشرتی جز در شکار نکرده بنده درگاه تیمور خان
مامور صفت پیشکشی در بارگاه سلیمان عصر عرضه دارد و در علم طیور با همهای شکار
و خوشی و ناخوشی و صفات و اختلافات آنها کتابی بر نگارد هر چند استادان
پیش بازنامه نگاشته و در این باب بابی باز داشته اند لکن این بنده رخنه
در نظر آید که هنوز در این مسئله جاهل و در این مرحله جاهل بوده اند و آنان را

نگا

معلوم میشود که این نوع دورگ است پدر و مادرش هر دو تیغون نبوده است اگر شخ
بدان باعتقاد من اصل تیغون مثل طرلان و قزل بیت که در ولایتی مخصوص باشد
که همه قوش آنجا تیغون باشد اتفاق می افتد دو طرلان سفید باهم
جفت میشوند و در این باب اعتقاد کامل دارم زیرا که خود بالابان تیغون سفید
گرفته ام شاهین و کلاغ پیسه و طاوس و گنجشک و قرقی و قیرقرق و کبک و
و ترمتای و کاکلی و درنا جمیعاً تیغونش را دیده ام پس معلوم میشود که تیغون جنس
مخصوصی نیست عجب اتفاق دو طرلان سفید که باهم جفت شده بچه میکنند یکی از آن
بچه ها سفید میشود لیکن با زیر پرهای پشت و شانه و گردنش اندک زردی دارد و نیز
عجب اتفاق در بهار مثل خود قوش تیغونی پیدا میشود و باهم جفت میشود
البته یکی یا دوتا از بچه های آنها تیغون پاک میشوند که اهل ترکستان او را
کافوری میخوانند علامت طوار او بغایت درشت و جثه او بسیار کوچک است
در سر و گردن و پشت و سینه هیچ نشانه ندارد مثل برف سفید است چشم او
مایل بقرمزی بعد از تولک تمام قرمز میشود گاه باشد بحالت خود باقی
میماند دیده ام که ناخن و منقار او سفید و اگر سیاه مایل بسفیدی بن منقار او

[illegible]

سبزرنگ

سبز رنگ تیغون اصیل اهل بخت که پدر و مادرش هر دو سفید باشند این است شعر
تیغون بکند آن اصیل اصل نجیب ما   این است کشش نهای نماید نصیب ما
این بنده در خدمت پادشاه خلد آشیان محمد علی شاه جنت مکان یک جره
و یک توارز دیدم چه بسیار خوب شکار میکردند این جور را اهل ترکستان
که اوستاد این فن میباشند لازقی میخوانند در پیش صیادان باز گیر چنین مشهور است
اول بهار که میشود باز مست میشود فریاد میکند تا قوشهای دیگر دور او جمع میشوند
قوش ناجنسی با او جفت میشود از آنجهت بچه آنها مختلف میشود اما تیغون لازقی
کافوری البته پدر و مادرش هر دو سفید بوده است و دلیل بر قول صیادان
قوشی از روسیه برای خاقان خلد آشیان آورده بودند مرحمت کرد
بحسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس آن مرحوم هم باین حقیر مرحمت فرمودند چهار
پنج تولک کرده بود که بدست این بنده رسید چه بسیار زحمت کشیدم
عاقبت یک کبک خسته نکشته قوش دیگر را گرفت بسیار بدخلق و بدخو
و شوم بود صفت او تمام پرهایش بحساب یکی سفید مثل برف و یکی سیاه
مانند پر کلاغ ناخن و منقار او سفید مانند صدف چشم او زرد مایل بقرمزی
بسیار طوار بود از آن معلوم میشود که قول صیادان صدق است بنده

قطع

قطع دارم که کلاغ قرقون با تیقون جفت شده است و این جره‌زاده بعمل آمده است
این دلیل قول صیادان را قوت میدهد والعلم عند الله بعد طرلان است و آن سه
نوع است یکی زرد یا دمی یعنی سفید و ثالث سیاه اما زرد و سفید او بسیار است
و کم بها لیکن بسیار خوشخو و زود رنج و خوش طبیعت و خوشرو و جرهای کلاغ را
بدشواری گیرد اما سیاه او که رنگش سیاه و مایل بقرمزی باشد اگرچه بدخو میباشد
اما صاحب طاقت و در شکار حریص هرچه حکم بفرمائی معمول دارد حتی میش مرغ
و درنا را هم خود با طرلان سیاه مایل بقرمزی گرفته البته نیکوتر و بهتر از آن
دو نوع میباشد بعد قزل است در ولایت ایران هم آشیانه او را از مازندران
و سایر بلاد دیگر می آورند و هم در ایام پائیز بهمراهی طرلان آورده از آسمان
با تور هم میگیرند آنهم مثل طرلان زرد و سفید و سیاه دارد و بهترش
که مدامع داشته باشد یعنی زیر چشم و زیر چانه اش سیاه باشد هر قدر سیاه تر
مایل بقرمزی باشد برای هر شکاری که بخواهی بهتر است بنده با قزل
توری بهمین صفات بره آهو و میش مرغ و درنا گرفته‌ام فرق قزل توری
و طرلان اینست طرلان دو درجه شدید تر است و در سرا بالائی
از قزل خوبتر بلند میشود که بنده را کم نکند و مقبولتر و خوشروتر و نجیب تر است

ازین

ازین بابت در نزد شکارچیان عزیزتر است اما قزل آشیانی اگرچه پرجرأت
تر است لکن از بابت اینکه او را از آشیانه برداشته اند سختی و سستی روزگار
ندیده و ضرب سیلی عقاب را نچشیده است اول دفعه جرئت میکند و شکاری میگیرد
ولی بزودی از شکارش سرمیخورد و جرئتش مثل جرئت توری نیست مثل
قزل توری و آشیانی مثل ایلیات صحرانشین است با مردمان بازارنشین البته
توری او از آشیانی نیکوتر است خاصه که سیاه و شماغی مایل بقرمزی باشد
اگرچه در جرئتش بطرلان نمیرسد اما در کلان گیری زیاده از طرلان است فرق
دیگر او با طرلان آنکه هرچند تولک زیاد کند کلانگیرتر و با صاحبش مانوس تر
میشود و طرلان هرچه تولک زیاد کند در شکار عذرآور میشود مثلا این دست
قره قوش دیدم یا من را بد انداختی کرم ورد آمد یا کبک را ندیدم عذرور میشود
با این عذرها تا هنگام غروب آفتاب که میداند این دست و راه سرکشیدن نهایت
سعی را میکند تا بگیرد و سیر بشود و صاحبش را بطمع میاندازد تا فردا صبح دو تر
سوار شده باشد فردا هم مثل روز گذشته خواهد نمود بیت امروز هم حکایت
دیروز میکند اندر مثل حکایت دیروز میکند اما نگاه دارش همیون و خوب
خوشخوی و باوفا و خوشرو میت چنانکه گفته اند شعر بعید شاه سواری

قطعه

فکند باز را هوا گرفت هنگام باز پریدن دو چار باز که گرگشت و باز گفت
بباز که بازگشتن و خود را اسیر کس دیدن نه منم که بیابان گرد تا بردم
هوای بال خوش است و بگام پریدن چو باز این سخن از وی بشنید گفت
گفت که سرسری نبود کار عشق ورزیدن دمی که دست ارادت بدو بدیگری
دادیم تمام عمر از و مشکل است بریدن پنجم باشه است همان تعریفات که
در طرلان گفته شد در او نیز مندرج است آنهم سفید و زرد و خاکی رنگ و سیاه
دارد از این چهار نوع خاکی او پر دل تر است علامتش او خاکی رنگ مایل به
سیاهی و چشم کوچک و نقطهای سینه اش هر قدر کوچک تر باشد صاحب
جرات تر است عکس قزل است البته قرقی نیشاغلی چندین درجه از بور
ادنی کوتر و خوشخورتر و پر طاقت تر و باشکارتر است شعر ما باشه
پراندیم که تا باز آید باز تمکه هوا گرفت کی باز آید گر طالع برگشته ما
باز آید هم باشه بدست آید و هم باز آید. کبک و باقرقره چاخروق و مرغ
آبی را مع یایلاق خود با قرقی گرفته‌ام خاصه آشیانی او را دیدم برای
خرگوش طپید جرات ها کرده باو را اگر دم النفرند آنقدر بدان تعذر نشیه
و جثه خودش زیاده از همه نوع زرد چشمان دلیر و با طاقت است النفرند

اگر

اگر در اول سنبله که هنگام آمدن و رفتن است قرقی بسیار خوبی بدست توانید
او را عزیز و گرامی داری ترا در نگاهداری او تعلیم کنم بدان از عمر این قرقی تا اول
سنبله نهایت یکماه یا چهل یا پنجاه روز زیاده نگذشته است که بدام تو افتاده و از بابت
اینکه بچه است هنوز استخوانش مضبوط نگشته لابد بر دست تو است و بچان بسته
اگر بخواهی او را عاجلا شکار کنی ضایع میشود پس نصیحت بشنو اگر میل داری که چیزهای
کلان و درشت از قبیل کبک و تیهو و باقرقره و امثال اینها با او بگیری او را بجای خوب
امن کن که از آب و طوله هیچ خوف نکند بعد او را گرم طلب کن بعد یکی دو جوجه مرغ برایش
بکش سیرش کن جوجه را روز بروز بزرگتر کن تا بمنجد رسد که اگر پای مرغ زنده را گرفت همچنانکه
باید و برد تو مرغ را بگیر مبادا تو غره بشوی بگیری مرغ را رها کنی که ضایع میشود و بعد از دو
مرغ کشتن بر دستش دو سه کبوتر برایش بپران بگیر و سیرش کن باز یک مرغ دیگر بستان
اول برایش بطلب و بکش همین طور دو پای مرغ را بگیر او را از دور طلب
همین که بی تامل آمد و مرغ را گرفت سیرش کن او را در جائی تنگ که دو ذرع
طول یک ذرع عرض باشد کی بزرگتر و یا کوچکتر جای ده محل او را پاکیزه بکن که خاک نداشته باشد
و چنان تاریک باشد که قرقی روز را از شب فرق
نکند مبادا بخیال روز پرواز کند خودش را بر در و دیوار

برادر

برده و دیوار زده ناقص کند چنین جائی قرقی را بسته باش همه شب سه ساعت
یا چهار از شب گذشته برو با چراغ و قرقی را بر دست بگیر و گوشت بده اما هر شب
گوشت او را بدل کن اغلب گنجشک و کبوتر بچه باو بخوران شب دیگر بسیاق مذکور
برو و گوشت بده هر قدر میخورد باید بدهی تا خودش نخورد بعد جامی را آب کن
پیش رویش بگیر و دست بر آب بزن که بداند آب است اگر خورد بگذار هر قدر میخواهد
بخورد اگر میل ندارد نخورد اقلا یک اربعین باید بهمین سیاق در آنجا باشد تا یک شب
روز چهلم که میخواهی او را بیرون بیاوری گوشت او را کم کن تا چهار پنج شب مثل
قرقی تازه او را از دو چراغ دست بگیر شب بشب دست گردش او را زیاده کن
تا خام نشود خوب که رام شد بهر چه حکم کنی معمول دارد این عمل دو خواص دارد اولا
قرقی خیلی درشت و با قوت میشود البته سه بند انگشت قرقی بلند و کلفت میشود
دوم از این چله بستن مغز استخوانش سیاه میشود و قوت او یک بر سی فرق میکند
اگر چیزهای درشت را بگیرد مثل کبک و کبوتر دو با قرقره محال است از دست او
بدر رود مشروط بر آنکه او را از اول که بر دست تو می آید تا حال که بعد از چهل
روز است بگنجشک و چیزهای کوچک نیندازی حتی منج بند نباید بدهی که بکلی
حکایت گنجشک و خورده گیر را فراموش کرده بداند که شکار او چیزهای درشت است

ای فرزند

ای فرزند نوع دیگر در علم قرقی ترا بیاموزم که هر چه تیغون و طرلان و قوشبان دیده
قرقی تو هم آن را بگیر اول بهار که آشیانه بگذارد قوشچی صاحب وقوفی معین کن برود در جاهای
که آشیانه قرقی هست نگاه کند و اندرون تماشای آشیانه بکند همین که دید قرقی مادر برای
بچه‌هایش طعمه آورد قوشچی برود نگاه کند البته سه یا چهار یا پنج بچه خواهد داشت خوب
نگاه کند یک طور از خوبش را در آشیانه بگذارد باقی دیگرش را بردارد تا پدر و مادر هر چه
طعمه می آورند باین یکی بدهند تا آنکه تمام پرهای چلال او در بیاید همه روزه صیاد او را
نگاه بکند چهار پنج روز پیش از آنکه میخواهند آن بچه را پدر و مادرش برده باشند صیاد برود
او را بگیرد در آشیان چشم او را بدوزد آن بچه قرقی هائی که اول خودش برداشته است
یکی از آنها را بیاورد بجایش بگذارد تا پدر و مادرش مأیوس نشوند و جلای وطن نکنند
همه ساله بر همین درخت آشیانه نمایند پس آن بچه قرقی را که پدر و مادر او تنها تربیت کرده
بهمان قسمی که در اول ذکر شد تربیت نمائی چنانکه بعد از اربعین مذکور که بر دست بگیری
همه میگویند که چهره باز است و هیچ دخلی بقرقی ندارد هر چه باز کند او بکند بلکه زیاده و اگر
همین عمل در قزل و طرلان و چرخ و شاهین بکنی البته خیلی بهتر و نیکوتر است چرا که پر قوت
و تنومندتر و درشت تر است شاهین و چرخ و قرقی و قزل این تجربه کرده ام و این
عمل ایجاد حقیر است اما در بیان پیقو آن بر دو نوع میباشد یکی نرد که خال اش سینه ا

ورزش

در رشت باشد و دیگری سیاه مایل بقرمزی و هر یک از آن دو قسم هم بر دو نوع منقسم است
یکی آشیانی که از آشیانه برسیده‌اند و دیگری توری که با تور بدست آرند و اول سنبلا چند روز
پیش از آنکه قرقی بیاید او می‌آید و بر خلاف قرقی که آشیانی او بهتر از توری است
آشیانی پیقو پوچ و نامرغوبست لایزحمت شکاری نشود سیاه او بدخو و گریزپاست
اما زرد رنگ او بسیار خوب خوش شکل‌تر از قرقی است خاصه اگر یک دو طواک هم تجدید
هر نوع قرقی خوب در شکار رفتار بکند او نیز همان کند فرق پیقو و قرقی همین است که
قرقی تیزپرتر است و او کندتر بجز این او در همه چیز زیاده از قرقی است با قوت‌تر
و بادوام‌تر چه در گرما و چه در سرما اگر در تابستان از صبح تا عصر با او شکار کنی دست بدست
تازه‌تر میشود که خسته نمیشود البته ده درجه طاقت او زیاده از قرقی است و پیشتر
از قرقی با صاحبش مانوس میشود اگر پیقو را بسیار خوب نزدیک اندازی که دست رو بگیرد و را
کشد نخواهد گرفت باید بسیار خوب پی اندازی که بر مشت او بدهی تا مانوس نشده باشد
و خوبش گرم شکار بفرمانی علامت پیقو غالبا قریب بقرقی است که پاهای پیقو کلفت‌تر
و ساقهایش قوی‌تر و چشمش قریب براق است و خط سیاهی از زیر چانه‌اش کشیده
شده است بالهایش کوتاه‌تر از باشه است هر قدر آن خط زیر چانه پیقو بزرگتر باشد
بهتر است مثل قرقی و پیقو است از مرغان شکاری هندوستان است گویند از قرقی　　بعد بگرد آن

دیگو در

و پیقو درشت‌تر است و خوشش خط و خال‌تر در ولایت ایران بسیار کم است و میگویند
که در هندوستان کلاغ ابلق را با او میگیرند بنده ندیده‌ام خدادانا است بعد سنج است
علامت سنج کردن کلفت است پایش مثل قوش و سینه‌اش نقش مثل غزلان سفید پشت او
سیاه بی نشان هر صیادی و شکارچی او را به چند میگوید سار است و بسیار شباهت ببلوا را رو
و همان قدرها میشود شکار او بجز بار هیچ نیست بارخور است بارهای درشت و بزرگ را دیدم
گرفت بجز بارخوری کاری از او نیاید و اگر او را بحیله صیادی بگیری یا با چرخ عقاب
گیر او را صید کنی و بخواهی نگاهش بداری بدان هیچ گوشتی را مثل گوشت بار دوست
ندارد و زنده‌گی او بسته بگوشت بار است بعد بوف است و آن بر هشت و نه نوع
خوب آنها شاه بوف است که صیادان او را از آشیان بر میدارند و او را تربیت می‌کنند
برای قوش گرفتن سیاق نشانیدن او و بعد از آنکه او را از آشیان در آوردی خوب بس
گوشت بده او خوب چاق بشود که پرهایش را خفه نکند و نمی‌اندازد تا اول پاییز که هوا سرد
شد در آن وقت همه طیور سبع و غیر سبع از ییلاقات و کوهستان بگرمسیرات
می‌آیند تو هم بوف را بدست بگیر و پاچه‌بند کرده او را مثل سایر قوشها با خود دام بکن و
او را کمتر گوشت بده که محتاج تو باشد بعد چوبی که نیم ذرع بلندی چوب باشد و سر او از جل
سیاه محکم و بد و بند ... و بندی بار از قاطمه سیاه برا و بسته باش و پاره گوشت بدان

بجای

سیاهی به بند بقدر دو قدم بر زمین بگذار و بوف را بر دست بگیر آن گوشت را برای او نشان
بده از دست تو برخیزد روی آن گوشت میرود بگذار قدری بخورد و نوبت دیگر او را
بطور مذکور بکن دفعه دوم و سیم او را کمی سیر کن عصر باز همین نوع قدری دورتر فردا پیش
قدری دورتر قدم بقدم آن سیاهی را دور کن قدری که دور شد چوب را بر زمین فرو کن
که آن وسله قره پیدا باشد بوف را رها کن تا برود بدان وسله بنشیند و گوشت را بخورد
چوب را بر زمین سست فرو کن که همینکه بوف بر او بنشیند بیفتد که آویزان نشود
زحمت بکشد تا آنکه بقدر پانصد ششصد قدم از دور برود و آن وسله سیاه را بگیرد
زنهار بجز گوشت بی پر هیچ پرنده از مرغ و کبوتر بدست او نده که پرنده گیر شود اگر حیوان
پرنده بدست او بدهی بد است چرا که بعد از آنکه خوب گرم قره شد و از دور رفت
بر قره نشست بلکه بالابان بسیار خوبی آمد و در تور افتاد آن بوف پدر سگ قره را
ول بکند و بالابان نازنین را در تور بگیرد تا صیادش برسد بجز دیگ فشار او را کشته است
و ندامت سودی ندارد همان گوشت و قره را باید بشناسد همین که از راه دور بر
قره رفت تو توری از ابریشمین شش یا هفت لا درست کرده نگاه بر زمین بکن خاک
آن زمین هر رنگ باشد تور را همان جور رنگ بکن اگر در سبزه زار باشد سبز کن
و بگذار که بالابان زمین را با تور فرق ندهد این تور بقدر پنج شش ذرع عرض و سه ذرع

طول یک بند

طول یک بند ابریشم باریک خیلی بلند برنگ خودش از بالای تور بسته باش
دو چوب باریک بلند بقدر همان تور مثل دو کره فرقی گیری ده پانزده قدم از تور
دور زیر آن بند بزن چنان بزن که بمجرد حرکت تور مذکور افتاده شود و آخر این بند را
خیلی دور برده باش بر میخی بسته باش آن قره را یک پاچه بر پا تره بدان قره مضبوط ببند
آن چوب را در وسط حقیقی تور بقدر یک ذرع و نیم دور از تور بر زمین فرو کن و خودت
بوف را بر دست بگیر و قره را نشان بده پشت بر قره بقدر پانصد ششصد قدم برو
از آنجا بوف را هوا بینداز او برود برای آن قره بهمان عادت پیش خودت بهمان
بوف نگاه بکن اغلب طیور برای بوف خواهند آمد بیرون بیا ببین آنچه بالابان اگر نزدیک کوه
باشد بلکه قرال و طرلان همه حیوانات برای زدن او می آیند با او میرسند و او را میزنند
او همین ملتفت قره است برای قره میرود همینکه بروی قره نشست آن وقت کش کن او را بزند
هنگام در نشستن بوف بر قره بدام می افتد تو از کمین جسته او را بگیر ای صیاد اگر بالابان
خوبی باشد ترا آنجا آهسته برروی او برو و او را با عزت از تور در بیاور و چشم او را
با ابریشم بدوز با ریسمان و سوزن خیلی نازک بدوز تا بدست شکارچیش که میرسد ترا
رحمت کند نه آنکه لعنت کند بوف آشیانی بهتر از توری است که خودش صحرا
شکار کرده باشد چرا که بوف آشیانی از هیچ چیزی نمی ترسد چونکه نمیداند و بوف

تو

توری از قره قوش و چیزهای دیگر میترسد طاقت آشیانی هم بیشتر از توری است اگر
بوف خوب باشد یک روز صد دست بالای قره میرود از صبح الی ساعت پیش از ظهر
و دو ساعت بعد از ظهر الی تمام ساعت بغروب مانده اگر توری باشد زود خسته میشود
بر سر قره نمیرود جای دیگر میرود می نشیند که دخلی بتو ندارد شاه بوف را عرب
فهد اللیل میگویند یعنی پلنگ شب است هرچه قره قوش در روز بکند او زیاده در شب میکند
خرگوش و روباه را بخوبی بگیرد اگر او را در صحرا پیدا کردی او را عقب کن سه پرش
بنهایت میکند بعد او را دست گیر کن که زود مانده میشود بشرط آنکه در کوه و جای بد
و سنگلاخ نباشد زمینی باشد که تو او را مجال ندهی همین که نشست تو برس و او را بلند
کن دو پرواز یا سه پرواز زیاده نکند و دست گیر شود اگر بخواهی او را بر سانی اولاً آنهم
چشم و دو حشو را لازم ندارد و بر دست بگیرد در ساعت اگر بر دست نایستد سه چهار دفعه
سرش را بزیر آب کن گر در دلش هواست سرش زیر آب کن تا آتشش نشسته و رام میشود
چو خاک او را گوشت با اورد شکار کن نوع دیگر یا پلاغ است آنهم بر دو نوع میباشد
یکی صحرائی است و نوع دیگر در باغها پیدا میشود اما صحرائی او بسیار خوب دوپر میکند
اگر باز یا شاهین یا قوش و گردست رود او را گرفت و الّا اگر بد او افتاد محال است
گرفته شود از صید بالا بان تیز پرتر یکی یا پلاغ را بده و نگیرد اما بحری و شاهین توری اگر خوب

اگر بجو

گرم بشوند دور میگیرند و بسیار تماشا دارد اما باغی او که قدری سیاه رنگ تر است
خوب دور نمیکند کوچکتر از شاه بوف است نوع دیگر شاخ بشاخ است در بغداد
و اماکن مشرفه بسیار است سفید مایل بزردی قریب بیقون است او را عروس جان
میگویند خوراکش بیشتر کبوتر حرم است قرمساق بیمروت صید حرم را شکار و قوت
خود قرار داده است و شبها کبوتر حرم را میخورد حضرات خدام هم هنگام بهار بچه
آنها را در گنبد و سوراخ در آورده میکشند از یاپلاق کوچکتر است نوع دیگر بایه
قوش است که او را جغد میگویند اگر در جاهای خرابه پیدا میشود بجز اینکه برای شاهین نر
که بخواهند تازه او را شکاری کنند بکار دیگر نیاید بعد از کشتن دو سه کبوتر یک دو جغد
حتماً با شاهین بگیرد که سیر شود تا برای چاخرق کردنش آماده باشد بجز این جغد را فایده نیست
نوع دیگر مرغ شب آهنگ است که او را عوام مرغ حق میخوانند صفت او چراش بعد
کاکلی میشود بسیار خوش خط و خال خاکستری رنگ مایل بسیاهی با خط و خال زیاد
مقبول غرض انواع بوف هیچیک در روز شکار نکنند و از مکان خود هیچ حرکت ننمایند
بوف تا چهار شب آهنگ تماما بشکار بعد بین باقلی هست که گردن او را دشتاله گویند
و اعراب او را ابو حکب نامند آنهم بر دو نوع میباشد یکی زرد و دیگری حنائی علامت
زرد چشم اطراف بناگوش سیاه بدسینه بدسر و شانه گردن پنجه های بد و قلم باریک

و بلند

ولبند و نوع دیگر سیاه چشم واند کی سیاه تر اما زرد چشم او در بزی حنائی رنگ است
یک تولک بجند پرهای سفید در وجودش پیدا میشود اما تولک دویم و سیم
بعینه تیقون میشود پشت او کبود و سینه اش سفید مثل تیقون تو ارش بقدر جره قزل
کوچکی هست اگر کسی تمام از علم قوش با خبر نباشد میگوید جره تیقون است اما سیاه چشم او
هر قدر تولک بجند مثل بزیش خواهد بود و رنگش فرق نکند مگر خال سینه اش درشت تر
شود شکار اصلی خودشان در صحرا موش و کنجشک و بلدرچین هم گاهی میگیرند بسیار
بدخو و بیهنر و بی جان و بی طاقت است این بنده در خدمت حضرت شهریاری
روحنا فداه با دوستان شکارچی شرط کردم که او را برسانم و کیک بگیرم حمد خدا را
رسانیدم و کیک گرفتم و از عهده عهد خود برون آمده ام و از پادشاه جم جاه که بجا
از جم و کیخسرو برده است درین باب گرو بردم و خلعت استادی پوشیده ام شربت
مرحمتش نوش شیدم و در بغداد هم با شکارچیان بغدادی بر سر بادیان بجدیها بستم
و پنجاه روزه او را رسانیدم در حضور دوستان شکارچی دراج و بلدرچین و ملوه
با او صید کردم و گرو گرفتم غرض آنکه با مرغ شب آهنگ توان کرد شکار اما بد دهد
رنج بسیار و پس از روزگاری زحمت عطایش بلقایش ارزش ندارد چرا که بدخو و کم
پرش است لیکن علت بی حمله بجهی هنرش نیز بگوئی خیلی پر نقص است بعد هما است

چنانچه شاعر گفته است همای بر سر مرغان از آن شرف دارد که استخوان خورد و جانور
نیازارد علامت او این است که پشتش سیاه رنگ مایل بخاکستری و سینه اش حنائی
بی نقش و شاخ از پر بالای سر دارد مثل شاخ بوف و ریشش بسیار خوشگلی دارد بالهایش
از قره قوش بلندتر است و دو قپاغ دمش از ده دم دیگر درازتر بسیار با قوت که استخوان
ران سفید شده خر مرده را از زمین بلند میکند و از بلندی او را بر سر سنگی می اندازد که استخوان
خورد میشود بعد خودش از عقب استخوان می آید و خورده استخوانهای او را برچیده میخورد
و مشهور است اگر کسی بلند هما است و او را بکشد زیاده از چهل روز نمیماند روزی خودم در کلگاه
دیدم همائی بر سر سنگی نشسته پشخدمتی داشتم حبوه و صاحب جرئت خواست او را
با تفنگ بزند او را منع کردم گفت این حکایت عوام است عاقبت رفت و او را
با تفنگ کشت و در چهلم فوت شد این را بچشم خود دیده ام یا موت او چنین
بوده است که با زدن هما موافق افتاده است یا چنین است که مشهور است خداوند دانا است
و خودم در شهرزور سلیمانیه دیدم عقابی بر سر سنگی نشسته است چرخ قره قوش
گیر بسیار خوبی داشتم و بر او رها کردم و او را گرفتم دیدم هما است از خوف فوت
پشخدمت رهایش کردم و مشهور است اگر سایه همای بر سر هر کس بیفتد البته او
بدرجه سلطنت و پادشاهی میرسد این سخن را راست نمی انگاشتم و بصدق و حق یاد

توانم کرد زیرا که خویشتن تجربت رسانده ام همای سایهٔ دولت مرا فکند بسر
که جای گشت درین سایهٔ همایونم بقدر بندگیش شاه بخت خویشتم بهمین نادست
عطایش قرین قارونم نوع دیگر دمرزنزباق است چشم سیاه هم میشود و چشم زرد هم
میشود مثل سنگک و پیقو علامت او پشت سیاه و سینه سفید و ناخن و منقار سیاه چهار
انگشت و همه یک اندازه از چهار طرف کفش درآمده ساقش بسیار کلفت کف پاش
و انگشتهایش مثل سوهان خاردار سرا و مخربات سیاه و سفید بهم ناخن و کمعقد و کلفت
زبر و خشن خداوند عالم دست او را برای گرفتن ماهی چنین خلق کرده است که می آید
بقدر نیم ساعت در دریاها و یا جویهای عمیق در هوا بالا پران می ایستد تا ماهی را دیده
باشد در قعر آب از هوا خود را در آب میریزد بقدر دو سه ذرع غوص میکند ماهی را می گیرد
و از آب بیرون می آورد او را در خشکی میبرد و میخورد انقدر قوت دارد که ماهی یکمنی را
از زیر آب بیرون می آورد و بقدر دو سه هزار قدم او را میبرد آن دست و پای
خوار دار او که خالق خلق کرده است وجه معیشت آن است که ماهی لغزنده
از چنگ او بدر نرود اینکه گفته اند مرغ هوا را نصیب ماهی دریا برای این مرغ است
و هیچ گوشت بجز ماهی نخورد و حیاتش بسته بگوشت ماهی است او را خود با چرخ
گرفتم و نگاه داشتم هیچ نوع گوشتی نمیخورد الا گوشت ماهی با آب و دیدم در بیابان طیور

سیج سیاه چشم که در این عمر بدست من آمده است و از هر جنس در القدر خود دیش شکاری کرده ام
و دیده ام بدان اول آنها عقاب است و آن بر هفت و هشت نوع میباشد اول آنها
عقاب ماه دم است از همه نوع عقاب جسورتر و با قوت تر و شجاع تر است علامت او
سر دمهایش سیاه و باقی دم او سفید سفیدی پرکینه سیاه و پشت او نیز سیاه سر و سینه و پشت
یکرنگ بی خال و نشان بسیار درشت و در گرسنگی صابر و توانا که اگر هفته هر روز
شکاری نخند و سیر نشود پروا ندارد بی قوت و بیجان نشود دیده ام در کوهها کبک و
خرگوش و بره شکار میکرد و چندان در بند ییلاق و قشلاق هم نباشد دیده ام او را در زمستان
در کوههای بلند پر برف دیده ام که مانده است و گرسنه نشده است با قوت و شوکت
شکار میکند دوم عقاب کوچک کلان است علامت او دوش سفید یکدست و کوتاه قد و کلفت
و پشت و سینه اش سیاه بسیار تیز منقار او درشت بقدر منقار دال مردارخوار و زرد
رنگ مثل کاه و بالا شکارش ان مرغابی است مدام جفت شکار می کنند و با هم میخورند
بالهای بلند دارند مدام در کنار آبها و جاهایی که مرغابی دارد هستند سوم عقاب
آیینه لی است که در جثه کوچکتر از ان دو نوع میباشد علامت آن پشت و سینه
چنگال و منقارش سیاه سر او سرخ رنگ مایل بسیاهی در پشت او چند پر سفید دارد
ازین بابت شکارچیان او را آیینه لی میگویند نوع دیگر کرالک علامت او بجثه

بقدر باه دم میشود کل با تلی نکب با نقش زباد سر و پشتش همه یکرنگ مخلب و منقارش
سیاه و کلفت و با قوت هرچه همه بخشند آن پدر ساک نیز کند نوع دیگر سیاه بشان است ا
سراو اندک با بدنش فرق دارد و چندان عرضه ندارد نوع دیگر عقاب زرد است که یکرا
بنده در خدمت حضرت شهریاری رسانیدم و بر سر شکارش آوردم علامت او
پشت سیاه مایل بزردی سینه زرد رنگ خالهای سیاه دارد سر و گردن معقول
قریب بطرلان در بزرگی او و اعقاب سینه بازی مینامند نوع دیگر قوبوخوره است علامت او
سر و گردن و سینه و پشتش سیاه مایل بزردی مدام در مردابها و کنار نی زارها میباشد
اگر مرغابی زخمی یا لاشی پیدا کند بخورد و اگر بدست نیاورد قورباقه و ماهی مرده قناعت
کند او را از این بابت عقاب قورباغه چی نیز گویند و اهل کردستان سلیمانیه او را
بوخوره مینامند نوع دیگر دو برار است که مدام جفت شکار میکنند هرچه عقاب
کند او نیز بکند علامت او در بزرگی پشت سیاه مایل بزردی و سینه قرمز رنگ
بی خال و سیاهی تو لاک که گرد سینه اش تمام قرمز میشود جثه اش مثل سایر عقاب
چندان بزرگ و درشت نیست جره او بقدر قزل خیلی طواف است پرهای رانش تا پاچه
ریخته است صاحب جرئت و جسارت است بنده خود در عربستان یکی را با چرخ
قره قوش که گرفتم در عرض چهل روز او را رسانیدم با او دراج و پره ملا و خرگوش

و شکار کردم

و شکار کردم و دستی از من گرفت بردم در آشیانی و بسیار بد است و کم ترس نوعی
او بهتر است چرا که با آشیانی او سعی کردم هیچ نشد ولی از سایر اقسام عقاب تیزتر
تر و چابک تر میباشد نوع دیگر از عقاب ساز است و آن بر دو نوع میباشد یکی سیاه
بی نشان که پا و منقار او بغایت زرد است و دیگری زرد هر دو جنس آنها بد خو میباشند
خودشان در صحرا اگر جانور زخمی یا الکنته شده را ببینند میگیرند و یا از دست
جانور دیگری که شکار کرده باشد و بتوانند ستم کنند شکار او را از او میگیرند و الا خوراک
اصلیشان موش و قورباغه و سوسمار است بکار شکار نیایند نوع دیگر چیلاق است
و آنهم بر سه نوع میباشند یکی دودم وسط او که عرب او را عمود میگویند و صیادان
عجم و ترک او را قاپاق میگویند از همه دمهایش کوتاه تر است و دمهای اطرافش
بلندتر است رنگش خاکی رنگ و نقطه های سیاه دراز در سینه دارد پنجه کوچک و
ساق بلند دارد دودم آنست که مدام کنار نی زارها و مردابها در جستجوی قورباغه
و موش است قلم دراز بی پر و پنجه نخلو چاک و سیاه یکرنگ بر سرش اندکی
سفیدی دارد سیم سیاه رنگ سرش قدری سرخ و دو چشمش سیاه رنگ و عمل
آنهم مثل آن دو است هر سه پوچ و بی عرضه اند قزل کلان کیر خوب آنها را میگیرد
چیلاق قاپاق کوتاه اگر بدست قرقی یا ترلتای شکاری بیفتد خیلی تلاش

برای

برای آنها می کنند که از دست آنها بگیرد اگر بتواند بگیرد و الا باز در عقب و دنبال او
مرده و موش گردش میکنند آنچه اینها همه از جنس عقاب میباشند حتی کچل چرکس و دال
که آنها بجز مردار چیزی نمیخورند صفت دال بزرگتر از همه نوع طیور است و منقارش سیاه
با قوت که پوست شتر مرده و خر مرده را پاره کند بچه اش در بزرگی سیاه رنگ باشد
یک تولاک که گرد زرد و سیاه سرتا گردنش بی مو و چشمهایش سیاه اما کچل چرکس
بچه او در بزرگی سیاه است و خال سفید ریزه در سینه و پشت دارد سرش بی مو تا گردن
و زرد رنگ یک تولاک که گرد چند پر سفید بهم میرساند در تولاک دوم سفید میشود الا سر
شاه بالهایش سیاه میماند خواص او برای چشمی که جرب داشته باشد مدام آب بریزش کنند
و مژگانش بخیه باشد یا زخمی که بهیچ مرهمی خوب نشود او را بگیرند و شکم او را پاره کنند
خزانه او را در بیاورند بدان خزانه اش در آخر عزم زور قی است و کثافت او را
دور کنند و او را بروی زخم اسو بسته باشند تا فردا صبح بقدرت خدا کرمهای بسیار
ریزه از آن زخم بیرون بیاید و در آن خزانه کچل چرکس جمع شود او را بردارند و یکی دیگر
تازه ببندند از نه تا سه نوبت انشاالله خوب میشود بنده خود این تجربه را کرده ام خواص
دیگر او این است که اگر چرخ را بخواهی عقاب گیر کنی لابد باید بعد از تمام شدن
دست پاد یکدو بچه کچل چرکس را بگیری چرا که برنگ عقاب است اگو جگر و کمر پرش را

و بادارند

و بی آزار و بی ضبه بسهولت چرخ او را می گیرد کلاغ سیاه قرقوتن و دال مردار
خوار هم داخل طیور هیچ حساب کرده اند گویا چنین هم باشد و زنده اند ملی پوست شتر
مرده را پاره میکنند اما کهیه کبک را نمیتواند بخورد بجز مرده خواری کار دیگر از او ساخته نشود
اما کلاغ قورقوتن را من خود دیدم که کبک را گرفت و کبکش را من از دست او گرفتم
از صفات او آنکه چشمش را اگر سوزنی بزنی که تمام آبش در بیاید و کور بشود و او را در جای
تاریک بگذاری بعد از یک شب روز چشمش تمام خوب میشود و بصورت اول بر میگردد
صفت دیگر او را صیادان عرب بدام میگیرند و تعلیم میدهند مثل آنکه در دشتی
و دشتستان فارس و لیجه را تعلیم میدهند برای گردش با لابان و سایر طیور شکاری
در عربستان بهمان سیاق کلاغ قورقوتن را تعلیم میدهند و در کرمانشاهان و سایر
جاهای دیگر با شاه بوف میگیرند غرض همه این نوع عقاب که مذکور شد ییلاق
و قشلاق میکنند الا عقاب ماده دم که از بس غرور خودش و شکارش هست چه بسیار
کم صحرائی میشود در صحرا نمی نشیند الا بضرورت عقاب ماده دم از بس غرور دارد و زود
هوای پرش با تاب آفتاب یکیست و مدام در کوههای بلند شکار کبک و خرگوش
و بره شکار کوهی میکند این اجناس همه صحرا را خوشتر از کوه دارند چرا که همه نوع حیوان
سرد سیر و گرم سیر می کنند اینها هم در پی آنها بگرم سیر می آیند و بسرد سیر برمیگردند

دیر

دیگر شنقار است که در این مدت شکارچی گری ندیده ام نه من بلکه هیچکس ندیده بود
بلی اسمی شنیده بودم که شنقاری در دنیا هست در عهد دولت اعلیحضرت قدر قدرت
شاهنشاه ظل الله روحی و روح العالمین فداه در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار
از ولایت روسیه بقیمت گزاف خریده بودند بحضرت پادشاهی برسم پیشکش آورده بودند
از روی مرحمت شنقار را بدست بنده درگاه مرحمت فرمودند تا او را بسر شکار
درنیاورده باشم بنده شنقار را از دست شاه گرفتم و پاچه بند او را بوسیدم و بر سر
نهادم بگرفتمش ز دست ملک همچو بندگان بوسیدمش و پای تو بسر بر نهادمش
بعلم شکارچی گری دیدم از هر طرف سه بالش مانده است معلوم شد که از نیمه تولک
او را برداشته اند که تولک نکرده است او را آوردم در قوشخانه بستم اقسام
گوشتهای خوب به او خوراندم بعد از سه ماه دیگر در نهایت خوبی و قشنگی از تولک
در آمد پرهای کهنه را ریخته پرهای نو تازه در آورده اول صفت او را بیان کنم که
بر استادان این فن پوشیده نماند جثه او بقدر یک و نیم بالابان خیلی طوار است سر
و پشت او خاکستری رنگ مایل بسیاهی و همه پر پشت و پر دم هر پری دو خال سفید
بسیار ریزه دارد از پس گردن الی کمر خاکستری رنگ و خالهای کوچک سفید مایل
بزردی دارد و سینه اش سفید رنگ سر هر پر سینه اش خال سیاه کوچکی دارد و اطراف

ابرو

پر سینه او سیاه مثل زنجیر بهم بچه ساق او سیاه کلفت و کوتاه پنجه اش با آن جثه
کوچک لیکن کلفت و گوشت دار چشم سیاه ناخن و منقار او سیاه رانش کلفت تر از آن
جره قره قوشی شاه بال و میانه زرد چشم و سیاه چشم نه بکوتاهی بال قزل اوطرلان و نه به بلندی
بال شاهین و بالابان دم چون پر خط و خال مثل قره قوش آینه لی چند پر سفید در پشت
در پشت او هست نمیدانم از زیادتی طول است یا چیز دیگر چرا که بعضی چرخ و بالابان
دیده ام که از شدت طولک پر سفید در می آورد یا آنکه جنس شنقار چنین است
و زنش بقدر سه بالابان می آید اینقدر در علم سیاه چشم میدانم که ده دوازده تولک
کرده است تا بدست من رسیده است نمیدانم در بزی و یوزی گری چه رنگ
بوده است که بعد از ده دوازده طولک این رنگ شده است بعد از در آمدن آن
از طولک نهایت سعی با او کردم و کلاه بر سر او نهادم و اسم او را شنقار
گذاردم چند روزی در زیر کلاه او را صدا کردم تا اسم خودش را فهمیده بهوش آمد
و حریص در گوشت خوردن شد در صحرا رفتم پرس کلفتی باندازه جثه او که پاره بکند
بر پایش بستم بدست قوشچی دادم و خود طبله بال کلنگ را بدست گرفتم قوشچی که
شنقار را برداشت شنقار از دست او بلند شد که پیش من بیاید در وسط راه
افتاده با خود تعجب کردم که او را چه شده است نگاه بر بال و پرش کردم هیچ عیب ندارد

وباز کلاهش کردم نوبت دیگر بدست قوشچی دادم با خود گفتم کاهیت حوصله دیگران
و سنگین است و میدان او کم است چرا که رسم سیاه چشمان این است تا دو
نباشد و بایند اشته باشد بتندی و تیزی پرواز نکند بقدر صد قدم قوشچی آنرا باشتقاق
دور فرستادم ایضاً صدایش کردم حیوان از دست قوشچی بلند شده قدمی پیش روی
قوشچی افتاد بیچاره بدو پیش من آمد دیدم ابدا نمیتواند پرواز بکند فردایش باز در صحرا رفتیم
ایضاً طلبیدم مثل روز گذشته رفتار نمود گفتم که آهسته این رسن سنگین است توکل
بر خدا کردم رسن را از پایش باز کردم بیچاره چند چرخی در پایش بود او را از صد قدمی
طلبیدم دیدم جلو قوشچی افتاد پیاده دوید تا به پیش من آمد او را اسیر کردم و سر بجیب
تفکر فرو بردم با خود گفتم که همه بال و پر و اعضای شنقار درست است و هیچ عیب
ندارد چه باعث شده است که قدرت پرواز ندارد و خیالهای دور و دراز میکردم
تا خیالم بجانور خانه فرنگستان افتاد که از هر نوع طیور و وحوش را از هر ولایت
می آورند و بقیمت گزاف میخرند و نگاه میدارند برای تماشای مردم بعد از چهار
پنجسال که مردم دیدند منسوخ شد میفروشند با خود گفتم لابد این هم از آن جورهاست
که چندین سال در قفس بوده از کثرت نکردن حرکت و پرواز سینه اش بسته عروق
در جسدش خسته شده مثل طوطی که تندتر از همه نوع پرنده است او را اقرقی نمیکرد

چونکه

چونکه همیشه در قفس است و پرواز نکرده است قدرت پرواز ندارد با خود گفتم این است
و بجز این نیست تدبیر این کار را باید کرد شنقار را همه روزه بریسمان بستم و بر سر ماهور
بلندی میرفتم و او را بهوا می انداختم روز اول و دوم همین که می انداختم بمردن مردن می آمد
تا ته دره می افتاد قرار دادم صبح پنج دفعه و عصر پنج دفعه کار من همین بود که همه روزه او را
بهوا می انداختم تا دوازده روز یوم سیزدهم دیدم آمد تا ته دره و نه افتاد و رفت بر سر
ماهور بلندی نشست گفتم این عمل بس است همه روزه او را در سر آن تپه می طلبیدم که
بسهولت و شوق آمده باشد چند مرغ برایش کشتم و او را کم طلب کردم و دست بردریا
و بد زده رفتن بدریا او را آموختم تا آنکه در جلو اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه او
در هنگام مراجعت از زیارت قم در منزل پل دلاک او را انداختم با جلال و شوکت
درنای بزرگی را در آسمان چنان زد تو گوئی که هرگز زنا در نزاد بی روح از آسمان
بزیر آمد باری شنقار بسیار خوشخو و خوش طبیعتی میباشد در تابستان با وجودی
که در ییلاق شمیران در باغ زرگنده بسته ام باید مدام در سبزه و رمل و روی
سنگ ریزه را آب پاشی کنم تا استراحت کند یخ و برف را میخورد امسال که
سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج است دو سال است بدست من آمده و
دو طولک پیش کرده امسال سه ماه پیشتر از پارسال از طولک در آمده به پنجم تا چه بقدر او

شده

شده باشد و وقایع احوالات این است که عرض شده و اتفاق در سنه ۱۲۸۶ از بخت بلند
و طالع برومند اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه چون غلامان ... بسته
شناخته شده بود و مهیا دادن این بنده بملوک خانه و ... این یکدانه جره او را صید کردند
و این نیز طولانی بود الآن که قریب دو ماه است در دست بنده هست و اول بهار
او را بشکار چقاره و جرده گرم نموده ام و بسیار تند پرش و تیز چنگ و پر جرات و رشید است
حال در طولانی انداخته ام تا خدا چه خواهد صفت جره او کلفت و کوتاه بقدر بالابان
طوری هست اینکه میگویند شنقار پادشاه جانوران است و اگر در قوشخانه پیدا شود
همه قوشها از نشیمن پائین می آیند و از یک کله درنا یکی شان خلاصی ندارند همه
کذب است و چنین نیست یا شنقار این جوان نیست که من دیده ام و اگر هست این
تشریفات ندارد ولیکن من هیچ قوشی در عمر خود ندیدم بلکه شکارچیان این عهد هم
ندیدند خاصه زدن و بلند شدن او را نه شاهین و نه بالابان از هیچکدام ندیده ام
بارها با شاهین خوب درناگیر جفت او را انداخته ام از شاهین جلو افتاده است
و درنا را گرفته است الآن از همه جنس قوش پیش من پنجاه بهله هست هیچکدام
از نشیمن پائین نمی آیند و هیچکدام حرمت این تشریفات را بجهت او مرعی نمیدارند
و بسیار آنجناب از عقاب خوف میکند و هیچ قوشی هم با او حرمت نمیگذارد

از کله درنا

از کله درنا هم مثل سایر قوشها بجرأ میگیرد و همه را میکشد چند بار اتفاق افتاده است
که بالابان را خود بکله درنا انداخته ام از بالا پائین آمده است برای کله درنا زده بلند
خودش بجرأ چنان زده است که سیلی اول در آخر کرده است و بلند شده
و دیده است که درنای دیگری برادر نزدیک است سر او را گرفته است از غایت تندی
و حرص درنای اولی را که گشته است ندیده است بلکه سه بار هم دیده ام که زده و گشته است
این حساب نیست همه وقت چنین بکند لیکن با این عمر خود دم که مدام در شکار بوده ام
و قوشهای مختلف دیده ام با این جنس قوش ندیده ام همه میگویند شنقار است
منهم میگویم بلی شنقار است چرا که جفت او را ندیده ام بر هست و نیست او خدا
داناست و دیگر شاهین است و در هر مملکتی هست آنهم بر سه نوع میباشد زرد
و سفید و سیاه است لیکن شاهین سه محل بهتر از سایر ولایات دیگر است اول شاهین
اروم است که در خاک دولت آل عثمان است خاصه در سیواس که معدن شاهین
اروم است و باعتقاد من آن شاهین بچه بحری است چرا که خودم در سیواس وقت
بهار رفتم از بزرگ سیواس خواهش کردم که میخواهم بروم آشیانه شاهین را در کوه تماشا
کنم دو فرسخ از سیواس دور شدم بر کوهی رسیدم دیدم آشیانه شاهین است ساعتی
نشستم دیدم دو بحری که پدر و مادرشان باشند آمدند و طعمه آوردند باعتقاد من

اگر

اگر از آشیانه درآوردی شاهین اروم است و اگر با طور گرفتی همان بحری است خودم
باز در پیش یک شکارچی در سولس دیدم که بحری بدست داشت گفتم این چه چیز است
و چه میگیرد گفت این شاهین است و خودم از آشیانه درآورده ام و مدام با او دره
قوش میگیرم پس گفت با من بیا تا شکار شاهین خود را بتو نشان دهم من در خانه او
رفتم دیدم ده پانزده قره قوش زنده در خانه بالهاشان را چیده ول کرده است و
معلوم شد که اینها را آن شاهین شکار نموده است من عاشق این شاهین شدم
بهر قیمت که خواستم بخرم نداد چرا که خودش هوس شکار داشت غرض اول شاهین
اروم است دوم شاهین جبل شمر است سیم شاهین اردبیل است که خاک ایران است
شاهین این سه ولایت خوبتر از سایر بلاد اگرچه شاهین جبل شمر بسیار کوچک است
طوار شمری بقدر جره شاهین سایر ولایات است اما تیزپر و باجرات تر است بهر چه
حکم بفرمائی معمول دارد خاصه یک آشیانه هست که اسم او را جراره میگویند
آن آشیانه از همه آشیانهایش پرجرات تر و خوبتر است اما شاهین طوری اگر
چه پرنفس و تند و تیزپر است لکن بدخواست چرا که خودش در صحرا صید کرده است
از پرش خود مغرور است که هر چیز را بخواهد میگیرد تو ای فرزند زحمتش را کشیده
تا او را بدر نما و حقار و چیزهای درشت و کلان رسانیدی در وقتی که او را بدر نما

[illegible]

بکلنگ انداز

یا بحقار یا بکار انداختی و در زیر پای خودش مثل مرغابی یا کبوتر یا چیزهای
کوچک دیگر می بیند پی او میرود و شکار کلان تر از دست میدهد اما شاهین آشیانه ای
این حرکت لغو را نمیکند بهر چه حکم کنی بر وجود او حکمی ای فرزند اگر شاهین طوری
خوب یا بحری ممتاز بدست تو آید و لاعلاج میخواهی با آنها شکار کلان کنی میبایست
چشم چپ او را کور کنی تا آن شکاری را که تو میخواهی بیک چشم دیده باشد بمضمون چشم
خویشتن بحز آرم تا دیده نبیند بحز راست تا که برای درنا و حقار او را انداختی
با یک چشم به بیند و بگیرد چشم دیگری ندارد که جانورهای کوچک دیگر را دیده باشد
همه حواس او متوجه همان شکاری هست که تو او را انداخته این تجربه را من کرده ام بدانکه
شاهین طوری و بحری یک اند فرقی ندارند مگر بحری با قوت تر و درشت تر است
و جرات بحری هم زیاده از شاهین طوری است چرا که اصل آن رومی است البته
بچه آشیانه شاهین رومی هم با جرات تر از همه شاهین ولایاتی است که گفته شد
خاصه سیاهش اما اگر بخواهی شاهین طوری را بچیزهای دیگر میندازی و در شکار
خرده آن تماشا نمائی او را کور مکن که چیزهای کوچک را بهتر از شاهین آشیانه میگیرد
و تماشا میدهد و خوبتر دور میکند خاصه با کلاغ ابلق و یا پلاغ پدرسگ بعد
بحری است باعتقاد من همان شاهین رومی است چرا که معاینه دیده ام بقدر فرقی دارد

کلاز

کاز آشیانه پریده است و او را باطور گرفته اند و در همه صورت بحری با دامی تنگ او
که مایل به زردی باشد بهتر از همه اقسام است من با بحری آهو گرفته ام لیکن از بس دیر
و نازک است خودشرا چنان بر سر آهو میزند که بزودی تلف میشود این است که
شکارچیان آهوگیر برای آهو میل به بحری نمیکنند و از بابت هرزگی طبیعت او هم
چنانکه ذکر شد مقبول نیست مطلق شاهین هر چه پنجه اش بزرگ تر و ساقش کوتاه تر و بالهایش
باریک و بلند بی گوشت انگشت وسطا و زابین و آن پولکهای روی انگشت او را شمار
اگر بیست و یک دارد البته بی عدیل است و الا هفده یا هجده پولک زیاده نیست
صاحب سینه و پشت پهن و انگشت دراز بی گوشت و چشم او گرد و در هم ریخته چنانکه استاد
گفته است   باز میخواهم چو صعوه باشه میخواهم چو باز   گرد شاهین پهن بحری چرخ
میباید دراز   بعد بالابان است که ده دوازده نوع میباشد اول آنها گنبدی است
علامت او سیاه رنگ در دم و پشت و بالهایش هیچ نقطه و نشانی ندارد الا سر او
سفید و بی مدامع یعنی زیر چشم و چانه اش هیچ خط سیاهی نداشته باشد او را گنبدی
میگویند و بسیار نادر و کمیاب است من بعمر خود یکی دیدم در دشتی و دشتستان گرفتند
برای من آوردند بسیار درشت و طوار هم میشود چه برای آهو اگر بخواهی و چه برای
درنا بی عدیل است حیف که کمیاب است   بعد بالابان فارسی است آن جنس هم دو نوع میباشند

رنگ و نر

یکی قرمز و دیگری سفید علامت این دو یک است و لا باید مدامع نداشته باشد
پشت او از پس گردن تا مد بن او که روغن دان او باشد تمام با نقطه و نقش باشد
هر قدر نقطه او قرمز رنگ تر است بهتر است شاهبالهایش یعنی بال از طرف نجیب
و بعد بال از طرف راست تمام با نقطه باشد پایش سفید مایل به آبی منقار و زبان و ناخن
او هر قدر سیاه تر و کوچکتر باشد نیکوتر است پنجه اش بی گوشت و خشک ساقش
کوتاه و پیچ رانش کلفت سینه و پشت او پهن گردن بلند قد عثمانی پهن چشمهایش
در مغاک شده ابرو پیش آمده و بالهایش تیز و باریک کمر باریک با این صفات
که باشد بی عدیل است   بعد بالابان احمر شامی است و آنهم بر دو نوع میباشد یکی اسود
و یکی احمر و ارشان هر دو یکی الا قرمزی و سیاهی هر قدر درشت تر و دراز تر باشد
و صاحب وزن باشد بهتر است دم قاپاق که عرب او را عمود میگویند یعنی هر دو
دم وسط او باید بی خال و بی نشان باشد و دم طرف آخر و دم آن طرف آخر از طرف
بیرون که زیر همه دمها هست عرب او را زانی میگویند آنهم مثل عمودش باید صاف
و بی نشان باشد سرش برنگ بدنش اگر قرمز است قرمز و اگر سیاه است سیاه
البته اسود شامی پر جرات تر و بهتر از احمر شامی است   بعد بالابان بدری است
علامت بدری سرش سفید بی مدامع و بدنش قرمز پشت و سینه اش بی نشان گاهی میشود

عمود

عمود پشتش بیخال و نشان و کاهی میشود خال دار اکر خال داشته باشد هر قدر ریزه
و قرمز رنگ باشد بهتر است بعد بد و پسندست آنهم از جنس چوری است بهمان
علامت بکر فرقی که دارد تمام دم او سفیدست که هیچ نشانی ندارد این بالابان
اکرچه حراست لیکن بسیار کم است خوب و پر جرات هم نمیشوند بعد جبالی است علامت
او مدامع کمی دارد یعنی زیر چشمش سیاهی کم دارد پشت او بعضی دو خال و بعضی چهار
خال بعضی شش خال که او را عرب ثریا میکوید عمود او هم کاهی با خال وسط و کاهی
بی خال میشود در هر صورت این نوع را عرب حر صافی نمی کوید حر صافی آن جهت
نوع است که عرض شد شرط حر صافی آنست که مدامع نداشته باشد و آن نشانی نهانی
مذکور را داشته باشد علی قول قوشچیان عرب سالم ثریا یعنی پشت او بیخال باشد
با هیچ روانی یعنی این دم طرف آخر و دم آن طرف آخر بی نشان باشد مطلق العمد
یعنی وی قباقش بی خال باشد و سرش هم بی مدامع است او را حر صافی میکویند
و الا جبالی است که حر صافی نیست چرا که مدامع دارد بعد بالابان لغیف است علامت
او زرد و سیاه سفید میشود در همه نوعش مدامع دارد زیر چشمش سیاه است مثل چرخ
آشیانه ای این نوع را در صورتیکه بچه او را از آشیانه برداری و را بترکی اتیلکه و بعربی
و چرغی و بفارسی چرخ میکویند و اکر از آشیانه پرواز نمود و با طور کرفتند او را بالابان

لغیف میکویند

لغیف میکویند لیکن بدان ای صیاد که آشیانه آن چهار پنج نوع بالابان که حر صافی اند
من این قدر سیاحت کردم از همه شکارچیان جویا شده ام هیچکس بچه بالابان
حر صافی را از آشیانه در نیاورده است و کسی نمیداند در کدام ولایت آشیانه میکند
همین قدر من دیده ام که در دشتی و دشتستان و لفا نیز از روی دریا از طرف مسقط و بحرین
می آیند و صیادان آنجا با دام میکیرند خدا میداند که از کجا می آیند و کجا آشیانه میکنند
آنچه در ملک عجم و ملک روم و فرنکستان دیده ام همه لغیف اند و همه مدامع دارند
مثل لغیف و حر صافی مثل طرلان و قزل است یا مثل اسب نجدی و یابوی ترکمنی است
حر صافی هر قدر طولانی چند سال بسال بهتر میشود لغیف تا سه سال خوب شکار می کند
بعد از سه سال دزد میشود در شکار الان دو بالابان حر صافی پیش من هست یکی زرد شانزده
طولانی و یکی هفده طولانی یکی فارسی و یکی احمر شامی است در غایت خوبی
در بارا میکیرند تا عمر دارد سال بسال خوبتر میشود چرا که نجیب است نوع دیکر بالابان
لغیفی که من او را بحری در بغداد در جای دیگر ندیده ام اهل بغداد او را جرودی میکویند
علامت او سیاه رنک سرش اندک قرمزی و بالهای دراز سیاه که از دمش
در رفته پنجه کوچک دارد طوارا و بقدر جره چرخی میشود بسیار تند پرش قریب
بشاهین است کلاغ کوچک و ابلق و دراج و چاخرق را بخوبی میکیرد بعضی را هم دیده ام

هوبره

هوبره هم گرفت بسیار شباهت بقبیل که در ولایت طهران هست دارد بعد چرخ است
و آن بر چهار نوع است نوع اول همین است که در کوههای ایران و روم است در بهار
صیادان بچه او را در می آورند نوع دیگرش در بر بجه که ملک روم است پیدا میشود
مثل ارقرقره و هوبره بروی زمین تخم میگذارند او را چرخ مانعی میگویند نوع دیگرش
در کوههای نجد و در جائی که آب برده است لانه میکنند اعراب میروند و می آورند او را
حجازی میگویند همه این نوعها اگر از آشیانه در آوردی چرخ است و اگر با طور گرفتی
لفف است لیکن چرخ مانعی بسیار بسیار خوب است چه برای آهو و چه درنا و قره
قوش بهر چه حکم بفرمائی قصور نخواهد پرش مانعی میتوانم بگویم زیاده از شاهین است چرا که بارها
داشتم و با شاهین درنا گیر جفت می انداختم خیلی از شاهین جلو میرفت و درنا را میگرفت
همه رنگ میشود اما آنچه خال پشت او زیاده قرمز رنگ است بهتر است مثل دلیجه
از همه چرخهای دنیا چرخ مانعی خال قرمز را بهتر است با وجودی که چرخ است و او را
از آشیانه در آورده اند هر چه بالابان حر صافی نجیب بکند او بکند تخمینش عرب
اینجا هیچ جای دنیا مانعی بهم نمیرسد مخصوص آن زمین است مدام خودشان
در آن بر عربستان بی آب خرگوش و هوبره میگیرند عربها دو قسم بالابانش را
میگیرند اتفاق می افتد که بشکار میروند می بینند یک بالابان از هوا آمد و هوبره را گرفت

یک روز هم

این قدر صبر کنید تا هوبره را بخورد بنا بخوردن میکند میروند روی بالابان و بالابان
قوت ندارد که هوبره را بردارد برود لاعلاج هوبره را رها میکند و خودش
بقدر پانصد ششصد قدم میرود دور و شکارش آنگاه بجرات میکند تا این دو شکار
بر سر هوبره مرده میرسند بجلدی و چابکی با چوب خودشان [illegible]
شکافته نخجیر در جوف آن میخوابد و روی او را با [illegible] میپوشانند در حالتی که [illegible]
و دراز و باز از ریگ [illegible] روی او را میپوشانند با جمله جمیع اعضایش در زیر رمل مخفی
بگر بینی او که بجهت تنفس باز است هوبره را بر کف دست [illegible] میگذارند و خودشان
بکار خود مشغول شوند بعد از نیم ساعت بالابان بیا با نزد خالی و بی مانع می بیند نزد
مصید می آید آنچه نگاه میکند جز هوبره مرده که شکار نیم خورده خودش بوده چیزی نمی بیند
بجنت از زیر زمین چه خبر دارد آهسته آهسته راه می آید بروی هوبره شکار خودش
می نشیند آن قرساق زنده بگور شده که بالابان آمد و بروی هوبره نشست از لای
پرهای هوبره در پی انگشتهای بالابان میگیرد و آن بیچاره بعجله مشغول پر کندن
و خوردن است که مبادا عقابی پیدا شده بیاید صید او را بگیرد و سرش گرم خوردنست
عاقبت یا انگشت یا قلم پای جانی بدست صیاد میخورد بهمان زور مضبوط میگیرد
مرده زنده میشود و از زیر شنها در می آید و بالابان با آن شوکت را صید مینماید

صید

صید خود نا خورده صیاد در کر صیدش کند قید چرخان بوده دور چرخ در قیدش کند
قسم دیگرش در ایامی که باد شرقی بغداد نعوذ بالله می آید چه بسیار باد دوام و تند
و با قدرت است از دو روز تا نه روز زمان آمدن آن باد است که شب و روز متصل می آید و دقیقه
موقوف میکند چنان می آید که کسی قدرت سوار شدن و شکار کردن ندارد بلکه قادر بر آن نیست
که هیچکاری بکند و در این باد اتفاق می افتد که بیچاره در شکار است نگاه میکند از
همه نوع طیور صحرائی از ترس باد بر زمین نشسته اند که مبادا آنها را باد بلند کند و از
چراگاه و شکارگاهشان دور بیندازد اگر در آن ترباسه دارش دار بالابانی دیدند
بر زمین نشسته یکنفر میرود بالای بلد بالابان را میگیرد بخط مستقیم رو به بالابان باد
و با آن ریگ و خس ها را بباد میدهد همه ریگ و خسها را باد بر سر بالابان میبرد صیاد زود
پیش می آید و خس را با دست و پا به باد میدهد و بکار خود مشغول است خس ها را بر چشم بالابان
میریزد بالابان هر ساعت با پر خود خس پاک میکند صیاد خاک هوا میدهد و تند تند
پیش می آید لاعلاج بالابان از زیادتی ریگ و خس چشمش و دماغش پر از ریگ میشود
چشمش را روی هم میگذارد باز فایده میکند سوراخ دماغش هم از ریگ پر میشود لاعلاج
سرش را زیر بالش میکند که آسوده شده باشد صیاد خاک بر باد میدهد و تند تند
پیش می آید می بیند که بالابان از ترس ریگ و باد سر خود را از زیر پر کرده خوابیده او را

با دست میگیرد

با دست میگیرد من خود با چهار پنج چرخ و بالابان آهوگیر رفتم بزیارت حضرت
سلمان که چند روزی هم زیارت هم شکار آهو کرده باشم روزی صبح زود سوار شدم
و امید چنان داشتم که پنج شش آهو را گرفته باشم با هشت نه سوار قوشچی دو فرسخ دور
شدم دیدم کم کم بنای باد شرقی را هوا گذارد تا اینکه دو ساعت قبل از ظهر در معدن
آهو رسیدم از چپ و راست همه آهو است لیکن از شدت باد قدرت چرخ و بالابان
انداختن را نداریم هوا تیره و تار شد باد چنان تند رو شده است که بر پشت
میکشد اکنون هزار عرش سلیمان چنان زورآور شده که میخواهد بار از پشت آن
برکند و بصحرا اندازد لاعلاج چرخ و بالابانهای نازنین را قبا بچه کردیم در بغل و دامان
گذاردیم در زمینی هستیم که آنرا جور سعده میگویند خاک و ریگ ندارد چونکه در بهار که دجله
طغیان میکند اینجا را آب میگیرد علف و نی یکی سبز میشود گودالی هست بقدر دو فرسخ عرض
و شش هفت فرسخ طول در این گودال دایم از بابت علف آهوی زیاد هست و سعده
کوفی هم که دوائی معروفست معدنش در آن زمین است از این بابت آنجا را جور سعده
مینامند بهر جهت همینکه از این جور خارج شدم طاق کسری و گنبد حضرت سلمان را
گم کردیم از شدت باد نمیدانیم کجا میرویم من و ملازمانم حیران و سرگردان مانده ایم
با وجودیکه هزار مرتبه باینمکان شکار آمده ایم قادر بر آن نبودیم که راه پیدا کنیم تا اینکه

بر زمین

بر زمین بشش بازار رسیدیم فهمیدیم که از خورد و رفته‌ایم و حضرت سلمان بر دست چپ با
مانده است باد چنان می‌آید که دماغ و چشم اسبها را پر از ماسه و شن کرده است قاره
بر حرکت نیست شد در این بین دیدم یک دال مردار خار بسیار بزرگی از آسمان آمد بر جلو ما
نشست بهمراهان گفتم بهمان صنعت عربها من این دال را میگیرم رفتم بالای باد این دال
مردار خار را اگر فتم علاوه بر آنچه باد در چشم او ماسه و شن ریخته منهم با دست و باتشش را
بر باد میدادم و پیش میرفتم تا بر سر دال رسیدم دیدم بیچاره سرش را بزیر بالش کرده
و خوابیده است خودم را بر رویش انداختم و او را گرفتم دیدم چشم و دماغش پر از شن
که قادر بر نفس کشیدن نیست او را در بغل آورده دادم تا بحضرت سلمان آمدیم آن روز انقدر
گوشت بگیرم نیامد که قوشها را سیر کنیم بره فربه شیرمستی را خریدم برای کباب لایق و برای
اکل طیور روا جب شتم قوشها همه را سیر کردم جگر و دل را بر دال خوراندم و او را بعد از باد
مرخص کردم آهو را هم اگر با دمیز و بوی آدمی را تمیز میداد البته او را هم بهمین سیاق
صید میکردم نوع دیگر سیاه چشم دتیر دزناق است که هم چشم سیاه و هم زرد چشم تمیشوند
فرقی با هم ندارند در رنگ و صفت هر دو مانند یکدیگرند نوعی که علامات او در زرد چشم
ذکر شد هر دو بجز ماهی شکاری نخست ند نوع دیگر سیاه چشم ترتماست آنهم برنشه تر
میباشد سیاه او بهتر از زرد و سفیدش است آشیانه او را هیچ صیادی ندیده است

دیرنه

ونمیدانند که در کدام مملکت میرود و بچه میکند اینقدر میدانم که دو ماه از پائیز گذشته
بر همه دنیا پیدا میشوند و او را صیادان باطور میگیرند و ترتماست مستغنی از تعریف است
آنهم بر سه نوع میباشد و او هم مثل بالابان حر صافی و احمر شامی و لعیف دارد سینه
او که لعیف باشد مداخل داشته بهتر از حر صافی اولست بر عکس بالابان قدری
فراموش کار است اگر او را جفت بخواهی برای کاکلی برسانی بزودی و را از دری
سه دفعه و چهار دفعه بطلب و کاکلی زنده بگیر روز اول و دوم و سیم که خوب کلاطبله بال کرد
شد بعد کاکلی زنده را چوبی بلند به بند و او را بر آن کاکلی که بسر چوب بسته رها کن
بگذار چهار پنج سر بزند آنوقت بگذار بگیرد نیمی از آن کاکلی بده بخورد باز بعد از بردن کو
چنین کن روزی سه نوبت خوب که گرم کاکلی میخ بند شد بر و در صحرا یک کاکلی
پردار خوب زرنگ برایشان رها کن و هر دو را جفت ببینداز تا بزنند و بگیرند بر دو را
با هم سیر کن سه چهار روز هم چنین کن بعد برو بر کاکلی صحرائی بینداز در جائی که چاه
و باغات نباشد که در چاه میرود و هلاک میشود در باغ کاکلی را گم میکند و خودش گم میشود
صحرای صاف میخواهد هر چه زودتر او را عجله بکنی بهتر است بر عکس طور که عجله کردن
در آنها خطاست صبر لازم دارند البته ای فرزند خواهی فرمود من انقدر کاکلی
زنده پردار از کجا بیاورم مصنف غلط کرده است خودت غلط میکنی بیا تا آسانی تو را

تعلیم کنم که چگونه کاکلی زنده را باید بگیری همینکه ترمتای تو خوب گرم طلب شد یک چوب
که بقدر دو ذرع و نیم باشد بدست بگیر و سر چوب را از یک موی دم اسب حلقه درست
کن و مضبوط آن حلقه را بر چوب با نخ سفیدی به بند موی دم اسب هم اگر سفید باشد
بهتر است ترمتای را بر داشته برو در صحرا همینکه کاکلی دیدی ترمتای را بدست دیگری
بده و خود دست ده پانزده قدم دور بشو از یک طرف کاکلی ترمتای را طلب تا ترمتای
بر دست تو بیاید از دیدن ترمتای کاکلی میخوابد چشمش را بر ترمتای دوخته است او را
بده بر دست آن دست او دست بلند کند و ترمتای را آنکان بدهد که کاکلی او را به بیند
خود تا از طرف راست کاکلی بیا آن دست را که بر دست چپ بقدر ده قدم از کاکلی
دور ایستاده ترمتای را آنکان بدهد خود آهسته آهسته از طرف راست بیا
و چوب را دراز کن و آن حلقه مو را گردن کاکلی بیچاره بینداز و بگیر او را تا برای د
بر ترمتای خود معطل نمانی این ایجاد حقیر است و این عمل در فصل پاییز و زمستان بهتر
از سایر فصول است و لذت و صفای شکار ترمتای و کاکلی بسیار است چه
بسیار با صفا و خوب و رسیکنند با هم تا بگیرند لیکن در ایام بهار و هوای گرم مثل
زمستان دور نخواهند کرد اگر ترمتای طوار خوبش باشد کبک و تیهو و بلدرچین
دلوه و چیزهای کوچک همه را می گیرد صفت بداو این است که اگر شها او را بینداز

شکارش را بر میدارد و فرار کرده میخورد بدست آمدنش مشکل است باید جغد باشد صفت
بد دیگرش اگر اندکی گرسنه بماند انگشتهای خودش را دندان میگیرد اگر صاحبش غافل
باشد همین که یکدفعه دندان گرفت و اندکی زخم کرد هیچ علاجی ندارد که تمام پای خودش را
بخورد تا هلاکش شد اگر پای خودش را بنا بخوردن گذارد چاره بجز ول کردن و آزاد
نمودن او نیست پس باید تو هیچش غافل نشود و مدام در احاق نگاه بدارد که هم فوت
دور کردن را با کاکلی داشته باشد و هم پایش را نخورد و سلامت برای تو بماند
اگر خوبش نگاه بداری که پایش را نخورد طولاک هم پیش تو میکند اما خانه طولاک او
مثل بزی او دور نمیکند مثل بالابان بز و خانه طولاک البته که بز هم با دان است و هم
سبک است طولاک که شد سنگین میشود چرا که پنج شش ماه بسته است و پرواز کرده است
و هم استاد در کار خودش میشود همین که و بذر حمت دارد بر میگردد و سعی در گرفتن میکند
لیکن بالابان داشتن طولاک اگر بدست تو هیچ قابل باشد بهتر از بالابان تر دور میکند
علامت دیگر ترمتا بر دو جنس میباشد یک جنس او هر قدر طولاک کند پر پایش مثل
یوری گری و بزی او ست ابدا فرق نمیکند و لو سه چهار طولاک هم بشود جنس دیگرش
طولاک که کرد پشت او کبود و بن منقار و پاهایش زرد براق مثل کاه زبان تر دو ما شر
سیاه منکه نفهمیدم کدام جنس او کبود میشود و کدام جنس او هر قدر طولاک کند

بحالت خود باقی میماند مثل سنگک و پیغو است لیکن اورا تجربه کردم سنگک چشم سیا
هرقدر طولک کند پرهایش مثل زیش است و پیغو کبود پشت و سینه قرمز ها
نخودی رنگ میشود اگر پنج شش طولک بکند چشم او قرمز میشود مثل قزل پنج شش
طولکی بعد لیل است آنهم قریب بترمتای هست لیکن او درشت تر و سیاه تر
بالهای سیاه بلند و پهن دارد پنجه اش زرد رنگ و کوچک است خودش در صحرا
کاکلی و سایر چیزهای کوچک را میگیرد و خوب شکار میکند در صحرا مثل ترمتا است
اما بسیار بدخو و بی جرئت است در شمیرانات و مازندران در باغها بچه میگذارند
آشیانه او هیچ بکار نمی آید لیکن طوری او بهتر است طوار او بقدر جره شاهین است
شکاری میشود ولی بزحمت و شکار او بزحمتش نمی ارزد مگر او را با ترمتای جفت کنند
که از سایه ترمتای او کاری بکند زیاده بر این کاری از او ساخته نمیشود بعد
سنگک است که بسیار با پیغو شباهت دارد لیکن بچه او کوچکتر است و سیا
رنگ است آن خط سیاه زیر چانه را هم ندارد فرق این است که سنگک چشم سیاه است ا
و پیغو ازرق چشم است شکار خودش در صحرا اگر گنجشک مفلوکی زخمی باشد
صید میکند والا قوت غالبش ملخ و قورباغه است مدام در باغها گردش میکند
آنهم بر درخت مثل لیل بچه میگذارد در همه حال پوچ و بی مصرف است بجز دمش

که بکار چونه

که بکار پیونه گردن تیو می آید دیگر هیچ فایده ندارد خانه طولک بر او فرق ندارد که
شناخته نشود بعد دلیجه است و آن بر دو نوع میباشد یکی آنکه زرد رنگ و تمام
بدنش پر خال بسیار مقبول و دیگری زرد رنگ بی خال و تمام ناخونهایش کوچک و
سفید ان دلیجه ولی ناخن سیاه خودش در صحرا گنجشک و بلدرچین و سار و از این قبیل
چیزها را صید میکند چونکه بسیار بدخو و کند پرش است صیادان با آن رغبت نمیکنند مگر
دو سه خواص دارد خاصیت اول او در بوشهر و دشتی او را میگیرند و آموخته اش میکنند
چنانچه اعراب کلاغ و قرقی را میگیرند در رسن باریک بلند بپایش می بندند نیم ذرع
پائین آن بند پری بقدر گنجشکی می بندند و بهوا میپرانند چنان تعلیم کرده اند که بقدر نیم
ساعت دور میکند از دور چنین مینماید که قوشی میخواهد جانوری را بگیرد بالابان و سایر طیور
از دور برایش می آیند در ساعت کلاغ می نشیند و صیاد کبوتری جلو بالابان و سا
طیور می اندازد بر او معلوم میشود که همان کبوتر شکار کلاغ بوده گردش کبوتر همان بدام افتادن
همان دلیجه هم بهمین سیاق است با او بالابان میگیرند خاصیت دوم و این است
که اگر چرخی را بخواهی بالابان گیر کنی یک دو دلیجه یا دو گره و طور باشه گیری بگیر
چشمش را بدوز برای چرخ رها کن و چرخ را بینداز تا او را بگیرد دو سه دست پرواز بده
بعد بیا بالابان صحرائی بینداز البته خطا نکند سار و دلیجه برای چرخ آشیانه که انجا ا

اورا

او را بالابان کیر کنی لازم است اما ای فرزند پس قلاب سیار را مضبوط بر قلم خودش
با بندی قوی بسته باش و گوشت تا سه چهار نوبت بر پشت سار به بند و او را برای
چرخ پران تا بگیرد یا کبوتر یا مرغ بخش و سیر کن اما دلیجه بستن ناخن را لازم ندارد چرا که قوتی
ندارد خاصیت سیم ادوم او برای پیوند قرقی بسیار خوبست خاصه طوقکش باشد اما دلیجه
ناخن سفید بچه دلش هیچ کار نمی آید خودش هم در صحرا گنجشک و ملخ و سوسمار صید میکنند
در بلاد سورک در راه اسلامبول از این جنس را دیدم که در اطاق و رفها و طاقچه ها جا
بچه میکذارد و کسی آنها را نمیزند و نمیگیرد و آنها هم مدام مثل کله کبوتر با هم در پرواز می آیند
هر کجا کله دیدی بدان دلیجه ناخن سفید است و ناخن سیاه کلیا با هم میکردند خودم دیدم
عربهای نیزه و شتر را که بچه دلیجه ناخن سیاه را از آشیان در آورده اند بزرگش کرده اند
تا خوب پر و بالش رسید او را با گوشت جلبیده همینکه قدری بطلب آمد گوشش دو بار را
میکر غنشد بدین نهج که بند به پایش می بستند و او را می انداختند دلیجه موش را میگرفت
بعد بند طنابی بقدر ده دوازده ذرع باریک بر پای موش می بستند از دور
دلیجه را می انداختند میرفت و میگرفت بعد یک بچه تازی دو ماهه می آوردند
یک پای موش را می بستند و ول میکرد با سه پا فرار میکرد دلیجه را می انداختند چند مرتبه میزد
و میگرفت بعد دو تازی سه چهار ماهه را می آوردند موش را جلو بچه تازی ول میکردند

تازی عقب

تازی عقب میکرد بعد دلیجه را می انداختند بچه تازی میزد و بچه دلیجه تا او را میگرفتند
بعد از چند موش با شکسته یک موش تازه را می آوردند برای بچه تازیها ول میکردند
و یک چوب باریکی بقدر چهار انگشت بر کوش موش فرو میکردند و از آن کوش در می آوردند
که اگر بخواهد بسوراخ برود چوب مانع شده باشد معلوم است تازی دو ماهه در صحرا موش
دو پا نمیرسد و نمیگیرد غرض موش را رها میکردند دلیجه و تازی را هم عقب موش ول میکردند
مثل چرخ و آهو و تازی هیچ تفاوت ندارد قریب سی چهل مرتبه میزد تا او را میگرفتند
خاصیت کلی این کار آنست آن بچه تازی که با این بازی بزرگ شود عروف و چرخ
شناس میشود که اگر هزار آهو باشد و چرخ را بر این کله بیندازی تازی عقب هیچ آهو نرود
مگر آنکه چرخ او را میزند و او را میگیرد این تازی در پیش شکار چنان آهو عروف تمام است
که خطا نمیکند و عقب آهوی بی چرخ نمیرود چرا که وقت موش گرفتن با دلیجه فهمیده است
که اگر دلیجه نباشد خودش موش و یا را نمیتواند بگیرد که باید چرخ بزند ببیند از د
او بگیرد و دانسته است کم کم چنان عروفی میشود که اگر هزار آهو باشد بکبرا عقب
نکند مگر نگاه بر آسمان میکند تا چرخش را ببیند بکدام آهو میزند که او هم برای او رفته باشد
باز از نوع سیاه چشم گنجشکی هست خاکستری رنگ و سیاه که او را اکردی باز زور
و بفارسی الاکرکنه میگویند صفت او از گنجشک قدری بزرگتر است بالهایش

سیاه چشم پایش سرخ کشیده سیاه چنگال او و منقارش سیاه و با قوت و تند و تیز
او هم فنجات شیباک کوچک که در بهار در میان گندم و جو پیدا میشوند بخوبی
میگیرد و خوب هم بطلب از دور می‌آید اینهم دو نوع میباشد یکی خاکستری و سیاه چشم
سرخ کشیده و یکی زرد رنگ البته خاکستریش بهتر از زردش است ای فرزند
صفات طیور زرد چشم و سیاه چشم آن بود که گفته شد بیا چند باب در علم آنها
ترا تعلیم کنم که استادان این فن بر این بنده پادشاه روحنا فداه رحمت کنند
بدان عمر طبیعی این جانورهای شکاری خیلی است اقلا بیست و پنج تا سی سال
هم میرسد مشروط بر آنکه دست بدست نشود بدست یکنفر استاد باوقوف باشد
من خودم بالابان بیست طولان [?] داشتم اگرچه مثل اول شکار میکرد اما میگرفت
بدان که علامت پیری قوش از چهار پنج سال که بالا رفت کسی نمیداند
مگر خداوند و صاحب خودش قوش ده پانزده ساله چند علامت دارد علامت
اول کم نفس میشود علامت دویم پایش بسیار نرم و صاف و براق میشود
پنجه و کف پایش چین بهم میرساند علامت سیم دم طرف راست و دم طرف
چپ از آخر که او را عرب ردانی میگویند خیلی از دمهای دیگرش کوتاه تر میشود
هر قدر سالش زیاده شود آن دو دم ردانی از سایر دمها کوتاه تر میشود ای فرزند

بدان مطلق

بدان مطلق طیور سیاه چشم در شب با چراغ بگیر نمی‌آید بهمین که روشنی چراغ را دیدند
فرار میکنند لیکن مطلق طیور زرد چشم را با چراغ میتوان گرفت الا بوف و امثال او
که در شب شکار میکنند نصیحت بدانکه اولی علم شکارچی گری حوصله است و صبر دوم
خود شکارچی باید عاشق قوش باشد و خودش هم بقوش شکار کند نه آنکه بگوید من کبک زیاد
بگیرم آقایم انعام زیاد بدهد یا آنکه فلان چیز حرام است میگیرد کلاغ گرفتنش و قرقوش
گرفتنش چه فایده دارد کبک و تیهو میگیرم میبرم پیش آقایم کباب کند [?]
بخورد و انعام بدهد احمق نمیداند و خودش هم شوق بقوش ندارد نمیداند اگر قوش
زرد چشم در صحرا شکار کرد و کرم بچیزهای کلان مثل کلاغ و انقوت و مرغ آبی و از این
قبیل شد البته در کوه که مایه دارد کبک مغلوک خیلی بهتر میگیرد غرض پول و زر نه
نمیشود باید خودش باوقوف مایل بشکار باشد که قوش را دوست داشته باشد سیم
لازم است شکارچی خوش خلق و خوش زبان بشاش باشد که خداوند کریم روزی او
بخوبی برساند دوام شکارش بپای خودش پیش او می‌آید پاک دست و پاک بدن
و با نماز باشد تا خداوند عالم او و قوشش را گرسنه بمنزل برنگرداند در وقت
سوار شدن برای شکار چهار قل و آیه مبارکه آیة الکرسی را بخواند و باطراف خود
بدمد تا خداوند کریم او را و همراهان او را از همه بلاها محافظت کند و شر عقاب را

ازبها

از جان قوش او دور کرداند و او را با دل خوش باشکار زیاد و کیف بمنزل خودش بیاید
این شرط شکارچی گری است پس شکار خوشت بدست آید باشکار آفرین اگر باشی
بخبر که گذارد دست شکار گر از این کار با خبر باشی چهارم اگر قوش را کم کنی و مأیوس از
پیدا شدنش شدی از روی صدق سه دفعه نادعلی را بخوان و هر بار بطرفی که بیشتر ظنه داری
بدم و بگو خدایا تو را بحق این کلمات قسم میدهم که آن قوش مرا بدست من باز رسان بی شک
در ساعت پیدا میشود این احوال و اعتقاد من است که الآن بالابان بچه ساله و بعد
ساله دو سه بهله دارم این نصیحت را از هوش و پند گوش کن که بد نخواهی دید ای فرزند
اگر دیدی طرلانی هنگام غروب آفتاب آمد و بر درختی نشست او را از دور نگاه کن
که کم نشود و بر آن درخت بخوابد تا سه چهار ساعت از شب گذشته تو چوب بلندی
که بر آن درخت برسد بر دست بگیر و یک حلقه از موی دم اسب درست کن بر سر
چوب مضبوط ببند و یک وجب پایین آن حلقه تو شمعی ببند روشن کن خودت تنها
رو بطرلان برو سی قدم با آن درختی که طرلان در او خوابیده ده قدم آهسته آهسته برو
پایت صدا ندهد بقدر هفت هشت دقیقه بایست و شمع را خاموش کن بگذار دو سه
دقیقه تاریک باشد بعد روشن کن آهسته آهسته ده قدم دیگر برو باز چند دقیقه بایست
و شمع را خاموش کن بگذار دو سه دقیقه تاریک باشد بعد روشن کن و بلند بگیر و آهسته

آهسته

آهسته برو تا زیر درخت چراغ را پیش روی طرلان نزدیک نگاه بدار ای فرزند
در آن ساعت پر دل باشی چشمت خوب ببیند و دست و پایت برعشه در نیاید دست
پا چه نشوی خیال مکن این طرلان است بگو برگ درخت است یا مرغ خانگی است
هیچ دست زدن من نصیحت میکنم قوه خودم که نیست قطع دارم قوه هیچ صیادی
نباشد بهر جهت چراغ را نزدیک سینه طرلان برده باش اگر خوابیده است و سرش زیر
پرش هست آهسته آهسته آن حلقه مو برابر سینه اش بمال تا بیدار شود اما امان دست تو
تکان نخورد و چوب بسینه اش نخورد که فرار میکند همان حلقه مو برابر سینه اش بمال سرش را
از زیر پرش در می آورد تو حلقه را بگردنش بینداز و بکش در ساعت چشم او را با ریسمان
آبی و سوزن باریک بدوز و او را قبا بچه کن مضبوط ببند تا یک دو ساعت
باید در قبا بچه باشد که آرام شود او را پاچه بند و شکار بند ببند زنگوله بگردنش کن
بعد از دو ساعت او را باز کن یک دو ساعت هم بر دست بگیر با آرامی دست بر سینه
و بالش بمال بعد بگذار بر روی نشیمن تا او استراحت کند اول طلوع صبح او را
بر دست بگیر با آرامی و نرمی دست بر سینه و پشت او بمال تا چهار پنج ساعت از روز
گذشته اگر بتوانی بهر حیله که باشد باد گوشت بخوران بانمعنی که سیان الحشا او را
بخاران تا میل بگوشت خوردن بکند اگر خورد قدری با و بده و اگر نخورد بگذار تا عصر بشود

باز

باز بهمین نوع اگر بخورد خوب سیرش کن که با طمع تر شود و امیدوار تو شده باشد
و اگر نخورد ناهار بحال او بنه و دیگر گوشت نخوری که عادت میکند باز شب تا ساعت پنج و
شش با چشم دوخته او را دست بگیر و دست مالیش کن پایش را بخاران مگر گوشت بخورد
باز اگر نخورد عیبی ندارد بگذار بخوابد استراحت کند فردایش بهمین طور لابد میخورد بعضی
که سه روز هم از غیظی که دارد گوشت نمیخورد عیبی ندارد و خوف مکن البته روز چهارم
میخورد همینکه خوب با چشم دوخته بر دست تو گوشت خورد یا آنکه بخوبی گوشت خور شود
نیمی از چشم او را باز کن که اندکی بالا بین بشود خوب گوشت بده فردایش زیادتر
باز کن در شب سیم تمام چشم او را باز کن پیش چراغ جایی بنشین که از پشت سر او
کسی آمد و شد نکند پشت بر دیوار باشد امشب او را چهار پنج ساعت بر دست بگیر بعد او را
بر جای تاریک برده بر روی نشیمن بگذار تا استراحت کند باز صبح زود بر خیز او را
بر دست بگیر در جایی تنها بنشین که پشت بر دیوار باشد و از دور آدمی را دیده باشد
ترتیب بطور او را یکدفعه سیر کن بعد از سیر شدن در جایی بگذار که آمد و شد نشود
الا از دور و دو ساعت سه ساعت بغروب مانده باز او را دست بگیر تا دو ساعت
از شب گذشته خیلی کمتر از شب پیش تا خام نه افتد صبح باز همان طور او را
دو دفعه سیر کن صبح کمتر و عصر زیادتر نهار که در این چند روزه طعمه نمی‌دهی

کاز ترس

که از ترس نمی‌اندازد و مزاج او در ماندن طعمه برهم میخورد شب ششم او را تا نیمه شب
بر دست بگیر و دست مالی کن البته امشب خوب آرام شده است بعد او را برده
بر جایش بگذار تا استراحت کند باز صبح زود بر دست بگیر در جایی برو که از پشت سر او
کسی عبور نکند جوجه زنده یا کبوتر زنده در جایی خلوت بر دست او بده بگذار بگیرد سرش را
بریده کمی با او بده سعی کن یا از زمین یا از روی نشیمن بر دست تو بیاید در این روزها
که زنده بدست او میدهی نزدیک طوله او را گوشت بده که از طوله خوف نکند و این
از طوله شده باشد بهمین حیله او را بند بلندی بر شکار بندش بسته باش و او را بدست
نکنی بده که دست بدست قدمی چند آمده باشد مرغ و کبوتر زنده همه روزه مبادا
بر دست او بدهی که خطاست و او را مدام با گوشت بطلب چرا که اگر اتفاقا زنده نداشته
باشی از هر جا دست بلند کنی با گوشت بر دست تو آمده باشد طعمه زنده همه روز
بدستش ندهی تا پای کشته بدست تو بیاید همه روز هر ده روز هشت روز یکمرغ زنده
عیبی ندارد بدست او بدهی بعد از آنکه تمام طلب شد بی ریسمان از هر جا که بخواهی
بی مضایقه و با شوق بر دست تو آید او را بر زمین بینداز و بازیش بده که دور تو
بگردد تا وقتی که بوته او در درختی می‌افتد همین طور که دور تو گشتن یاد گرفته است
دور درخت هم بگردد تا یک بوته قوش را کول نزند که قوش را آن طرف درخت

بگذارد در خود نشش از طرف دیگر فرار کند خوبی این علم برای آنست که دور بود گردد
و بلند شده بر سر درخت نشسته بوته را بپاید تا کبکش گم نشود ای فرزند هرقدر زاد را
با خودت با نوش و گرم طلب کنی بهتر است از چهل روز اگر قوشت را زود بر رسانیده عجله کرده
والعجلة من الشیطان والتانی من الرحمن عجول مباش که باز تو هم بعجله فرار کند و فرار
بود البته فلان قوشچی تفاخر میکند که من قوش خود را پانزده روزه رسانیدم و نداند هم
غلط میکند او باز دوست نیست بلکه کبک خوار است یک کبک را بصد باز نمیدهد
تو باید اقلا در چهل روز قوشت برسد همین که در طلب و در امنیت از طوله و آب و سواز
این شد و باز نو رسیده است یکروز پیش برو در صحرا او را از دور بطلب با جوجه مرغ
دو سه ماهه همینکه آمد بر دست قوشت بده یک وقعه او را اسیر کن پر و استخوان با و بده
که فردا صبح زود طعمه میندازد اگر چه خیلی از شکارچیان زرد چشم را دیدم که روز پیش از
شکار باز را آب گوشت میدهند یعنی گوشت را خورد کرده در آب نیم گرم می‌اندازند
آن گوشت را با آب بسیار میدهند باعتقاد من خطاست چرا که قوش باین عمل که
عادت کرد که روزی آب گوشت بخورد روزی شکار کند این عادت طبیعت
ثانوی باز میشود مثلا دوستان و هم قطاران و بازداران وعده گرفته‌اند
که در فلان جا کبک بسیار و شکار بیشمار است بیائید باهم ده روزه برویم شکار

با کیف و صفا

با کیف و صفای خاطر کنیم در این شکار پنجاه نفر قوشچی خواهد آمد در این ده روز همه
روزه باید شکار کرد تو با قوشت پنج روز باید شکار کنی چرا که قوش تو چنان عادت
گرفته است که یکروز را اشتها بدهی و یکروز شکار کنی البته همه روزه شکار میکنید پس قوش را
چنین عادت مده همین جوجه که گفتم برایش بکش و یکروز پیش از شکار مثل آب گوشت بده
چرا که گوشت جوجه قوتی ندارد و قوش تو هم بر آب گوشت عادت نکرده است که ترا
در شکارگاه ده روز معطل کند که یاران شکار کنند و تو صلوات بفرستی عیب دوم
قوش کم کم از بنیه خواهد افتاد و بعد از طلبیدن از دور و کشتن جوجه بر دست قوشش و
سیر کردن او را در کنار آبی بگذار بلکه آب بخورد و آب بازی کند و روغن کشی کند
تا پر و بال خودش را درست کند و حاضر باشد برای شکار فردا ساعت بغروب مانده
او را بر دست بگیر ای فرزند زنهار زنهار پیش قوش تازه بی گوشت برو و دراز
قوش نشسته زیرک است تک پیش برو و بنشین یک پهلو و نگاه بر چشم قوش کن از سر و چشم
آدمی زیاد میترسد خاصه با کلاه ترکمانی گوشت را بر دست بگیر از نشیمن جسته بر دست
تو آمده باشد بگذار بکند و چنگ بخورد آنگاه او را بر دار ای صیاد اگر شب چراغ
نداری و در پیش قوش نخواهی بروی که قوش را بر دست گرفته باشی آهسته
آهسته با خودت حرف بزن و گفتگو بکن تا صدای ترا قوش بشنود و رم نکند.

بجس

پس برداریش غرض تا یکساعت از شب رفته او را بر دست بگیر اگر براسبی آرام سوار شوی
و او را بگردانی بهتر است از زیاده تا یکساعت از شب گذشته بعد او را برده در جایش
بگذار بخوابد مدام پیش قوش در شب باید چراغ بسوزد که ایمن باشد در تاریکی نباید
که خطاست و قوش مدام خوفناکست و فردا صبح بسیار زود قوش تازه را بردار و برو
تا بشکارگاه برسی زیاده از یک طوله خوب با ادب نباید همراه داشته باشی چنان برو
که تو وقتی بشکارگاه برسی که هنوز عقابها و زغن نخاسته باشد قوش را از دور بطلب
بگذار یک دو چنگ بخورد که بحرص بیاید بعد برو در جای خوبی کبک مناسبی
پیدا کن و بگو خدایا امید تو و قوشت را ببیند از آن فرزند اگرچه این عمل را صیادان
و شکارچیان پسند نمیکنند لیکن من پسند میکنم تو همچنین کن که بد نخواهی دید

گر چنین خواهی نمودن باز خود را برگ و ساز　　باز تو نسرین کردن صید خواهد کرد باز
پند بشنو و همچنین در صید او تدبیر بند　　کاندرین سررشته ام بر پای شد عمر دراز
گر همی خواهی که بی صیدی نماند باز تو　　گاه ناز بازیکش گاه با حق کن نیاز
در سحرگاهان که هر صیدی را بازت در　　روی کن با بازو با بازآفرین میدار راز

بهر جهت این قوش تو در همه چیز تمام است و در علم شکارچی گری پخته شده است
بلکه بسیار این باز تو پر پرش باشد همینکه از دست تو در رفت کبک را در هوا گرفت

دنبالم کنی

زنهار سیرش بکن و مغز کله را بده و او را بردار همینکه فهمیدی طرلان تو تیز و تند است
باز برو و کبکی پیدا کن اگر نزدیک پرید بگذارد و اگر دور شود تا دری که رفت چند از تا او را
به بنه بر او را با خودت تنها برو و گوشت کمی بر دست بگیر و پیاده بشو آهسته آهسته
برو قوش را بر دست بگیر توله را هی بزن تا کبک را از بنه دور کند همینکه پرید بینداز
چه در هوا بگیرد چه به بنه دیگر برسد بگیرد آهسته آهسته برو پیش قوش و سر کبک ببرید
اگر فردا میخواهی باز بیندازی گران کبک با دل و جگر و پر بده و اگر فردا شکار نمیروی
یک سینه دیگر آنرا با او بده و توله را صدا کن پهلوی قوش بیاید که از توله خوف نکند
اگرچه قوش است گران و سر و گردن کبک با استخوان کفایت میکند ای فرزند
اگر در شکارگاهی رفتی با دوستان و شکارچیان و همه در زه قوش تو پیچ و شش کبک
گرفته است و او را در سر بنه سیر کرده و قوش تو خطا میکند بدان بعد از گرم شدن لازم نیست
این ده روزه که تو در این شکارگاه آمده حکما قوش تو در سر بنه سیر شده باشد اگر بگذری در روز
سوار نشدی و در منزل ماندی از دور بطلب و سیر کن و اگر سوار شدی و شکار کردی
دست آخر که قوش کبک را گرفت کله و مغز با او بده پس قوش را بر سر بنه بروی سنگی بگذار
و خودت خیلی دور برو و او را از دور بطلب تا بیاید سیرش کن کبک گرمش را
یاد گرفته است این عمل را بکن که طلب را فراموش نکند اگر روز اول نو کشاد قوش یا دم

و

قوش نو در هوا گرفت کم از کبک پرواز کند اگر سیرش کردی دفعهٔ دیگر که می‌اندازی
بگریز و به هر پایان می‌آورد اگر در هوا گرفت خوب والا بر میگردد و کبک را به بته میبرد چه بسیار
قوشهای خوب را قوشچیان نادان دیده‌ام خراب کرده‌اند البته همه دفعه قوش
کبک را در هوا نمیگیرد پس باید قوش به بته برساند اگرچه پیش گفتم باز هم ترا نصیحت میکنم
بی مرغ زنده و کبوتر زنده نباید شکار بروی که خطاست در هر صورت قوش از جره بهتر
از جره اش هست پس تجربه کرده‌ام بعضی شکارچیان اگرچه میگویند جره قوش از تو
تند و تیزتر و جلدتر است نفهمیده‌اند کاری که یک طور بچند صد جره نمیکند بنظرشان
می‌آید که جره تندتر است چونکه کوچک است بال را تند تند میزند لیکن طوار درشت است
و دراز میشود از قلتهای بلند کبکش را به بته میرساند جره آن قوت رساندن به بته را
ندارد از نیمه راه بر میگردد البته قوش طور صد درجه از جره اش بهتر است چه برای
خورده گیری حتی بلدرچین و چه کلان گیری حتی درنا و تیطغلی ای فرزند طرلان و قزل
و قرقی و پیغو و از این نوع طیور زرد چشم را باید چنان که ذکر شد رفتار بفرمائی تا از
شکارش لذت برده باشی و ترا صیادان این فن استاد بدانند و سعی کن در شکار
که تا ظهر نشده شکار خودت را کرده باشی خودت و قوشت و طویله و اسب تو استراحت
کند تا فردا و اگر شکار تو بعد ظهر شد شکار عصر مدام بد است چرا که قوه قوش و سایرین

در بعضی

در سعی آن هست که قوتی برای شام حاصل کند هر طور باشد برای تو خواهد آمد و اگر
قوشت را گم کنی وقت نداری که عقب قوش بگردی چه وقت بمنزل خواهی رسید
و اگر قوش تو گم نشود و یک دو کبک هم بگیرد صاحبش نمیداند چه نور قوش را اگر سیر کند
اگر کم بدهد شب ورا در زمستان در برف و سرما البته قوشش خیلی لاغر میشود و اگر زیاد بدهد
و او را از ترس سرمای سخت سیر کند شب همه شب قوش خسته نمیخوابد اگر بخوابد گوشت را
صرف نمیکند و فردا صبح رفقا شکار میکنند و قوش تو هنوز با اشتها نیامده است و طعمه
نه انداخته است منکه شکار عصر را خوش ندارم با این وجود اگر ترا رفقا حکما بردند عصر بشکار
دست اول هر طور گرفت سیرش کن اصرار مکن که زیان خواهی دید هر قدر قوشت تو
با تیل و کیف خودش شکار کند بهتر است تا زیاد انداختن قوش و طمع کبک کردن
زیاد خطاست اگر پنج فرسخ برای شکار بروی و یک قوش عزیز بسیار خوب معشوق
داشته باشی اگر دست اول خوب گرفت بطور قاعده و دلخواه تو البته سیرش
کن بگو آنقدر راه آمده‌ام یک کبک بگیرم برگردم ای فرزند همان شکار از نیت
برگردی و قوش را خراب کنی آنجا بمان و روز دیگرش شکار کن که قوش تو با کیف
باشد منکه حرام میدانم او را از پنج دست زیاده بیندازی یکدو سه دست او را کفایت است
که مدام با شوق و با دماغ شکار کند نه بمردن مردن کبک الکنسته را بگیرد به همین سیاق

که زننده

که نوشته شد با قرقی و پیغو و قزل و تیغون و طرلان چنین بی‌مهار باید نمود بدان
که این طیور شکاری همه خوب خداوند عالم آنها را برای شکار و کیف مخلوق خودش
خلق کرده است لیکن خوب و بد آنها بدست قوشچیان است دو چیز آنها اولاً شدت پریدن
و کند پریدن را قوشچی هر قدر خوب باشد علاج نکند ثانیاً جرات قوش را هم نمیتواند
صیادش زیاده کند اگرچه در بازنامه‌ها دیدم که نوشته‌اند اگر بخواهی جرات قوش
زیاده بشود سینه و ز گوشت کبوتر را در شراب بینداز و بر قوش بده که اگر کبک گیر است
البته درنا گیر میشود بر عکس کذب محض و محض کذب است من این تجربه را نمودم درنا
نگرفت سهل است ناخوش هم شد جرات و پرش قوش را باید خدا بدهد با خداداده است جرات و
پرواز قوش بی سبب در کار این صنعت که قوش در این دو فقره قوشچی نمیتواند هیچ کار
بکند مثلا ده اسب سوغان بیکدار ندیکی جلو می‌آید و هر وقت و را باز با اسبان بدوانند
البته جلو می‌آید مگر عارضی برایش واقع بشود و دماغ دویدن نداشته باشد تازی
و همه چیز همین طور است غرض جرات و پرش و خلق قوشچی ندارد لطف خدائی لازم دارد
لیکن اول قوش تو باید از هر جا که صدایت برسد و را با بهله بخواهی با شوق تمام بیاید
بر دست تو بنشیند دیگر آنکه پرا و را مرض سبک نکنی که طوله را بگیرد چرا که اگر بر سگ گرفتن
دلیر شد کار و باشد که او را در شکارگاه بجنگ اندازی روباهی یا شغالی جلو او در آید

شغال را

شغال را می‌چسبد و یا روباه را میگیرد و گردش همان و ناقص شدن همان دیگر طفل
کوچک نگذار دلیر بشود آنهم اتفاق می‌افتد که در خانه کوچه و خود دستی بچه تو ناداشت
پیش قوش آمده البته بچه را میگیرد و کسی بفریادش نرسد او را می‌کشد یا کور میکند چه بسیار
اتفاق افتاده است هر دو این فقره هم قوش طفل را کشته است و هم شغال قوش را
لیکن این عمل در طرلان و قزل توری کمتر است اغلب قزل آشیانی این عمل را دارد
این است که نزد قوشچیان قزل آشیانی پسندیده نیست غرض در این صورت قوش را
باید چنان عمل آورد که اندکی از طوله و سگ خوف کند مگر با طوله خودت آشنا باشد
از طوله غریب که تو نمیدانی قوش گیر است یا نیست و سگ ایلاقی اگر از آنها خوف کند
بهتر است ثانی قوش تو باید کبک را یا قریب به بنه بگیرد یا به بنه برساند و دور به بگردد
و سه چهار مرتبه بعد بالای بنه نشسته باشد تا تو بیائی بلند شده بر دست تو بنشیند
نه آنکه از بنه فرار کند تا تو قوش را بگیری کبکش رفته است این صفات زرد چشمان است
و شکار در کوهستان و کبک و تیهو اگر در صحرا باز زرد چشم بخواهی شکار کنی بگیرد قرقاول
و دراج همه شکار صحرائی از مرغابی و غاز و درنا و طای طقی و کلاغ و هوبره و خارق
و بالابان حتی با قرقره و بلدرچین و قلقیرق و غنقود همه اینها را بگیرد و سر اگر باز
گرفت فبها و الا نخواهد گرفت ای فرزند ترا نصیحت میکنم هر گاه بخواهی با این نوع جز

قوش بیندازی اگر طبیعت قوش تو چنین است که هیچ چیز را که در صحرا ببیند و سینه را
بر دست تو گذارد و بیتاب شده و خواهید بر روی دست تو لازم است که طرف باد
او را ملاحظه کنی که ببینی باد از کدام طرف می‌آید تو سینه قوشت را با سینه باد و
واسبت را خوب بدوان بروی آن حیوان بگذار او حرکت کند به شرط آنکه دست
خودت را هیچ نگاه بداری که قوش تو بالها را باز نکند باید مثل گلوله از دست بدر رود
هنوز شکار تو پایش بر زمین است باید قوش تو از دست تو در رفته باشد
تا ده قدم رفته است البته قوش تو آزاد در هوا می‌چسبد زنهار پشت باد نیندازی
که مخاطره بسیار در پشت باد انداختن است اولا اگر قوش درد می‌آید و بد از دست
تو بدر میرود و به شکارش نمیرسد و صیادان و شکارچیان بر تو و رفتار تو می‌خندند
و اگر چه خیلی نزدیک بیندازی که بر دست او بدهی اگر بادش اندکی قوت باشد
حکما قوش با شکاری که گرفته است زمین میخورد البته شکار از دستش بدر میرود
بعد نمیرسد اگر هم مضبوط بگیرد که صیدش در برود قوش از این حرکت بی‌وقت
علتها پیدا می‌کند و ناخوش میشود عادت همه نوع قوش این است که هنگامی که او را
برای شکارش اندازی پنج و شش وجب به شکارش مانده هیچ بال نمیزند که برای
گرفتنش آماده باشد اگر سینه بباد اندازی از قوت انداختن تو و از قوت زدن و راست تو

و از قوت پر

و از قوت پرش خودش را کرده وجب به شکارش مانده باشد در هوا با این سه قوت
باز می‌چسبد و مردم ترا و قوش ترا آفرین میگویند و اگر پشت باد باشد بنا بعادت
باز چند وجب به شکارش مانده بال نمیزند در این بین باد برگرداو میزند و او را از گردن
میکند البته نخواهد گرفت در این صورت زنهار که پشت باد نیندازی که خطاست
لیکن در کوهستان باز بر کبک و تیهو و در صحرا چرخ و بالابان با آهو معتقد مقید
سینه باد بودن نیست چرا که طرلان را مایه دار از بلندی می‌اندازی به بته میرود در کوه هم
آنقدر باد قوت ندارد چرخ و بالابان را هم در شکار آهو پشت باد ولی باید انداخت
چرا که رسم آهو این است هنگامی که یک بطر آهو زد و تازی هم نزدیک شد چاره ندارد
بجز آنکه دماغش را بباد دهد و رو بباد فرار کند بالابان یا چرخ اگر اندکی بادش قوت
داشته باشد هرگز با آهو نمیرسد اگر بعد از سعی و کوشش زیاد برسد و بخبر زند هزار قدم
از آن زدن و بلند شدن عقب می‌افتد در این ضمن نفس تازی هم میسوزد و نخواهد
گرفت پس باید بالای باد آهو را گرفت چنین که در صید آهو و چرخ ذکر میشود برای
کبک و تیهو این ملاحظه لازم نیست چرا که بر بته خواهد رفت هر چند در آنهم سینه بباد
انداختنش خوبتر است چرا که البته طرلان زیاده از کبک و تیهو پرش دارد و از مایه
بلندی هم می‌اندازی زور دست هم با او هست کبک بیچاره از زمین بلند میشود تا حرکت

کند

کند قوش تو رسیده است البته بازنینه بهادانداحش چه در کوه و چه در صحرا بهتر است
ای فرزند بعد از آنکه قوش تو خوب گرم بگردانی کبک و تیهو شد که هر دست بیندازی
خطا نکند چندی با قوش شکار صحرا مکن از همان پرندهای صحرائی که مذکور شد
بدان که شکار صحرا برای قوش گرم شده کبک و تیهو هزار خواص دارد که صیادان
نمی فهمند اعتقاد قوشچیان این است که اگر قوش را کلان گیر کردی و شکار صحرائی با او
نمودی و چیزهای درشت با او گرفتی بعد کبک و تیهو را نخواهد گرفت غلط فهمیده اند
معلوم است قوش این نوع حیوانات صحرائی مثل مرغابی و هوبره از این جنس
و اگر یک بار اول و دوم گرفت و الا بعد نمیرسد لهذا قوش باید هر چه ریش دارد بکند از این
صاف و هر چه سعی دارد بعمل بیاورد تا دیگر این ریش و جلدی عادی طبیعت او شود
مثلا اگر کسی با پهلوان مشهور کشتی و سایر مردم و بچه از این قبیل بار مثل آب خورد
دارد قوش کلان گیر هم چنین است کبک و تیهو اولا بنظرش نمی آید ثانی آن پرشی
که در صحرا کرده است آنرا ملکه نفس خودش کرده است تو او را در کوه مایه دار هم می اندازی
تماشا کن چگونه خواهد پرید مشروط با آنکه او را زیاد خیندازی و او را لکنته نکنی که بگیر
و داغ باشد خواص دیگرش چونکه در صحرا اسار و لاشخور و چیلاغ و عقاب و امثال
اینها زیاد است و قوش تو مدام آنها را می بیند چشمش از دیدن عقاب که قره قوش باشد

بابوقتن

پر میشود چندان واهمه نمیکند خواص دیگرش اگر گرفت و در صحرا نشست بجز و آنکه تو
با اسب او رسیدی برخواسته بر دست تو می آید چرا که طبیعت باز چنین است که نشستن
بر زمین صاف را خوش ندارد یا بر درخت باید نشسته باشد یا بر کوه و سنگی خواص
دیگرش قوش تو همه چیز گیر میشود امروز شکار کبک فی بحیرت بیاید هوبره و کلاغ
چاخروق و از این نوع چیزها را شکار کن که تو دل تنگ و خسته بمنزل مراجعت نکرده
باشی ای فرزند قوشت را چنان عادت بده که مذکور شد و قوشت را آبخور کن
که بعد از هر طعمه یکدو دهن آب بخورد در همه وقت بهتر آنست که دو ساعت از شب
رفته در جامی لگن بیاور پیش روی قوشت تا سه و چهار دهن آب بخورد که طعمه را
باستراحت صرف بکند چنان او را باید عادت بدهی که اقلا روزی دو سه دفعه آب
بخورد در جام یا در جوی و اگر چه یک دهن هم بخورد خوب است خاصه در شب آب
بخورد هرگز قوش بخورد و ناخوش نشود ای فرزند مفاخرت قوشچی از شکار سیاه
چشمان است چرا که در صحرا موش و باقرقره و کبوتر و مرغابی و گنجشک و امثال آنها را
صید بکند بعد از آنکه بدست قوشچی خوب آمد باید درنا و قاز و آهو بگیرد تا قوشچی او
قابل بباشد چگونه این کار را میکند اما طرلان و قزل شکار خودشان در کوه کبک و
کبوتر و تیهو است بدست قوشچی هم که آمد باز کبک و تیهو میگیرد همین قدر بر قوشچی زرد چشم

لازم است

لازم است که او را این از آب و آذوقه و طوله بکند که از سر نه بر نخیزد و دو دور بخند و از کبک
برنگردد او را خوش طبیعت بعمل بیاور لیکن قوشچی سیاه چشم خاصه بالابان و شاهین
اگر بالابان چشم دوحشه بر دست تو آمد او را نفهم که از آن جنس کدام از بالابانها است
که نوشته شده است اسمی که لایق او باشد بر او بگذار مثل سلطان و ضرغام فارس
شبیب و حبیب و محبوب و شهاب و بدران از این قبیل اسمها بر او بگذار با چشم دوحشه
کلاهش کن و کلاه کهنه کار کرده که نرم باشد که چشم بالابان را آزار نکند که عادت بکلاه بکند
و بدکلاه نشود سه روز باید چشمش دوحشه باشد و همه روزه وقت گوشت دادن اسم او را
برده باشی و گوشت بده همینکه با چشم دوحشه خوب گوشت خور شد که اسم او را میبری
عقب طعمه میگردد شب سیم چهارم دو ساعت بغروب مانده او را باز کن چشم و کلاه بر سرش
بگذار زیر کلاه صدایش کن همین که عقب طعمه گشت در قول تو سر فرود آورد گوشت بردم او بده
تا زیر کلاه یکدو دفعه بخورد قدری دست بر سینه و ران و بالش بمال کلاه را از سرش بردار
که دنیا را ببیند زود زود کلاهش کن تا نیم ساعت بغروب مانده بر نشیمن بگذار و هیچ مدار
تا بعد از نماز مغرب بر چراغ جائی نشسته باش که پشت سر قوشت کسی نباید پشت
بر دیوار باشد باز اسم او را ببر همین که سرش برای گوشت پائین آمد باز لقمه گوشت بردم
او بده که بداند هر وقت اسم او را میبری گوشتی میخورد باز دست مالیش کن تا ساعت

برچهار او

سه و چهار او را بر دست بگیر بعد او را در جائی بکوب کلاه او را مضبوط بکن که در شب
کلاهش را از سرش نیندازد هنوز طلوع صبح نشده باشد برو و بالابانت را بگیر باز آتش
یا چراغ روشن کن با چند نفر رفقا چای و قهوه را بخور و نمازت را بکن باز هر ساعت
کلاهش را بردار بقدر پنج ثانیه و بر سرش بگذار تا سه و زود زیر کلاه طعمه او را بده و اسم او را
برده باش روز سیم و چهارم اول طلوع آفتاب برو در جائی خلوت که هیچکس نباشد
او را در آفتاب بسته و زیر بالهای او را با آب تر کن و دماغ او را با آب شور که اندکی
آبهم در دماغش رفته باشد بقدر یک طعمه که او سیر بشود گوشت در بغلت بگذار از نشیمن
بالا باز را بکوب بزمین کلاه بالابانت را بردار و دستی بر سینه و سر و گردن او بمال
پیش نشیمن بیاور تا خودش بمیل خود برود بروی نشیمن تو شکاربند او را بدست بگیر
گاهی بکش آهسته تا خودش را تکان بدهد لابد روغن کشی بکند چون که دیدی منقارش را
آورد بر دمش که روغن از دمش بردارد و ببالهای دیگرش بمالد مبادا هیچ حرکت
بکنی و نباید بچه بند او را بکشی بهیچ تکان مخور بلکه نفس را هم آهسته آهسته بکش تا بخفت
خودش روغن کشی بکند اگر دیدی بطور همه زود زود روغن کشی میکند علامت آنست
که خوب امین است خودش را تکان بدهد اگر دیدی بعد از تکان دادن بروی نشیمن
باز منقارش را برو که باز روغن گیری بکند علامت آنست که هم امین شده است از آدمی

دهم

وهم صاحب جرات است بگذار یکدفعه دیگر هم خوب پرخون بکند و تمام پرهایش را
صاف درست خدنگ بکند باز خودش را تکان بدهد و پر بزند و بروی نشیمن بیاید تو دفعهٔ انگوشت
که در بغل داری بدست بگیر و اسم او را ببر تا از نشیمن بر دست تو بیاید بگذار دو سه چنگ بخورد
باز بروی نشیمن او بگذار دفعه دیگر اسمش را ببر تا بر دست تو بیاید باز بروی نشیمن بگذار و او را
تکرار صدا کن بقدر شکار بند یا کمر تهنگیه آمد اسم او را ببر و او را نیمه سیر کن کلاه بر سرش بگذار و او را
با کلاه بروی زمین بگذار باز اسم او را ببر و پیش رویش دست بر زمین بزن اگر دو ا بخش هم
زیر کلاه را بشنیاد کفایت میکند بگذار زیر کلاه سه چهار منقار گوشت بکند و بخورد همین طور
که گوشت میخورد کلاهش را بردار تا بخورد خوب کیف کند خوب سیرش کن که بداند منت
خوب کسی او را میزند بعد از گوشت دادن دماغش را با تکه پشمی یا پنبه بر آب زدن دماغش را
پاک کن و بشوی در سایه بند کلاهش را مضبوط بکش که نغیشد بروی نشیمن بگذار تا چهار
ساعت باز او را بر دست بگیر حکایت مشهور است که در بغداد قوشچی بود او را
سید او هام می گفتند بسیار بسیار در رساندن بالابان با آهو استاد بود و اولادش نمیشد
تا خداوند عالم پسری باو مرحمت کرد پسر تن دو ساله رسید سید او هام بالابانی داشت
که نهایت میل و محبت را باو داشت روزی صیادی بالابان احمر شامی نو گرفته
بود برای داود پاشای بغداد پیشکش آورد چونکه سید او هام قوشچی باشی بود او را طلب فرموده

بدست او داد و سید او را بر دست گرفته رو بخانه برد تا او را تعلیم بالابان داری برساند چشمش را
بعد از سه روز باز کرد و اسم او را شعاب گذارد روزی سید رفت برای آفتاب نشست بهمان
قانون که ذکر شد تا بخورش روغن کشی بکند اگر بالابان جفل بشود یعنی از چیزی بترسد
و خوف کند بسیار مشکل است آن خوف و ترس را فراموش کند و خراب میشود بالابان تازه
در بین روغن کشی بود که طفل دو ساله سید پیش پدرش می آید سید او هام می بیند پسر
بی موقع آمد و بچه است نادان نمی فهمد که آن بالابان رم میکند و خراب میشود خودش را
میان بچه و بالابان حایل میکند باهستگی طفل را پیش خودش صدا میکند تا بچه می آید
پیش سر طفل را در زیر بغل خود میگیرد که حرکت نکند تا اینکه بالابانش کیف خودش
پرخون بکند و روغن بکشد کلا بکند آنوقت طفل را رها کند تا آخر بالابان خوب روغن کشی
کرد گوشتی باو داد و کلاهش کرد از زیر بغل بچه را رها کرد دید طفل بیچاره خود را که در زیر بغل
گردنش را گرفته بود خفه شده است برای قوش در آغوش خود کشید پسر چنان فشرد
سرش که پسر نماند اثر من خود سید را ندیدم ولی اولادش را دیدم همه ایشان در علم
بالابان و آهو پذیر بودند همین فقره را بر خودشان مدح میکردند که پدر ما از بس میل
بشکار و بالابان داشت چنین کرد و مشهور است که سید مذکور یک بالابانی را
با پاشای بغداد نذر بست که دوازده روز با آهو برساند در حضور پاشا بغداد از روز

دوازده هم انداخت و آهو را در نهایت جلال گرفت و گروه را بر قوشچی پیداند چه قدر
مشکل است که بالابان را تازه با طور بگیری در دوازده روز او را بیندازی آهو را بگیرد
براین دو فقره خدادانات همه گلمین بعد از شهادت براین پیدادند بازی اگر بالابان را تازه
برای آهو گرفتن میخواهی سه بلکه آهوی تازه پیدا کن روزی دو سه دفعه و شبی دو دفعه او را
اسم برده باشم کلاه او را بردار تا بجائی که از دست تو برخیزد و کله آهو را بگیرد بگذار دو سه مثقال
بکند و بخورد بعد از او بگیر و بازش بده تا خوب حریص بشود بکله آهو همه روزه اول
گوشتی بقدر آنکه باید به بالابانت بدهی علیحده نگاه بدار که در بازی شب و روز او را
بازی بدهد و زیاد از اندازه نخورد بعد از سیر کردن برو در بازار و جائی که مدام آمد و شد
بشود جائی نشسته باش که پشت قوش تو بدیوار باشد از پشت سر او کسی آمد و شد
نکند کلاهش را بردار تا او جمعیت و اسب و آدم از هر قسم را دیده باشد که از هیچ چیز خوف نکند
بلکه لازم است که بقدر یک نخود گوشت بدست آن کسی بدهی که در میان مردم
بیاید همینکه نزدیک بالابان رسید آن نخود گوشت را پیش روی او ببرد تا هر کس عبور
میکند چنان بداند که گوشت برایش می آورند بعد کلاهش کن و بر دست بگیر باید
آنی او را از دست نیندازی حتی استادان این فن گفته اند بالابان تازه گرفته را
با بر دست تو باید باشد و اگر نشسته روی زانو نیست بگذار و الا آزادش کن تا برود

دلن دور

این قدر تاکید کرده اند تو ای فرزند باید او را از دست بدهی و در این مدت
و چهار ساعت شب و روز باید چهار پنج ساعت استراحت کند
و بخواباند آن هم یکساعت از شب گذشته او را با کله آهو وقت چراغ در مجلس باز بدهی
بده بگذار بقدر فندقی گوشت بخورد بعد او را بر دست بگیر گاهی کلاهش را
بردار و او را در جلو خودت بر روی نشیمن بینداز و گاهی با چه بند او را
تکان بده تا پر خون بکند و خودش را جستجو نماید بعد از پر خون کردن باز
کلاهش کن بر دست بگیر گاهی سر کلاه او را بخوان تا بیاید و اندکی گوشت
با و بده که بداند که هر وقت اسم او را میبری گوشت در کار هست غرض
در مجلس که همه می آیند و میروند تو هم باید دست بگیری باید روی زانو نیست
بگذار تا چهار پنج ساعت از شب گذشته همین که میخواهی بخوابی او را
با همان کله آهو خوب بازی بده در مقابل چراغ اگر کله گوشت ندارد قدری
گوشت از خارج تکه تکه بکن و بر چشم آهو بگذار که همان تکه گوشت را
خودش در بیاورد بخورد بعد او را روی همان کله آهو کلاه بکن و دو لاش
مضبوط بکش مبادا از سرش بیفتد و بگذار بر روی نشیمن خودت
بخوابد و تا یکساعت دیگر بهمان حرص هست نمیخوابد اگر بخوابد دو سه ساعت

بهش

پیشتر از طلوع صبح تو برخیز او را بر دست بگیر اگر صفرا بخواهد که بیندازد
و تو حاضر نباشی که کلاهش را برداری آن لابد است که صبح زود طعمه و صفرا
بیندازد اگر کلاه بر سرش باشد دهانش باز نمیشود و آن صفرا در دماغش
می آید و از این علت بالابان تو پیدماغ و ناخوش خواهد شد پس زحمت
بر خود روا بدار تا او را راحت کنی — رنج خود و راحت یاران طلب
سایه خورشید سواران طلب — صبح زود برخیز ای فرزند برخاستن
اول طلوع چند خاصیت دارد اول نماز تو قضا نمیشود در آن وقت هر دعائی
بکنی مستجاب است دویم وقت فیض است اگر تو حاضر باشی خداوند
کریم رزق ترا زیاده میدهد سیم این حرکت عادت طبیعت تو میشود همیشه صبح زود
در شکارگاه پیش از آنکه قره قوش و جانوران پرنده در هوا در جستجوی
طعمه باشند و پرواز بکنند تو شکارت را کرده و قوش خود ترا سیر
کرده چهارم این است که بالابان عزیز تو طعمه را زیر کلاه نمی اندازد
و ناخوش نمیشود بدان ای فرزند همه این خواص را دارد بعد از طعمه
انداختن مثل سایر روزها با او رفتار کن همین که بالابان تو خوب گرم
کلهٔ آهو و گرم طلب شد یک برهٔ آهو بیاور و یک حلقه از آهن بر یک پای

او مضبوط بسته باش و یک بند باریک قوی که به قدر ده ذرع باشد
سر آن بند را از آن حلقه بیرون کن و بر آن قلم دیگر آهو گره بزن و بعد
نیم نخیر گوشت میان دو گوش آهو با بند باریکی محکم بسته باش اول
بالابانت را بطلب همینکه آمد با همان کلهٔ آهوی مرده او را بازی بده
در روی همان کله کلاه بر سرش بگذار بعد آهوی زنده را با آن گوشت که بسته
بخوابان و اسم قوش را ببر یکدفعه کلاه قوش را بردار بهمان عادت تنهائی شب و
روز که تو او را آموخته حمله بر گوشت و کلهٔ آهو می چسبد بدان کسی که بند پای
آهو را گرفته باید دست را بلند بکند که سر آهو تکان نخورد اما دو پا و کمر آهو
در هوا باشد هیچ تکان نخورد و بگذار کید و منقار از آن گوشت بخورد
بعد بالابان را از سر آهو بردار دفعه دیگر او را بر سر آهو بینداز قدری بگذار
بخورد و کلاهش کن و او را دست مالی کن خیابان باید او را گوشت بدهی
که باز عصر همین عمل را بکنی او را در خانه برده دماغ او را با آب نیمگرم بشوی
کلاهش را بردار که پر خون و روغن گیری بکند تا عصر باز همین عمل را بکنی
تا سه روز در دویم بستیم آهو را بخوابان و آن بندی که بر پای آهو بسته اند
بگو همین طور آهوی خوابیده را بر زمین بکشند در پیش کشیدن تو بالابانت را

بینداز سه روز باید خوابیده بیندازی روز چهارم باز همان طور گوشت بر سر
آهو بسته باش و بند را بهمان قانون مذکور بر پایش ببند بگذار آهو پیش روی
تو بایستد و باز بالابان را طلب و بازیش بده امروز او را بر آهوی ایستاده
بینداز و او دست بندپای آهو را بر دست بگیرد همین که بالابان سر آهو را
گرفت بگو بندپای آهو را بکشند تا آهو بیفتد باز عصر چنین بکن و خیلی خوب متوجه
باش که قوشش بر تو غالب نشود در این دو وقت گوشت دادن چاق
نشود ای فرزند تو گوشت دیگری سوای آن گوشت که بر سر آهو است
در پیش خودت میزان بگیر و نگاه بدار که همان قدر زیاده نخورد و گوشتی که
بر سر آهو بسته باید خیلی قوی باشد که قوش تو بدشواری لقمه بکند نه آنکه گوشت
پشت تازه نرم باشد با دو بخورانی که بزودی کنده شود و قوش تو زیاد خورده
چاق شود خلاصه سه روز اول گوشت را بر آهوی خابیده بینداز سه
روز هم بر آهوی ایستاده بهمان قاعده و قانون بینداز و سه روز
دیگر هم گوشت بر سر آهو بسته و آهو باید راه برود همین که در بین راه رفتن
بالابان تو سر او را چسپید بند را کشیده که آهو بر زمین بخورد و او را بهمین
قاعده صبح دو بار عصر دو بار با او رفتار کن بعد از این عمل که نه روز شد

حالا آن

حالا آن قوشچی که بندپای آهو دست او است باید آهو را بدواند و خود او هم
در عقب آهو بدود همین که بیست قدم آهو دور شد تو بالابان را ها کن
بالابان میرود سر آهو را میگیرد و میچسبد آنکه بند دست او است باید بند را
بکشد که آهو بزمین بخورد قدری گوشت به بالابان بده کلاهش بکن بردار
باز دفعهٔ ثانی قدری آهو دورتر برود باز بالابان بینداز برود بگیرد و بر دوش کن
اما آنقدر گوشت بده که عصر هم همین عمل را بکنی سه روز هم چنین کن هر روز بیست
قدم آهو دورتر برود ای فرزند هر قدر آهو دورتر میشود تو هم روز بروز گوشت
سر آهو را کم کن که کم کم در این مدت دوازده روز که گذشت هیچ گوشت بر سر
آهو پیدا نباشد بقدر فندقی گوشت خشک شده یا گردن مرغ خشک شده
بر سر آهو ببندی و همان آهوی مفلوک مرج دیده را ببر در صحرا بند از پایش
باز کن بقدر صد قدم دور قوشچی تو سوار شود آهو را ببرد تو بالابانت را طلب
یکدفعه او را با سر آهوی خشک شده اول بازی بده بهمان حرص کلاهش را بر
کن بازی اینها هم با خودت حاضر داشته باش بگو قوشچی از صد قدم
فاصله آهو را رها کند اما رو بیاد و خودش از عقب آهو اسب بدواند تو هم
سواره کلاه بالابانت را بردار ای فرزند خوب متوجه باش در اینجا که خیلی اتفاق

افتاده

افتاده که در سبزه وقتی از نهرت و گرمی که در بعضی بالابانهای رشید
جسور است سر آسبی که سواری بگیرد تو درست بر چشم بالابانها کن که آهو را ببیند
همین که میل کرد رها کن ده قدم که از تو دور شد تازی را رها کن بالابان میرسد
و سر میزند و آهو را میگیرد تازی هم میرسد آهو را میخواباند تو هم برس پای آهو را
به بند قدری بگذار چنگ و منقار بر چشم و زبان آهو بزند چرا که آن گوشت
خشک شده سر آهو چیزی ندارد بخورد لابد است که بر دهان و چشم او منقاری
و چنگی بزند سر آهو را ببر خوب سیرش کن چنان سیر کن که تا غروب آفتاب
یک کرد و گوشت در سینه اش بماند بعد او را به بر بخانه در حین آمدن منزل آن
آهوی مرده را زیر شکم اسب بند در جلو خود ت بگو بیاورند و دو دفعه کلاه بالابان را
بردار که به بیند آهو را و بداند که این شکار او ست و از گوشت این شکار سیر
شده است برو در خانه دماغ او را با آب گرم بشوی اگر خونی است خونهای
او را پاک کن کلاهش را بردار تا پر خون بکند و روغن گیری نماید بعد از روغن
گیری او را بر دست بگیر کلاهش کن تا غروب آفتاب ای فرزند در این اوقات
مشق پیش نباید بالابان را با سر آهو بازی داد چرا که کار او در راه و نزدیک
با تمام است بگذار راحت شود باز قریب بصبح او را دست بگیر که طعمه میندازد

امروز مقدار

امروز مقدار یک سیر یا کمتر گوشت بره او را خورده را خوب با آب گرم بشوی
که سفید شود و خون نداشته باشد امروز طلبیدن لازم ندارد همان روی
نشیمن سیرش کن اگر بالابانت چاق است طعمه از پشم گوسفند را بشوی وقت
غروب آفتاب باو بخوران و اگر لاغر است از پر مرغ یا پوست آهو باو بخوران
و امشب هم بگذار راحت شود طلوع صبح بر دست بگیر که طعمه را بر دست تو
میندازد باز یکساعت از روز گذشته برو در صحرا آهوی زرنگ خوبی با خود
ببر و دو تازی این هم با خود ت ببر که حاضر باشد مثل سابق قوشت را با همان
کلاه آهوی مرده بطلب و قدری بازیش بده و بگو آن آهوی زنده را ببرند در پانصد
قدم فاصله رها کنند و قوشچی عقب آهو اسب بدواند و تو کلاه قوشت را
بردار و بیندازده قدم که از تو دور شد هر دو تازی را رها کن بالابان تو میرسد
یک دو سر میزند بعد تازیها میرسند و میگیرند تو برس پای آهو را به بند که
بالابان که چسبیده است سر او و چشم او را خوب زخم کند و خون آلود کند
بعد سر او را ببریده خوب سیرش کن که تا غروب آفتاب بقدر گردوئی
گوشت در سینه داشته باشد دماق او را پاک کن این بالابان دیگر شبها
کلاه کردن لازم ندارد بگذار بی کلاه استراحت کند تا دو ساعت از شب

گذشته باید در دست تو باشد بعد راحت شود ای فرزند درست ملاحظه
کن در این دو تا آهوئی که بدست این بالابان تو کشته اگر سه چهار سر زده است
و گرفته است معلوم میشود که بالابان بر تو غالب شده است و چاق شده است
و اگر رسید بی سر زدن چسبید معلوم است که بالابان تو قدری لاغر است
اگر گیرا دو سر زد و چسبید معلوم است که بگوشت حسابی خودش است
اما اگر چاق باشد باید دو روز را آبگوشت بدهی که گوشت او پائین بیاید
و اگر لاغر است باید همان روز او را بر روی آهوی زنده خوابانیده بیندازی
مثل روز اول همین که گرفت سر آهو را چسبید یک برهٔ سفیدی یا زغالهٔ
سفید اگر ممکن نباشد مرغ سفیدی کشته و از سینه مرغ روی سر او
گذارده خوب سیرش کن از این دو روزه قوشش چاق میشود فردا شیر
بازداشته باید به همان قاعدهٔ سابق و آهوی بسیار چاق زنگی حاضر کن
که مثل آهوی صحرا باشد روز بعد برو در صحرا بطور سابق بالابان را بطلب با سر
آهوی مرده بازیش بده و کلاه کن بگو آهو را بقدر هزار قدم دور ببرند و رها
کنند و قوشچی اسب بدواند عقب آهو و تو بالابان را بینداز همین که ده
پانزده قدم دور شد تازیها را بکش و خودت هم اسب بده و آن البته

این بالابان

این بالابان یک دو سر با آهو بزند که تازیها رسیده بلمک بگیرد
بخوابانند تو برس مثل سابق سر آهو را بریده خوب سیرش کن
کمافی السابق با او رفتار کن باز روز بعد اشتهای خوبی بده
با او و غروب آفتاب طعمه از پر او بخوران و فردای آن روز دو ساعت
بصبح مانده سوار شو بالابان و دو تازی این خودت را بردار برو
صحرا که قوشش تو طعمه را در سر اسب بر دست تو بینداز چهار قل و
آیة الکرسی بخوان بر خودت و قوشت بدم باید همان صبح اول
آفتاب یکدانه آهوی آرام تاگی پیدا کنی بعد از دیدن آهو
بالابان را بطلبی مثل سابق با سر آهو بازیش بدهی بعد کلاه
کرده عقب آهو بروی هر قدر نزدیکتر بشوی بهتر است کلاه
قوشش را بردار همین که قوش آهو را دید و میل کرد که برود قوش را
بینداز قدری که رفت تازیها را رها کن البته خواهی گفت
که چرا اول تازیها را نخستم که نزدیک بشود و بعد قوش را بیندازم
ای فرزند از این علم بیخبری بسا بالابان هست که حریص و صاحب
جرئت اند و با این عمل گرم شکار آهو شده است دور نیست که اول

تازیرا

تازی را بگیرد و از این عمل لالابان تو ضایع و خراب میشود
پس لازم است که اول قوش را بیندازی که بچهٔ آهو چیز
دیگری نمیبیند بعد قدری که دور رفت تازیها را کشیده البته
انشاء الله تعالی بهمان قاعده خواهند گرفت زنهار رو
اول چون آهو بالا است را نیندازی یا یکدانه باید پیدا کنی
یا سه دانه البته خواهی گفت چرا دو آهو نیندازم و لیکن با
بیندازم ای فرزند دلیلش این است که دو آهو یا دو برهٔ
آهو بوده اند که از صدمات روزگار و از شکارچیان مادر
اینجا تلف شده است و این دو برهٔ آهو باهم بزرگ
شده اند یا یک نر و یک ماده است از شدت محبت و
الفت زن شوهری از هم مفارقت نمیکنند یا یک مادر
هست و یک بچه آنهم مفارقت نمیکنند و قوش تو تشنم و نادا
بلکه ندانم کار و جاهل است کاهی باین سر میزند و کاهی بآن
و تازیهای تو هم قوش شناسند همان که بگیر زد عقب او میروند
قوش تو باین یکی سر میزند باز تازیها عقب این میکنند بالاخره

اینقدر باین و بآن سر میزنند و صدمه میخورند که هم تازیها
از کار میافتند و میایستند و با لالابان تو بی تازی آهو را بیرد
تا اینکه کم بشود و اگر هم پیدا کنی دست تو نمیدهد از شدت
تغییر و اگر هم دست بدهد زحمت بیست روزه تو بهدر خواهد
رفت باز تو همان اعمال پیش را باید بجا بیاوری اما یک
آهو مثل همان آهوی دستی خودت است خواه نر باشد
خواه ماده اما سه دانه آهو که باشد همینکه با لالابان تو سر زد
یکی از آنها و سوا کرد آن دو ی دیگر باتفاق رفاقت خواهند
نمود و باهم فرار میکنند و تازیهای تو با کمک قوش بسر زدن
همین یکدانه را خواهند گرفت این نصیحت را از من گوش کن
و پند هوش کن اگر گرفت بهمان قرار سیرش کن و بیا بمنزل
و اگر اتفاق افتاد که نگرفت و قوش تو خسته شد و تازیهای تو
ماندند یا عقابی پیدا شد که این شکار گرفته نشد باز بهمان عمل
سابق اگر لاشی از آهوی مرده داری بالابان را بر سر او بینداز
و بسیار کم باو بده و طعمه هم از پوست آهو با و بخوران که فردا

صبح زود طعمه را بینداز و برو بشکار که انشاءالله تعالی
خطا نخواهد کرد اگر هم بحسب اتفاق باز امروز هم نگرفت
او را لازم است که خوب سیرش کنی دو سه روز او را آرام
بگذاری که راحت شود طعمه روز سیم بر سر آهوی زنده بده
و کم بده و روز چهارم یکدانه آهوی زنده زرنگی برایش
بکش مثل عمل سابق در صحرا که نداند دستی است یا صحرائی
بعد روز دیگر که اشتها دادی و شکار رفتی البته انشاءالله
شکار خواهد گرفت   ای فرزند بیا در عمل چرخ آشیانی
و شکار قره قوش ترا بیاموزم بدان یک هنر چرخ آشیانی
از همه نوع سیاه چشمان بیشتر است چراکه چرخ قره قوش میگیرد
و دیگران نتوانند گرفت ابتدا چرخ را که از آشیان در آورده‌ای
زیاد گوشتش بده که خوب چاق شود و ترقی کند در بنیه و جثه
که با قوت و شوکت شکار کند اول طلوع سهیل او را بدست
بگیر و کلاه بر سرش بگذار بقاعده سیاه چشمان او را تربیت کن
تا نخجیری برسد که از هر جا بطلبی بیاید قدری او را لاغر کن

که از گوشت

که از گوشت پایین بیاید یک بچه کچل کرکس را بیار و گوشت پشتش
ببند و برایش روزی دو مرتبه صبح و عصر چنگال بپران
اگر بچه کچل کرکس گیرت نیاید یک سار سیاه بزرگ و اگر زرد هم باشد
عیب ندارد اما سیاهش بهتر است بهر حال هر کدام باشد قلاب
عقب پای او را باید بقلم پای خودش ببندی و بهمان قرار
صبح دو بار و عصر دو بار همه روزه بپران و سیرش کن اگر باز
ممکن نشود از این سه نوع یکدانه زنده بدست بیاوری روز سیم
او را بکش و سر او را پنهان کن که عادت او بر این بشود که همان کمر
او را بگیرد و بجز کمر او جای دیگر را نگیرد بعد از کشتن و سیر کردن همان
کمر او را بشکاف که گوشت میان کمر او را بخورد و جای دیگر او را
نپسندد در این روزها که او را دست پر میدهی هر چه دور میپرانی
گوشت کمر او را روز بروز کمتر کن که آخر بی گوشت همان کمر او را
بگیرد ای فرزند بدان دو پر آخر بالهای این طیور پهن و
بزرگ میباشد که او را ترکان یارمالق میگویند دو پر از طرف
راست و دو پر از طرف چپ بردی بهم بگذار و گوشت را

بردی

بر و می آن پرها به بند که در دست پر دادن و پرواز آن گوشت
نمایان باشد بعد از کشتن و سیر کردن اشتهای خوبی بده
برو در صحرا اگیدانه بچه کچل کرکس که بزنگ قره قوش باشد
پیدا کن و برا و بینداز البته او را خواهد گرفت سر او را بریده
خوب سیرش کن باز روز دیگر اشتها بده روز بعدش برو شکار
یک بوغ خوره که سابق ذکر شد از جنس قره قوشها است و زیاده
از حد بی عرضه است پیدا کن نزدیک برو برا و بینداز که تا از زمین
حرکت کرده است چرخ با و رسیده کمر او را می چسبد و بزمین می آورد
بزودی خود ترا برسان و او را بگیر یک مرغ سیاهی برایش
بکش و از زیر بال بوغ خوره گوشت او را نشان بده و سیرش
کن و کم بده آن بوغ خوره را زنده از دست چرخ بگیر
فردا که قوش تو با اشتها آمد برو شکار و در صحرا پس قلاب بوغ
خوره را بقلم پایش ببند و از دور نمایش کن چرخ را
برا و بینداز البته میگیرد همان بوغ خوره را بکش و خوب
سیرش کن بعد اشتها بده برو در صحرا سه چهار نوبت

بیداز این

بیداز این بوغ خوره پیدا کنی که بگیرد و سیر شود ای فرزند خوب
مواظب باش که در این مدت هفت هشت روز با این گوشتهای
گرم نوبت چرخ تو چاق نشود بعد از چهار پنج بوغ خوره گرفتن او را
بقره قوش سیاه بی نشان بینداز همین که قره قوش سیاه بی نشان را
گرفت بعد بقره قوشش آینه لی بینداز بعد از گرفتن قره قوش آینه لی
هر نوع قره قوش باشد بی مضایقه میگیرد اگر قره قوش اندکی
بزرگ باشد مثل کرلک و کوچی کان و ماه دم که بزرگترین
قره قوشها میباشند از نهیب و های و هوی سواران کار
می نشینند مثلا در صحرای صاف خوبی که ماهور و بحر نباشد
که آدمی بجرئت اسب بدواند و معطل نشود و دیدی
قره قوشی نشسته است سینه قره قوش را بباد بده و آب
بر سر قره قوش بدوان شد و توکل بر خدا کرده چرخ را
بینداز قره قوش می بیند که قوش آمد خیال این را نکند
که قوش او را میگیرد ولیکن از حیلهٔ انسان بیخبر است
بخاطر جمع پرواز میکند و میگوید این چرخ سگ کیست که

مرا

من را گرفته باشد اگر قره قوش توار و پر زور است البته چرخ را هزار قدم
میبرد و اگر جره و کم زور است چهار صد یا پانصد قدم زیاده نمیکشد و نمیبرد و تو باید
زیر پای قره قوش باشی تا آنکه خسته میشود بر زمین می آید از پرواز کردن می افتد بعد میدود
و بال میزند مثل مرغ خانگی که خسته شده باشد داد زنان فریاد کنان هو هو کنان بگیر بگیر همین
که دیدید مثل مرغ کارش بدویدن رسید یک سوار جلو قره قوش را بگیرد رسم آن
پدرسگ این است همین که دید نمیتواند پرواز کند و یک سوار هم جلو او را گرفته است و
همه اطراف هو هو هو فریاد است هیچ هیچ بخیال آن نیست که چرخ کمر او را گرفته است
همین که این داد و فریاد را از همه طرف خود شنید او هم از غیظ و حرص که دارد زمین را
میگیرد ای فرزند زنهار این پدرسگ را مثل سایر حساب نکنی و خودت را از شوق
نه اندازی بر رویش نکن نکن که هم هلاکت دارد همین طور که او دست باز کرده است و
زمین را گرفته است تو بچستی و چالاکی از اسب فرود آی از پهلوی قره قوش بیا
پائین پای چکمه بر پشت او مضبوط بگذار هم میان دو کتف او مضبوط بگذار که حرکت
نکند آن دست را با استادی از پشت او برده هر دو قلم او را مضبوط بگیر و با دست
بر کمرش باشد سرش را بر سینه اش را بشکاف و دل او را در آور و گوشت را آسیر کن
از گوشت عقاب بدان عقاب خیلی چرب و سنگین است مبادا زیاد بدهی که قوش

طعمه زده مثو

طعمه زده میشود عقاب را بکبوتر قیاس نتوان کرد اگر بشیر توانی قیاس آهو را
چو گشت طعمه چرخ تو از دوران عقاب اگر ز چرخ نه سیری گرفته دار او را روز دیگر
کم بده بار و روز شکارش بهر نوع قره قوش که دیدی مینداز ای فرزند اگر چه چرخ او را
معطل میکند اما بدان آن بگیر بگیر هو هو سوارها حواس او را بکلی مغشوش می کنند
میخواهی بتجربه کنی چرخ را بقره قوش مینداز هیچ صدا مکن یواش یواش برو مثل باز
و کبک و باز و مرغابی ببین دست می آورد و چرخ بیچاره را از پشت خود بر میدارد
و میگوید خدا روزی بنادانان رساند که صد دانا در او حیران بماند پس بدان آن هیبت
آدمی و صلابت آدمی از همه چیز زیاده است خصوصا صدای آدم خداوند عالم به همه
مخلوق از وحوش و طیور و غیرها جربه داده است که از آن جربه مدام محفوظ باشند
این صدا و هیبت آدمی هم جربه او است که هر چرنده و درنده و پرنده و گزنده از هیبت و
آوازه آدمی فرار میکند و لو شیر باشد چه رسد بعقاب این حیله صیادان است
و قوشچی اش قابل است چه سگی است چرخ که بتواند قره قوش را بخورد زند شیر [illegible]
چرخ حقیر شود شیر جنگ و قرا قوش گیر و این نیست چرخ فرومایه ایست که گردد
بهمید قرا قوش چیر عقاب دلاور از آن برتر است که سر پنجه چرخش آید بزیر شاهین
آشیانه هم قره قوش میگیرد اما با این سبب که کوچک و نازک است و رامی اندازند

مثل

این عمل که قراقوش کرمیش با چرخ باشد عملی است که البته باید در دشت و جلگه صورت بگیرد
والا در کوهستانات زحمت است ای فرزند اگر چرخ را بخواهی با آهو برسانی چونکه
آشیانی هست با عمل بالابان توری که مذکور شد فرقی دارد اولا در اول پانزده یا
هوبره زیاد بگیری که استاد بشود و چونکه آشیانه است و هیچ ندیده است لامحاله بعد از
یک دو مرغ کشتن بر دست او یک هوبره زنده پیدا کن چشم هوبره را بدوز که باد بخورد و چرخ
فراری نماید که بعد نخواهد رفت چشم او را بدوز پس بگذار چهل قدم دور بشود و او را بپرانید
بدزده بجانب وی برود همینکه بدزده رفت و گرفت در روی هوبره قدری گوشت باو بده
عصر چشم هوبره را بالا بین بکن که از بلندی چرخ را ببیند باو بخندد همین که چرخ برایش آمد
و جلوش افتاد ببیند که عقب قوش تو بدود چون گرفت باز کمی با او گوشت بده فردا
صبح نیمی از چشم هوبره را باز کن که گاهی خودش را برای دعوای با چرخ آماده کند و
گاهی نبیند تا خیلی دور برود آنگاه کلاه چرخ را بگیر تا برود همین که گرفت او را الکش و بر کن
فردایش یک هوبره دیگر با این که چشمش را بدوزی خیلی دور برایش رها کن تا برود و بگیرد
اگرچه هوبره برای قوشچی فخری نیست و هر قوش بدی هوبره را میگیرد لیکن یک خواص
دارد برای چرخ آهوگیر بعد ذکر خواهد شد تا بدانی که خواص شکار هوبره این بود دست
برای چرخ آشیانه نه بالابان توری که خودش در صحرا صید کرده است اگر او را بزور هر

چند ای

بینداز چونکه او را در صحرا گرفته است و خورده است در چاقی و قوت هر قدر بچه
نخواهد از دست بالابان صحرائی بدر رود محال است تند و تیزی بالابان کجا و هوبره
بیچاره کجا تا نخورد دست رها نمیکند لیکن اگر تو با بالابان طوری را بهوبره انداختی البته بجای
و فربهی آنکه در صحرا بود بدست تو نیست لاغر است اگر هوبره جلو او بجست و بلند شد
بالابان تو آن قوت را ندارد که زود باو برسد اینقدر هم لاغر نیست که طمع او را بخند
و بر زمین بنشیند لابد هوبره را در جلو انداخته عقب میکند تا از چشم تو غایب شود خدا
داناست دو فرسنگ سه فرسنگ او را برده است و کجا گرفته است والا بالابان را
نباید بهوبره انداخت اگر لابد شدی که بیندازی پس چهار شاه بال بالابان را از یکطرف
بسته باش تا در زمین لنگ لنگ برود هوبره لابد برای دعوا ایستادگی
میکند حکما بالابان در زمین او را میگیرد و اگر پرواز کرد و فرار کرد بالابان چند قدمی
عقب او میرود می پسند بهوبره نمیرسد لابد می نشیند لیکن چرخ آشیانی هیچ نسبت
بسیار چرخها داشتم که روزی دو سه فرد قوش را میگرفت و در آسمان میگرفت و آهو
میگرفت لیکن از هوبره میترسید این شد که چشم هوبره را اول نوبت بدوز چشم
رفت نزدیک هوبره او باد کرد بدعوا ایستاد چرخ آمد پیش و پس نشست فهمید
این چرخ جرات گرفتن او را نمیکند براق شده بروی چرخ دوید بالاخره چرخ ر

فرار

قرار داد خداوند عالم یک جنس تی یک چلقوزی برای چرخ و قرار داده است اگر
چه هیچ نسبت لیکن هیبت دارد هوبره گرچه بره صفت هیچ نبوده در هیبت و صلابت
چون شیر نر بود اگر یکدفعه در زمین چرخ از هوبره گریخت تا عمر دارد در زمین هوبره را
نمیگیرد اگر دست استاد خوب باشد و رنه دست رو بیندازی در هوا بگیرد
غرض همین که چرخ هوبره گیر شد که روزی شش هفت هوبره را میگیرد امروز بر دشکار
هر قدر میتوانی با او هوبره بگیر و سیرش کن و لوسی دست بر هوبره بیندازی و همه را بگیرد
سیرش نکن تا آنکه عاجز بشود باز بینداز تا دیگر عقب هوبره نرود همین که نرفت عقب
هوبره یک بره آهوئی بیار بهمان قانون بالابان گوشت بر سر آهو بسته باشی
همین که سر آهو را گرفت یک مرغ یا کبوتر سفید برایش بکش و خوبش سیر کن تا مدت
آهو را بدانند این چرخ آشیانی را هم مثل بالابان توری باید رفتار کنی بگردد چند چیز
فرق دارد فرق اول که بالابان توری دست نو گشاد اول و دویم باز بر او گرفت
چنانکه مذکور شد باید او را سیر کنی اما چرخ آشیانی را نباید سیر کرد که مدام کارش همین میشود
فرق دویم اگر چرخ در عقب آهو رفت و خیلی زحمت کشید و تازی غلط افتاد البته
از خستگی چرخ روی زمین نشسته است و دام بردار طلب و در آن ساعت سیر کن
فرق سیم اگر چند نوبت از آهو سر بخورد و زحمت زیاد بکشد و بشود قم ذوق مشق [illegible]

[illegible]

عقب نکند چاره اش این است بر دو و سه هوبره با او بگیر روزی یکی و سیرش کن روز
سیم و چهارم باید لقمه او را بهوبره بیندازی و سیر نکنی که عاجز بشود او را بر سر آهو در
روز اولش بیندازی سیرش کن بگذار دو سه روز استراحت کند بعد یک بره آهوی
زرنگ خوبی ببر صحرا و خفیه او را از دور رها کن یک سگی یا توله توش را با چه تازی
که بدو این آهو نرسد بر آهو رها کن دور که شد اسب بدوان بقانون آهوی صحرائی
تا نهایت را بکش و چرخ را بینداز همین که گرفت بقانون سابق سیرش کن که باز لذت
شکار آهو را بداند بر شکار آهو آمده باشد خواص هوبره برای چرخ همین است اگر خیال کنی
که خرگوش میگیرم عوض هوبره مثل بالابان که ذکر شد ای فرزند زنهار زنهار بخرگوش
نیندازی که خطا است اولا طبیعت بالابان حالی است و طبیعت چرخ آشیانی
پست است همین که بعد از آن صدمات که از آهو دید او را بخرگوش انداختی چونکه
هر دو چرنده اند جنس شان نزدیک بیکدیگر است تو هم همین که خرگوش را گرفت
البته او را باید خوب سیر کنی چرخ دانه فکر میکند منکه این را بگیرم بار زحمت تیر مسموم
چرا بعد از این خرگوش بگیرم بسند که نداده ام بدیوان اعلی که با همچو نره خری
دو چار و دو لشمر نشوم لیکن هوبره چونکه از سنخ چرنده نیست و چرخ هم مثل بالابان
در صحرا نگرفته است همین که یکدو هوبره گرفت بشوق می آید و جسور میشود برای شکار

اما در

اما روز سیم چهارم او را هر چه گرفت در سر نگردی که خوب عاجز شد از هوبره
میخورد و چون بر سر آهو انداختی و سیر گردی باز رجوع با آهو گرمش بکند خاصه وقتی
که یک آهوی مفت هم بدست او میدهی سیاق رسانیدن بالابان و چرخ را با آهو این است
که ذکر شد و اهل بغداد و عربهای صحرانشین که استادان این فن میباشند این طور چرخ
و بالابان را با آهو میرسانند اما ترکستان و خراسان بطور نورد چونکه استاد قوی میشد
طور دیگری میرسانند آنهم چرخ آشیانی را چرا که قدرت آن ندارند که بالابان طور را
بعمل بیاورند و با آهو گیر و زنگار کنند اول که میخواهند چرخ را با آهو برسانند یک جوی
می کنند بقدر سه چهار یک فرع گود و چهارصد یا پانصد قدم طول و در آخر آنجو
یک اطاقی درست می کنند بقدر یک آهو جا بگیرد آهوئی را می آورند در آن
اطاق میکنند هر روزه آهو را بند بر پایش بسته قدم بقدم او را میدوانند و میزنند که آهو
فرار کند برود در خانه که دارد بخواهد استراحت کند تا اول پائیز که بنای چرخ و بولی
گردن چرخ هایشان است یک تکه چرمی بر سر آهو می بندند دو سوراخ با آن چرم
می کنند و گوشهای آهو را از آن چرم بیرون میکنند که مخلب قوش آهو را اذیت
نکند و گوشت بران چرم می بندند تا بحدی که باید آهو را برای چرخ بدوانند
و دران جوی کنده او را رها می کنند تا راست بدود این طرف آنطرف نرود تا بآنجائی

که عادت کرده

که عادت کرده است برود در این بین اگر چرخ گرفت که آن بندهای آهو را می کشند
و قوش را سیر می کنند با یک آهو هفت چرخ را میتوانند دکل و بولی بدهند همین با این قانون
آهو را برایش کشتند از عدم وقوفی که دارند چهار پنج چرخ با آهوی صحرائی می اندازند
و پنج شش تازی هم می کشند خدا داناست میگیرند یا نمیگیرند گر بگیرد هنر نخواند بود
ورنگیرد بکمال بی هنریست گر بصید اندرون خیال کنی رسم گردان خیال بی هنری است
اما شکارچیان بغداد و عجب و معتمره که این عمل چرخ و بالابان و شکار آهو از قدیم مخترع
ایشان بوده رسانیدن آنها هیچ دخلی بترکستانی و خراسانی ندارد چرا که بالابان طور را
نمی اندازند دو بیست آهو و دو تازی رها می کنند آن تازیها چنان قوش شناس و
ارو فند که اگر هزار آهو بدهشان بیاید نمیگیرند الا آن آهوئی را که قوش میزند با همین
وقوفشان بچرخ و بالابان آهوگیر و هوبره گیر و خرگوش گیر است و وقوف از هیچ شکار
دیگری ندارند و نمیدانند بکنند هنر آنست که هر گونه شکاری بکنی اهل دشتی و دشتستان
فارس نوع دیگر با بالابان و چرخ شکار آهو را می کنند اول پائیز که بالابان را گرفتند
بقانون مذکور او را رام بکنند و با کله آهو مطلبند و گرم طلب میکنند بعد از گرم طلب شدن
در جای تاریکی می بندند تا اینکه استخوانش مضبوط و قائم بشود و مغز استخوانش
سیاه بشود خودش کلفت و درشت بشود ده بیست روز بعد نوروز نماند

اورا

اورا بدست میگیرند باکلاه آهو همه شب و همه روز او را تعلیم میدهند و بازی میدهند چون بحد وحشی
و دشتستان خیلی گرمسیر است ده روز یا پانزده روز پیش از عید یا بعد از عید نوروز در البته
بره آهو پیدا میشود بقانون مذکور با دو کل بره آهو میدهند و با او از کوچکی بره آهو میگیرند
و با او از کوچکی بره آهو میگیرند تا بره بهمراه مادرش بگردد همین که بالابان با هفت هشت بره
آهو انداختی البته بره آهو را سوا میکند و میگیرد بهمین سیاق هفت هشت بره آهو را از عقب
مادر سوا کرده و گرفت بس است هوا هم بسیار گرم میشود که قادر بر دویدن نمیشود لاعلاج
او را بتولاک می بندند بعد از در آمدن از تولاک بقانون مذکور دسته آهو را پیش
می کشند و می اندازند با آهوی بزرگ صحرایی ای فرزند اگر حوصله بکنی این قسم از همه
اقسام بهتر است اول آنکه در ایام پاییز اگر قوش را پیش بعضی آهو بیندازی چون بچه او
بره آهو را از عقب مادرش سوا کرده و گرفته است فراموشش نمیشود حالا هم نگاه بکند
هر کدام کوچکتر است او را میگیرد با استراحت شکار میکند خواص دوم این است که بالابان انداخت
استخوانش را از آن بستن چند ماه محکم و قایم کرده است عبث عبث سنگ نمیشود
سوم آنکه استاد شده است و کمتر کم میشود هیچ خیال کن که نره آهوی شاخدار و آهوی
بزرگ را میگیرد همین که گرم شکار شده و حریص شد اگر دو سه بره آهو همراه باشند
و ماده آهوی نداشته باشند و تو بالابان انداخت را بیندازی این سه بره آهو که غالبی هم بی نخجیر شد

البته کین

البته یکسان بالنسبه از آن دو یا دیگر کوچکتر است باز او را سوا می کند و میگیرد
و اگر یک نره آهو باشد و لو بقدر کره الاغی باشد بیندازی خطا نمیکند و میگیرد
بدان تا از نره آهو شاخدار صدمه نخورد یعنی وزین او را با نره آهو بیندازی تا از پیش
نرسد خیلی با او دو نشمه شود و عذاب بکشد از نره آهو صدمه میخورد در تولاک دیگر هم
ابدا نره آهو نخواهد گرفت بعد شکارش ماده آهو و نره آهوی دو ساله است شاید که
کوچک و نره آهوی یکساله کوچک است البته بالابان که او را اول بره آهو شکار کنی
بهتر از آن دو نوع مذکور است بدان حوصله بکن در بالابان عزیز خوب نجیب ای فرزند
بیا در علم شاهین ترا تعلیم کنم که شاهین تو از شاهین کسان تو خوبتر شکار کند و تو استاد
تعلیم رفته باشی بدان اولا خودت باید شاهین باشی و اسب تو مثل شاهین باشد
و شاهین هم بایست تو بر دست بگیری تا بتوانی شکار شاهین بکنی بدان از شاهین
همین قدر مطلوب است که بهر جا او را بیندازی در منزل خودش چنانچه تو شیخان مثل
شاهین را با گلوله تفنگ مثل زده اند که هر قدر زبدای گلوله تفنگ تو خطا بکند البته
شاهین تو هم خطا نکند ای فرزند بدان طبیعت شاهین نزدیک بطبیعت قزل
قرلان است چندان دست پر و بولی لازم ندارد در میان سیاه چشمان جوان
مرد است اگر شاهین یوری بدست تو آمد بقانون مذکور او را البته بسته و او را

بوشت

کوشت خوب داده تا ستاره سهیل بزند تیهو دو روزی کوشت اورا کم بده که از روی
نشیمن بر دست تو آمده باشد نیم ساعت از شب کذشته یک کلاه کهنه پیدا
کن که دفعهٔ اول بد کلاه نشود و شاهین را کلاه بکن چرا که دفعهٔ اول اکر بد کلاه شد
شاهین ابدا خوب نمیشود اکر عقب کلاهش قایم باشد کوش اورا بزند با خوشی درد
کوش مبتلا میشود و هیچ چاره ندارد غرض کلاه نرم شده کهنه کار کرده باشد هر یک ساعت
یا نیم ساعت در بر چراغ کلاه اورا بردار دستی بر سر و سینهٔ او بکش بروی نشیمن
بکذار باز بردارش و کلاهش بکن تا ساعت سه و چهار بعد کلاه اورا بکیر در جای
هر شبش بکذار استراحت کند باز صبح زود کلاهش بکن اندکی کوشت با آب کرم
بشوی و بده باز در جای خودش بکوب بعد از ظهر بر دست بکیر در هوای خنک
غروب آفتاب اندکی پر کبوتر یا پر مرغ بشوی با آب کرم با و بده تا فردا صبح طعمه
و صفرا را بیندازد همین که اندک از کوشت پایین آمد و لاغر شد بیار طبله از بال و زنار و کوشت را
بر طبله بسته باش بقدر شکار بند خودش از دست قوشچی بلند شده بر طبله
در نابیاید کفایت است شاهین و چرخ آشیانی اسم لازم ندارند خاصه
شاهین توری که اورا اسم کذاردی مثل بالابان توری در زیر کلاه اورا صدا کردی
بدا ست او تا مدام دستکش را دندان میکیرد در وقت شکار همین که کرم شد بر دست

آرام میکیرد

آرام میکیرد مدام آویزان میشود و صاحبش را عاجز میکند اسم لازم ندارد همان
قوتوکنان اورا کفایت است همین که خوب کرم طلب شد که از همه جا همین که تو
طبله را حرکت دادی بی مضایقه از دست قوشچی بر خواسته برای تو آمد تو یک مرغ
زیر طبله برایش بکش و سیرش کن عصر یکدفعه صبح یکدفعه دو سه مرغ برایش بکش همین که
آمد طبله را کرفت تو سر مرغ را از میان بالهای طبله در بیار و بدست شاهین بده
و سر ببر و سیرش کن اکر صبح مرغ در زیر طبله میکشی پر مرغ با و داده باشی و اکر
عصر مرغ برایش میکشی پر بده که فردا صبح طعمه بیندازد ای فرزند هر قدر بتوانی
شاهین را بچاقی عمل بیاوری بهتر است همین که کرم طلب شد یک کبوتر چاهی بیار و
چشم کبوتر را بدوز همچنان بدوز که بالا بین باشد برو در صحرا کبوتر را نشان شاهین بده
و رها کن اندکی که دور شد تو شاهین را بینداز تا در هوا بکیرد و سر ببر و یکوقت سیرش
کن بیاور خانه دماغ اورا با آب کرم خوب بشوی که خون در دماغش نماند دو سه
کبوتر همین سیاق بدست او بده بعد برو در صحرا یک جغدی پیدا کن زنهار نزدیک
چاه نباشد اورا کلاه بردار برو رو بجغد همین که او پرید و شاهین خواست قصد او کند
تو رها کن اکر کرفت سیرش کن و اکر در سوراخ رفت البته شاهین دو سه دور بکند
تو بزودی طبله را بینداز که آمده بر سر طبله بنشیند بکیر و زنهار که شاهین بر زمین ننشیند

نشستن

نشستن بر زمین برای شاهین عیب بزرگی است زبعد سیر چو شاهین نشست بر
خاک ازو دگر طمع صید در هوا مکن تو اگر کبوتر یا مرغ یا گوشت هرچه داری او را
سیر کن روی طبله همین طور که او طبله چسبیده است کلاهش کن سعی کن که آن جغد را
از سوراخ در بیاوری اگر او را در آوردی در کیسه بگذار تا عصر اگر گوشت کم داده بود امشب
برو در جائی که چاه و سوراخ نباشد با یقوش را برایش رها کن زیر کلاه خفه شود و بگذار
تا به بیند البته او را میگیرد بکش و سیر کن دو سه جغد با او بگیر بعد برو یک چاخرق
پیدا کن و سینه شاهین را با دیده پس و در چاخرق بگیر تا بخواند اگر گرفت چاخرق را
زنده نگاه بدار برای روز مبادا که پشت گرم باشی و اگر نگرفت با طبله صید اگر
و سیرش کن اما اگر قوش استادی همراه داری او را بگذار تا چاخرق را بگیرد
تا شاهین تو بلد شود ای فرزند ترا نصیحت میکنم آن وقت که شاهین گرفت و تو
او را طلبیدی همین که رو بتو کرد مبادا این چاخرق زنده را برایش بهوا بپرانی
که این حرکت خطاست چرا که دو مرتبه که این نحو حرکت بکنی ابدا شاهین تو بعد
بطلب و طبله نمی آید و از دور منتظر آنست که جانوری زنده برای او بپرانی تا بیاید
اگر زنده نباشد البته گم خواهد شد یا در این بین ها قره قوش یا چیز دیگری برایش
می آید تا آواره اش کند باید شاهین بر طبله گرم باشد نه بشکار زنده و ... غرض

دبر علم زن

و دو سه چاخرق بگیر بعد دو سه هوبره بگیر بعد سه چهار مرغابی سر سبز باشد هش
با او بگیر بعد غاز با او بگیر بعد دو سه حقار بگیر بعد از گرفتن آنها بهمین ترتیب چرا که
شاهین پله پله بالا میرود مثل آن سیاه چشمان نیست که دست پر لازم داشته باشد
اگر در ولایتی باشد که این شکارها جمع نباشد لابد است قوشچی شاهین را هم دست پر بدهد
والا طبیعت شاهین این است که پله پله خودش بالا میرود غرض بعد از گرفتن دو سه حقار
او را بکلاغ فرخوتن بینداز اگر گرفت او را کمی گوشت بده کلاغ را زنده نگاه بدار فردا
برایش چراغ زد و همین که گرفت سر کلاغ را ببر که خونش را بخورد اما گوشت کبوتر
یا مرغ با او بده که گوشت کلاغ بد است فردایش برو دو سه درنای نزدیک ارام
و این پیدا کن همین که بمنزل خودش رسید در آنجا اسب تو باید شاهین بشود خود
شاهین بشوی و شاهین را بینداز ای فرزند اگر شاهین رسید و چسبید که تو
حاضر هستی بگیر بالش را و سرش را ببر دو سینه او را بشکاف سیرش کن و اگر درنا را
گرفت دو سه تابش داد رهایش کرد باز او را طلب همین که آمد بر طبله تو زود کبوتر
یا مرغ برایش بکش و سیر کن که فردا خطا نخواهد کرد اگر برود نزدیک درنا
و هیچ نزند باز او را طلب و او را سیر کن در پیش قوشچی شاهین شهوت داده است
اگر شاهین بقدر شکار بند خودش عقب شکاری که انداختی برود و او را اسیر کردند

البته

البته زود زود دو مساوی او بکند باز سیرش کن اگر چنین کنی و حوصله کنی البته روز سیم
و چهارم آن شکار را خواهد گرفت ای فرزند بدان طبیعت شاهین مثل هیچ نوع
گوشت نیست اگر با چرخ آشنائی این عمل را بکنی چونکه دله دست فطرت است همین که از شکار
برگشت و سیر شد مدام کارش همین خواهد بود ولیکن شاهین جوانمرد است میاندازد
امروز ده قدم رو بشکار رفت و سیر شد فردا پنجاه قدم میرود باز سیرش کم کردی
پس فردایش یا میگیرد یا چنان سیلی میزند که مثل گوشت باشد تو ای فرزند
باید اینقدر چست و چابک باشی اگر شاهین تو در آسمان سر درنا گرفت بیست سی
ذرع بر زمین مانده او را بر زمین زد رهایش کرد تو باید چنان جلد باشی که درنا را اگر خورد زد
نشده است بگیری گوشت استادی هم شاهین لازم دارد یا شاهین یا چرخ چرا که
اغلب شاهین را رسم این است که صید را از آسمان آورده بر زمینش میزند و رها میکند
باید تو گوشت دیگری حاضر داشته باشی که صید لکنته زد و زود بیفرزند اگر شاهین
درنا گیر تو از درنا سر خورد و نمیگیرد چند روز در غروب آفتاب چینه ازو اگر باز دیدی
نمیگیرد علاج او این است دو سه روز با او هیچ شکار نکن و همه روزه او را طلب کن
زنده بر زیر طبله که با لهای درنا باشد برای او بکش بعد سوار شده برو صحرا کلاغ
سیاه قرقون یا هوبره یا چاخرق اگر آنها بدست تو بیاید جعد که بایه گوشت باشد

ازینهایکه بگیر

ازینهایکه بگیر و شاهین خود را خوب سیرش کن فردایش در وقت عصر بیندازد
بدرنا البته خطا نمیکند و بر سر کار می آید کلاغ قوزقون و یا چاخروق برای شاهین
که از درنا سر خورده و ترسیده باشد عجب دوائی است ای فرزند مبادا خیال کنی
و شاهین از درنا برگشته را بحقار بیندازی که خطا است چه بسیار دیده ام که صاحبان
او را بحقار انداخته اند و شاهین نازنین را خراب کرده اند البته خواهی گفت
چرا حقار که رنگ درناست کلاغ سیاه مناسبتی بدرنا ندارد ای فرزند حقار
مثل درناست اما بی جان تر و کوچکتر و مغلوک تر است شاهین او را بآسانی میگیرد
همین که یک حقار گرفت خیال میکند این درنا خوب است من عقب آن درنای
درشت کنده نمیروم اما کلاغ از این جنس نیست همین که یک کلاغ سیاه گرفت
پر دل میشود میداند که گرفته است و سیر شده است چاخرق هم او را گرم میکند شعر

شاهین درنا گیر اگر از صید درنا خورد سر   خواهی کرش تا بر سر صید آوری بار دگر
روزی کلاغ قوزقون یا چاخرق با او بگیر   پس چون بدرنا افکنی گیرد ز اول خوبتر
گیری اگر حقار از او دیگر نیاید کار از او   زان پس نماید هر زمان آهنگ صید مختصر
گوید بخواهم من دگر درنای زفت سخت جان   چون هست در عالم چنین درنای سهل مختصر

یا اگر شاهین درنا گیر دیگری داری دو سه دفعه با هم جناح بیندازند یعنی اول او را

بیندازد

بیندازی همین که قدری رفت شاهین خودت را از عقب او بینداز تا دو سه دفعه بعد که
با هم گرفتند تو شاهین خودت را اول بینداز تا گرم شده بر سر شکارش آمده باشد
ای فرزند شاهین را خیال نکنی مثل سایر سیاه چشمان است روزی ده دفعه هم
اگر بیندازی عیب ندارد چنین نیست که خراب میشود و از شوق می‌افتد از یک دست تا
سه دست جایز است زیاده حرام است البته خواهی گفت کدام ولایت است
که این طور حیوانات در آنجا جمع باشد که هر روز با شاهین هر شکاری که لایق او باشد
حاضر و موجود باشد بدان اول سلیمانیه شهرزور و کردستان بعد از سلیمانیه
شهرزور و ولایت بغداد است که هر نوع شکار شاهین را بخواهی از ده سه فرسخ دو
نخشوی بعد از این در ملک شیراز است بجز این سه جا من بعمر خودم ندیده‌ام
هیچ جا که شکارش اینطور مجموعه باشد و زیاده ای فرزند اگر شاهین آشیانی را بخواهی
دوری کنی که از آسمان آمده هر چیز بر جلوش بلند کنی بیاید و بگیرد بدان شاهین
دوری چیزهای بزرگ مثل قاز و درنا و غنقود و حقار این چیزهای درشت را
نمیگیرد دیگر چیزهای کوچک را میگیرد تماشا میدهد برای این کار البته بحری
و شاهین طوری خوبتر است حسن شاهین این است در تاخت اسب از زیر کلاه
او را بیندازی مثل گلوله از دست تو در میرود و چیزهای کلان را میگیرد فقره قوشچی
آن که قوش

آنست که قوش چیزهای عمده را بگیرد کبوتر چاخرق و اردک و امثال آنها
که صید صحرائی خود قوش است ای فرزند در علم بالابان و حقار ترا یاد میدهم بعد از آنکه
بقانون مذکور بالابان تو گرم طبله بال رنا شد یک مرغ بر طبله به بندی که نیم ذرع از طبله
بلندتر باشد بگیر بند را به پای مرغ بسته باش و سر دیگرش را بر طبله از دور بالابانت را
بطلب سه چهار دفعه طبله را با مرغ بهوا بینداز که او با شوق و حرص بیاید مرغ را بگیرد
و سر ببر و سیرش بکن دو سه مرغ این طور بکش تا بشوق و ذوق برای طبله بیاید
بعد برو در صحرا اگر واق پیدا کردی برو نزدیک او و بینداز علامت واق این است
که اولا از جنس حقار است لیکن کوچکتر رنگ او کبود بچه‌اش بوری باشد زرد رنگ
با خال سفید مقبول طولک او کبود منقارش بلند بقدر سه انگشت چشمش قرمز مثل
خون ساقهایش بزرگ و انگشتهایش دراز بر درخت هم می نشیند شب که شد می آید
کنار جویها و نیزارها ماهی میگیرد اگر او را در کنار جو پیدا کردی بینداز که بالابانت
بگیرد گرفت سیرش کن اگر نگرفت یا با شاهین یا قرقی و طرلان یک نده بگیر برای
پران تا بگیرد اگر باز نگرفت قدری گوشت بر پشت او بسته باش همین که گرفت بانز
عصر بدست او بده دفعه دیگر تا خوب خودش یک دو واق یا جرده بگیرد علامت
جرده هم آنست که از حقار کوچکتر رنگش سرخ رنگ خال دار ریز گردنش آن هم
مدام

مدام برکنار آبها است ماهی و قورباغه میخورد بعد از یکدو دواق و یکدو جرده بگیرد و بعد از
گرفتنش یک دو جرده یک حقار زنده پیدا کن گوشت بر پشت او با همان چند پر بالهای
گردنش که پهن است مضبوط بسته باش مبادا بالابان گوشت را بکند برداشته برود او آن
بال حقار را بگیر کلاه بالابانت را بردار برود آن گوشت را بگیرد بگذار قدری
بخورد دو دفعه دیگر حقار را رها کن چشم او را بدوز که تا اندکی یکدفعه بلند شود بلکه چهار
بال حقار را هم ببند که در زمین بدود و پر باز کن تو بالابانت را ببینداز همین که گرفت
بس است فردا باز گوشت بر پشت او ببند و بالهای او را باز کن تا پرواز کند
و برایش رها کن ده دوازده قدم که رفت ببینداز چون گرفت گوشت کمی بده باز
عصر نوبت دیگر روز بروز گوشت حقار را کمتر بکن تا آنکه او را از دور رها کنی و کلاه
از سر بالابانت بردار همین که دید بشوق آمده و بگوشت نگاه نکرده و سر حقار را گرفت
برایش بکش و سیر کن فردا یک حقار دیگر برایش بیاور خیلی دورترک از امروز برایش گو
برایش رها کن همین که گرفت سیرش کن و لاشه حقار را از او بگیر هفت هشت قدم
دور ببینداز که بداند شکار او هست اگر بعد از سیر شدن همین که تو لاش حقار را چند
قدم انداختی بخواهد بروی لاشه برود تو هم رهایش کن تا روی آن لش برود یک دو لقمه
بخورد بعد باز لاشه حقار را دور بینداز یکدو دفعه بگذار برای او و بطپیدن هایش نکن

وکلاهش کن

وکلاهش کن و خونهای دماغ او را شسته باش باز یک حقار تازه که خوب دو کند
و خوب بپرد بیاور در جائی که بقدر صد ذرع بلند باشد بگو حقار را در آن بلندی
ببرد خودت در پایین سواره بایست حقار را از بلندی کسی رها کند تو خودت از پایین
کلاه بالابانت را بردار تا از زیر پای حقار تلاش کند و زور بزند تا خودش را بالا د
حقار برساند اگر دو سه سر زد و گرفت چه بهتر تو هم او را سیر کن فردا برو شکار یک حقار
مناسبی نزدیک پیدا کن جای خوبی بشرط آنکه یک بالابان شکاری حقار گیر هم
با تو باشد اول بالابان تازه را ببینداز لابد چهار پنج سر میزند اگر حقار بدور افتاد دیدی
بالابان تو سست کرد دفعه بالابان استاد را کمک بینداز تا او هم بشوق آید بگیرد
همین که گرفتند خوب سیرش کن که فردا اشتها بدهی و نشان آنکه میگیرد حقار
میرسد آنست که وقتی با حقار دور میکند زود زود بالش را بر هم میزند اما نشان آنکه
نمیرسد آنست که بالش را در هوا نگاه میدارد و بر هم نمیزند در صورت بد اگر نخواهد
رسید تو بالابانت را طلب همین که آمد یا مرغ یا کبوتر برایش زیر طبله بال و زنانگش
و او را خوب سیر کن که این آمدن از آنقدر بلندی در نزد شکارچیان بهتر از زده حقار
گرفتنش است چرا که حالا مال تو شده است و پیش از این امانت بود ای فرزند
از این نگرفتنش دلگیر نباشی اگر بی آنکه دو سه دفعه بطبله سر بزند یکدفعه بیاید بر طبله تو

بنشیند

بنشینند ملک و فرمان بردار تو شده است فردا باز بروی یک حقار در جای خوب
پیدا کن اول بالابان تازه را ببینداز همین که دو سه سر بحقار زد آن بالابان استاد را
ببینداز که با هم بزنند و بگیرند روز دیگر گرسنه اش بکن باز برو بحقار ببینداز اگر گوشت
خودش هست و چاق و گرسنه باشد محال است خطا کند اگر حقار باسمان
هفتم برود که خواهد گرفت مگر قره قوشش برایش بیاید یا آنکه در رود خانه بزرگی
حقار نشیند که آمد و شد محال باشد اگر این دو اتفاق افتاد تو هم زود او را
وسیر کن چنین میدان گرفته است فرقی با گرفتنش نمیکند فردا انشاء الله
خطا نمیکند ای فرزند بالابان خیلی زحمت میکشد روزی یکدست زیاده نباید
انداخت وسیرش باید کرد مگر زود بگیرد یا او را نزند بجهد در این دو صورت دست
دیگر هم میشود انداخت علیت ندارد اگر او را مدام برای شکار حقار میخواهی بجز حقار
بهیچ چیز دیگر میندازکه خطاست بدان بالابان بوزبوری خیلی خوبتر از بالابان
تولکی حقار را میگیرد همین که تولاک کرد سنگین میشود خوب دو ورنمیتواند با حقار
بجهد و بلند بشود یک تولاک یا دو تولاک هم مردان مردن کاری میکنند
وچون بسه چهار طولاک رسید بکار حقار نمی آید بالابان فرخ پیدا کن که لذت
بدهد ترا ای فرزند بیا تا علم بالابان بیاموزم بدان که مفاخرت توشچی سیاه

[illegible]

چشم آن

چشم آنست که بالابانش درنا را در غایت خوبی وجلال بگیرد و دو دو از سوار بزرو
وسرزد و دو زود بزند تا تماشا کنندگان بر تو و بالابان تو آفرین کنند و دو شکار
دو شکار است که عامه است و دیگر همه شکارها خاصه است این دو شکار عامه اول
بالابان وحقار است بعد بالابان و درناست که اگر هزار سوار باشند همه تماشا
وکیف می کنند بجز این دو سایر شکار هر قدر جمعیت کمتر باشد بهتر است چه شکار
زرد چشم وچه سیاه چشم اگرچه زحمت شکار درنا و بالابان از همه شکارها بیش است
اما جلالش وکیفش از همه زیاده است ای فرزند بدان کسی که میخواهد شکار درنا بکند
باید پنج شش سوار چابک و دو سه بهله بالان شکار کرده گرم و دو سه شاهین گرم
و دو چرخ قراقوش گیر داشته باشد اگر برای او ممکن نشود با دوستان شکاری
که این تدارک را دارند همراهی کند یا بالابان خود را بتواند درنا گیر نماید و الا محال است
درنا گیر شود و قوشی که در چنین کارخانه باشد هرگز خراب نمیشود چرا که قوش را
درست میکنند اگر زنده بخواهی حاضر است واگر جناح بخواهی بینداز حاضر است
واگر درنای مرده بخواهی حاضر است همچو کارخانه قوشش خراب نمیشود
ای فرزند اگر بخواهی بالابانت را برای درنا حاضر کنی بدان بهمان یاق
مذکور اول درا بحقار برسان اگر روزها هم که سایر قوشها درنا میگیرند

نوهم

تو هم بالابانت را باش قنات بده الهی فرزند از اول پاییز تا اول بهار بقول آخوند آ
بالابان بزیور را مجهول میگویند یعنی دیوانه است بهر چیز او را دکل و بولی بدهی
حکما میگیرد الا قره قوشش چرا که در صحرا ضرب او را خورده و زهر غضب او را چشیده
بغیر از او بهر چه حکم کنی بر وجود او حکم است غرض از اول پاییز تا ده روز قبل از عید
نوروز باید مجهول تو چغار بگیرد آنوقت یک درنای زنده بی عیب بالدار
گوشت بر پشت او بسته بگذار روی زمین بدود و بال بزند تو بالابانت را رها کن
اگر سر درنا را گرفت معلوم است که پر دل و صاحب جرأت است و اگر گوشت را
گرفت وسط است در هر صورت صبح یکدفعه عصر یکدفعه همین عمل را بکن تا فردا
بگذار قدری پرواز کند باز دو دفعه بینداز تا بگیرد روز سیم اگر درنا پر خوب و
اگر بپر داو را بالای تلی یا تپه از جای بلندی با گوشت پشت رها کن بالابانت را
بینداز که در هوا او را بگیرد با هم بر زمین آمده باشند اگر دیدی سر درنا را گرفت باز
بگوشت علاقه نکرد اگر درنا زیاد داری یا آنکه بدانی فردا قوشهای تو تسکر نز
البته این درنا را سر بریده مجهولت را سیر بکن و اگر بجز این درنا نداری یا کبوتر
صحرائی که بزنگ درنا باشد یا مرغ خانگی از زیر بال درنا سرش را بدست قوشچی بده
و سر او را ببر که صدای مرغ را نشنود باز فردا از دور تر او را بپران بعد از آنکه

ترتیب قنات آن که درنای زنده صید شده را در [illegible]

[illegible]

جوز هندی

خوب فهمیده ای که از بهر کجا درنا پر داماش بدو بگیر او را بیاور بدزده یعنی بالش
گوشت بر پشت درنا به نهایت ناخن درنا دارد مثل ناخن قوشش تند و تیز از پیش رو
او حساب میشود اسیر و پاک بند و در دماغش بکن و منقار او را ببندید که بسته باشد
که با پا و منقار قوشش را نترساند درنا را رها کن تا راه برود با چشم دوخته ده قدم بیست قدم
دور کن تا بقدر هزار قدم دور اگر درنا داری همین که اینقدر دور درنا را رها کردی بالابان
تو بی مضایقه برخواسته رفت و بسه سیلی به درنا زد و سرش را گرفت بدانکه کار
نزدیک شده است هر قدر درنا را دورتر رها کنی گوشت پشت او را کمتر بسته باش
بدفعات کم باید کرد تا هیچ نماند فردایش اگر درنای پر دار داری برایش بپران و اگر
پر دار نداری باز برایش از دور رها کن نزدیک درنا همان قوشچی که درنا را برده است
باید درنا را رها کند خودش در زمین بخوابد یا جائی خودش را پنهان بکند همین که بالابان
آمد و سر درنا را گرفت او حاضر باشد که پای درنا را بگیرد تا قوشش اذیت نبیند
چند روز هم دو درنا سه درنا را باهم رها کن که برود دیگر از بدو بگیرد و اگر درنا هنوز
در آن ولایت که تو هستی مانده است و هنوز نرفته است برو شکار و قوشهای
استاد را هم با خودت برده باش هر طریق هست یک درنائی با قوشها بگیر و
همان ساعت برای بالابان تازه خودت رها کن بگذار بقدر صد ذرع راه دور نشود

تو بالابانست را بینداز البته میگیرد سر برید سیرش کن همان دل درنا را با قدری
پر گردن درنا بده باز فردا بروشکار اگر یک درنا دیدی به تنها نشسته است توکل
بر خدا کن بینداز اگر دیدی ده بیست تا باهم نشسته اند زنهار نینداز و طمع نکنی که خطاست
باز امروز هم یک درنای دیگر از تو شود بگیرد در ساعت برایش پران و سیر کن باز
بروشکار اگر باز یک درنا دیدی بینداز یا شاهین یا چرخ یا بالابان هر یک که استاد
باشد آن وقت که بالابان تازه خود ترا یک درنا انداخت یک قوش درنا گیر
حاضر باشد همین که بالابان تازه رسید بقانون شکارچی گری اگر دیدی بالابانست
بر درنا مسلط است که هیچ و اگر دیدی خوب بجرئت کار نمی کند فوراً دفعه یکی
قوشت را مدد او بینداز تا بگیرد سیرش کن اگر یکی دو تا هم در این بهار درنا بگیرد خدا را
شکر کن و ابدا هیچ چیز نباید بیندازی که آن را بطولاک بسته باش در طولاک خانه
چنانکه بعد مذکور خواهد شد باید عمل نمائی تا تمام قوش تو از طولاک در بیاید همین که از
طولاک در آمد باز بقانون آنکه در وقتی که مجهول بعد از اینست رفتار کردی باز هم
باید به همان سیاق رفتار نموده باشی همین که باز تمام طلب شد برو بحقار بینداز اگر
خودش گرفت چه بهتر سیر کن و اگر دیدی که میل ندارد و خوب تلاشش نکرد
یک حقار زرنک خوب برایش از دور بپران تا بگیرد همین که امروز دست پر را

گرفته

گرفت البته خودش فردا خواهد گرفت بعد که دو سه حقار با او گرفتی برو بعد از درنا
یک دو درنای زنده با توشهای شکاری برای او بگیر و برای او بپران بگیرد و سیرش
کن بعد دو درنای دیگر هم بسلف برای او رها کن و گوشت بر پشت او بند وقتی
گرفت سیرش کن بعد برو یک درنای یمن برای او پیدا کن با امید خدا توکل نموده
او را رها کن و او را بسلف بینداز هر قدر زود گیر بدرنا بشوی بهتر است همین ابتدا که احتیج
و قدری رفت یک قوش استاد از عقب او بکمک او رها کن اول او برسد
بگیرد و سر باو میزند بالابان استاد که بکمک دیگر رسید آن درنا را استحصال
و معطل نمایند تا سوار تو بالکمال سرعت خود را باو برساند و درنا را بگیرد که مبادا
بقوشش تو اذیتی برساند بعد که گرفت سیرش کن این بالابان تو رو براه است
اما ای فرزند وقتی که نزدیک باین درنای یمن شدی و این درنا برید مبادا
بالابان را رها کنی که درنای تو رفته و بالابان کرم تو از عقب رفته در راه دور او را
بگیرد و درنای دیگر بکمک آن درنا آمده تا تو آمدی بهای تو برسد قوش تازه
و زخمی کرده و دیگر هیچ مصرف نمیخورد و زحمات دو ساله تو بهدر میرود
و تحمل که چنان از فضای برود که دیگر بدست تو نیاید ای فرزند طیور شکاری
چه سیاه چشم و چه زرد چشم بر دو نوع میباشد بعضی را قوشچی باید کمک تر قوش

بجنه

بجنبد برخی هستند که لازم کمک ندارد و قوش کمک بقوچیش مغنیه اگر دل
و صاحب جرئت و جسور است یک دست پرکه دادی میداند دفعه دیگر خودش
میگیرد این قوش کمک بقوشچیش میکنند بعضی هستند که ده بولی دست پر
لازم دارند چنین قوش را قوشچی باید کمک بکند تا بگیرد بقانون سابق هیچ
شش روزی قوشت را سلف بدرنا ببینداز ای فرزند حوصله کن و نصیحت من را
گوش کن اگر اینکه درنا یا دو درنا قدری از درناها دوری بکن تا ایمن و آرام شده
بچرند اگر برخاستند جای دیگر می نشینند باز برو با آنها یا غیر آنها را از یکی یا دو سه
زیاد نباشد پیدا کن همین که بدانه خوردن و راه رفتن مشغولند و لو قدری هم دور باشی
عیب ندارد تو کلاه از سر بالابان بگیر همین که نگاه کرد و دید تو کل خدا کرده
رهایش کن ای فرزند چشم تو چنان باید اندازه رسیدن بالابان را بداند همین
که بیست سی قدم مانده است که بالابان بدرنا برسد تو و سواران تو یکدفعه
بیندازید تا درنا آمده است که حرکت بکند بالابان رسیده باشد البته میزند
اول که میزند هر سه درنا را بر زمین می نشاند تو و سواران تو خیلی نزدیک میشوید
باز درناها بلند میشوند قوش تو بر هر سه آنها مسلط است اگر دیدی قدری قوشت
توسست کرده است زود یک قوش استاد با مدد او ببینداز تا بگیرند بهرحال

[illegible]

بهم یا بهرحال چه رای کنم مراست دست قوی چون تو دستیار منی چه خودش
تنها بگیرد در روز اول نوکشاد و چه دو سه سر بزند بعد با مدد او قوش برسد و بگیرند
یک حساب است هیچ فرقی ندارد در بهار تا میتوانی امسال تا بهار او را بدرنا
زیاد بینداز که امداد درنا مثل هیچ حیوانی نیست قوش تو یک طولک است
باعتقاد حقیر قوش نه یوری بهتر از قوش فرخ طولک است یعنی یاس طولک کرده
باشد چرا که فرخ مجهول دیوانه است بهرچه حکم کنی و بولی بدهی همانرا میگیرد اما یک
طولک که کرد بعضی علوم قوشچی گیری را فهمیده است گول نمیخورد و اگر بعضی را
هنوز نفهمیده باشد و طولک که شد همه چیز را یاد گرفته است حالا این بالابان
عزیز تو اگر او را بگله درنا که سی چهل بیشتر یا کمتر باشند بیندازی این بالابان البته
صاحب جرئت است و گرم درنا گرفتن شده است در کل درنا میرسد بگیرد
میگیرد اگر تو و همراهان تو زود برسید که خوب و الا بدان قوش ترا اینقدر میزنند
که بعد عقب درنا نخواهد رفت اگر صاحب جرئت است و زده میشود از آن صدمه
که خورده است و اگر کم جرئت است هیچ قسم درست نمیشود چاره اش این است
که ده پانزده نوبت او را با بالابان استاد درنا گیر خباج بیندازی طوری بکنی
که خودش تنها در بهار دو سه درنائی بگیرد اما بالابان چه فرخ باشد و چه بزطو

در شکار بهار یخها او دارد بد بطمع کن بدو سه درنا قناعت کن عراکه هوا گرم است
اگر بگیرد نبالانت در گرما زحمت کشیده و گرفت مشکل دست بدبد البته خواهد رفت
پس اصرار مکن بدو سه درنا قناعت کن بهمین گرمی امروز گرفت خوب سیر شکن
و توکل برخدا کن و او را طولاک بسته باش همین که دو طولاک شد ملوک بود است
و استاد هم شده است اما در طولاک دویم بازبعد از طولاک که در آید بهر طور است
یک حقار باید با او بگیری و یک درنای زنده تازه از دست قوش دیگر بگیری
و در ساحت برای او درها کنی که بداند بیابانی بود یا دستی چنان حالا که
او یکی درنارها مکن که در حیرت فرو ماند که دشتی بود یا دستی ای فرزند در بالا
سیم بالابان تو تمام استاد میشود از برای یدکی و احتیاط هر سال یک بالابان
جدید خوب باید نگاه بداری و با او شکار حقار که برای عمل درنا حاضر باشد اگر این بالابان
استاد تو یا برود یا گشته شود یا آسیبی بر یک قوش تو وارد بیاید آن بالابان
حقار گیر فرخ حاضر باشد برای دست پرادن و آموختن بدرنا و الا کیسال کار
عقب خواهد افتاد بدان قوشخانه همیشه از انواع قوشهای شکاری لازم دارد
چه شاهین و چه بالابان ای فرزند در آن ساعتی که بالابان تو از کل درنا که شش یا چهل
باشد بگیر اگر فت البته همه آن درناها بروی قوش تو میریزند و حمله درنا را از دست قوش

دیگر

تو میگیرند اگر قوش تو استاد است رها میکند و بالای سر درنا دور میکند همان درنا بر
که الکن گشته گروه است از چشم نمی اندازد تا تو برسی و درناها را بلند کنی و همین که بلند شد
دو بالابان تو پایین می آید و بلکنته خود قش میزند باز همه بر ویش میریزند و درنا را
از دست بالابان میگیرند ای فرزند در هیچ مقامی تو و آدمهای تو چنان باید جلو
اسب را بی اختیار رها کنید بزمین سوراخ و چوب و آب و رودخانه و چاه ابدا هیچ نباید
مقید باشید تا خود تا را در میان این دعوا برسانید هر کس قوش یا شاهینی بدست دارد
همه سوار اسب میتوانند بدرنای نزدیک ببینداز چه بسیار برای من اتفاق افتاده است
از پنج درنا چهار تایش که کشته ام چه بسیار اتفاق افتاده است با چوب و چماق زده ایم
با تفنگ که در غایت خوبی میتوان کشت درنا همه طیور هیچ چیز نیست جمعیت
و شجاعت در نا در وقتی که بالابان یکی شان را میگیرد اگر صد درنا در هوا باشند
حکما همه مثل شاهین از آسمان پایین می آیند و قوش را میزنند و می کشند تا آن درنا را
پس بگیرند بر میخیزند این است که از یک کل درنا پنج و شش و هفت هم بگیری می آیند
و کشته میشوند اگر پادشاهی پنج هزار سوار داشته باشد که همت و جرئت آنها
مثل درنا باشد بحرمت قسم میخورم که روی زمین را اگر بخواهد میگیرد در اینصورت
تو و کسان تو باید چنین اسب بتازند که از جوی و قنات و شط و اینها همه

۱) از زند

ای فرزند هیچ شکاری بهتر از شکار با بالابان و دوزبانه نیست لیکن از آن بهتر هم
شکاری هست در دنیا اگر شکار شیر با کاردش و یوز با آهو و درنده لیکن شکار
شیر من بسیار کردم و بد دیدم بهمین نیست چرا که شیر پادشاه جانوران است و
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را اسدالله میگویند این است که شکار او
نیست شکارچیش البته خیر نخواهد دید لیکن بسیار با صفاست من کردم لیکن ترا
نصیحت میکنم زنهار نکنی که پشیمان میشوی سودی ندارد ای فرزند باید در عمل شکار لیل
اگر لیل طوار خوبی بدست تو بیاید چونکه خیلی مقبولتر و درشت‌تر از ترمتای است
اگر آشیانه ایست هیچ زحمت نکش و اگر طوریست او را با ترمتای در طلب و
در بولی دادن جناح کن با هم شکار میکنند اما آشیانه او پوچ و بی مصرف است
بکار نیاید ای فرزند چنانکه ترا در علم شکار آگاه کردم چند کلمه در حفظ طیور و صحت
آنها نیز ترا بیاموزم اولا بدان هر قدر با قوش شکاری زیاده شکار کنی و او را
از صدمه سرما و گرما حفظ نمائی البته بهتر و زودتر طولاک خواهد کرد مطلقا
در گرمسیر بهتر از سردسیر طولاک میکند و زودتر در می آید لیکن چه بسیار باید
مواظب و مقید گوشت او باشی همه روزه یک نوع گوشت باو نخورانی تا رنجور
نشود و اگر در گرمسیر مثل بغداد یا امثال آن بخواهی قوشهایت طولاک بسته باشی

در کنار شط

در کنار شط که مدام هوای شمال داشته باشد یک جائی از چوب نی بقدر
گنجایش عدد قوشی که داری بساز و یک دیواری در جلو آن خانه بساز آن خانه را
یک ذرع فاصله سکوئی بقدر قوشت ساخته باش توی آن سکو را از شن و رمل پر کن
و زمین اطاق را همه شن و رمل بقدر یک وجب فرش کن هر چه زرد چشم است روی
سکویش علف تر مثل برگ بید یا یونجه تازه سبز یا هر سبزی که باشد بریز تا زرد چشمان
روی سبزی بخوابند و پیش روی هر سکوئی یک حوض کوچکی زمینی از گل سرخ بساز
هر روز صبح قوشخانه را آب پاشی کنی همین که آفتاب غروب کرد همه زرد چشم
و سیاه چشم را در بیاور در آن حیاط بی سقف بسته باش و در مکان بیرونی هم باید هر
قوشی یک حوض زمینی داشته باشد البته خواهی گفت چرا تغار سفال نگذارم بدان
در وقتی که دم و پر قوشها به نیمه رسیده است و هنوز خون است اگر لگن یا سفال
باشد در وقت آب بازی بال و دمش را قایم بر دم لگن میزند چونکه خون است صدمه
میخورد خون در دم و بال او میمیرد لابد او را اخته میکند و می اندازد اما حوض گلی زمینی
این عیب را ندارد هر قدر بال و دمش را بر لب حوض بزند گل کوبیده و نشسته است
عیب نمیکند غرض هر کدامی را بر لب حوضی خودش بسته باش و پیش روی سیاه
چشم‌ها یک مشتی سنگ ریزه که بقدر نخود یا باقلا یا کوچکتر یا اندکی درشت‌تر باشد

بگذار

بگذار چرا که رسم همه سیاه چشمها این است که عصرها اغلب روز هاپیش از آنکه طعمه بدهی
سنگ میخورند و برمیگردانند با صفرای زیاد اینقدر میدانند که اگر سنگ در معده اش
باشد و گوشت بدهی گوشت را بدست میگیرد تا ساعتی همین که سنگ ها را
همه برگرداند آنوقت گوشت را میخورد ولیکن طرلان قزل و همه زرد چشمها سنگ در لگد طو
میخورند صبح یکدفعه گوشت بده و عصر یکدفعه طعمه بده روزی دو وقت باید گوشت بدهی
هر قدر بخورد تا خودش بخورد اگر طولانی کند خانه تو در سرد سیر باشد از یعقوب الی قرقی
هر چه زرد چشم باشد برای هر یکی بقدر خودش اطاقی درست کن چهار
پنج سوراخ از طرف شمالی او بگذار و سه چوب برایش در میان اطاق نصب کن
یکی اندکی بار یکتر و یکی کلفت تر این چوبها هم یک هوا فراخی کرده بباشد که خود
قوش هر جایش را خوش کند نشسته باشد باز یک حوض زمینی برایش درست
کن بزرگ بقدر قوش و پارچه بوریائی را بیاور در وسط بوریا بندی بسته باش
و اوایل دو وقت باید طعمه داد همین که قوش پیه گرفت طعمه او را معین کرده
برده بروی بوریا بسته باش تا هر وقت خودش میخواهد خورده باشد اما
سیاه چشم را گردنش در اطاق جایز نیست بلکه بدست آرای فرزندو قوشها در طو
بردو نوع میباشند یکی را سخی میگویند و یکی را بخیل مینامند و سخی آنست که زود

طولانی کند و بخیل آنست که ابداً پر نمی اندازد اگر در قفسهای تو قوش کیلی باشد
و بخواهی زود طولانی کند ماری پیدا کن چهار انگشت سر و دم او را اگر فته
یکدفعه قطع کن پوست او را کنده کمی گوشت او را بقوش بده علاج دیگر چند روز
گوشت هدهد بده علاج دیگر حیوانی هست مثل خرخاکی در صحراها خانه از خاک
نرم میسازد که اگر مور یا مگسی در آن گودال بیفتد آن جانور خودش را زیر آن خاک
نرم پنهان کرده است همین که مور بیچاره در آن گودال افتاد در ساعت میگیرد
و زیر آن خاکهای نرم برده میخورد چنین میگویند چون در طاس لغزنده افتاد مور
رهانده را چاره باید نه زور طاس لغزنده همین گودال است این جانور را اگر بخواهی
بگیری صیدش این است که گودالش را در صحرا پیدا کن یا مور یا مگسی را بگیر در آن گودال
بینداز در ساعت از زیر خاک نرم دستی می بینی در می آید مور را میگیرد و دو سر کارد
یا چاقوئی بر زیر آن جانور فرو کن و او را یکدفعه بلند کن تا صیاد و صید تو شود
بگیر ببین مور بیچاره را بر دهن گرفته است روزی از همین جانور یکدانه با صد دقت
گوسفند در لای گوشت گذارده بخوران علاج دیگر زنبور قرمز را هم خشک کرده
بسای بر گوشت پاشیده چند نوبت بر او بخوران یکروز بده یکروز نده تا نه نوبت
علاج دیگر سه چهار روز گوشت کم بده تا اندکی لاغر بشود پوست مار را بسای

با گوشت باد و نوبت بخوران پرزود بفکند چاره دیگر چند عدد قد و دکلوی عشر را
در سایه خشک کن هر وقت گوشت میدهی او را بسای مخلوط بگوشت بکن
پرزود میریزد علاج دیگر بچه سگ هشت نه روزه را بکش و گوشت او را در آتش روز
سه نوبت بده بزودی پر بیندازد و نیکو در بیاورد خاصه برای سیاه چشم خصوص
برای بحری که از همه نوع بهتر طولک میکند البته دو ماه زود طولک میکند
ای فرزند از برای صحت قوش چه زرد چشم و چه سیاه چشم در طولک خانه
هیچ طعمه مثل موش و چپاکه عربها او را جربوع میگویند نیست و اگر نباشد
موش خانگی بگیر موش و چپا او سار طعمه قوش که نیست طعمه قوش تو بهتر از این موش
خاصه دو سه ماه به پاییز مانده که نصف طولک قوش شده است که هر قوش شاه
بال چهار شاه بالش مانده باشد در آن وقت جربوع خیلی چاق میشود که قوش از
خوردنش لذت میبرد خاصیت اول او اینکه در طولک خانه قوش ناخوش و رنجور
نمیشود چرا که هوا گرم است و گوشت او سرد است شکمش را پاره بکن دست در شکمش
بگذار ببین بر عکس همه وحوش طیور است که شکم همه در وقت کشتن گرم الا
جربوع که خنک و چایده است خاصیت دویم هر پر قوش کم از گوشت جربوع
پرورش یابد ابدا تا طولک دیگر شکسته نمیشود مثل قیر میماند من خودم تجربه کردم

دیدم بالابان آهوگیر همین که سر آهو را گرفت با آهو زمین خورد تا بیست سی قدم
با آهو میغلطیدند تمام پرها و دمهایش زیر آهو از آن غلطیدن مانده بود او را با آب
گرم شستم همه بجای خودش آمد یکی شکسته بود خاصیت سیم روزی دو دفعه
طعمه ابریشم موش را می اندازد صبح و عصر اگر بتوانی که صبح و عصر موش و چپا طعمه بدهی
که چه بهتر و الا عصرها را بده حکما خاصیت چهارم در آخر طولک یک گرد سفیدی
بر قوش می نشیند مثل آنکه آرد بر قوش پاشیده اند بسیار مقبول و شفاف میشود
خاصیت پنجم اگر بقوش ناخوش بدهی خوب میشود انشاء الله در معالجه
مذکور خواهد شد ای فرزند اگر چه حیات و ممات بدست خالق است لیکن طب
برای دلخوشی بیمار است آنچه من در ناخوشی طیور زرد چشم و سیاه چشم تجربه
کرده ام مینویسم که یادگار بماند ای فرزند بدانکه نبض طیور مفصل دوم بال است
حرارت مزاج و رطوبت او از گردش بال و دیدن نبض معلوم میشود اولا بدان
نبض آدمی که صحیح المزاج باشد و چهار خلط او موزون باشد هیچ خلطی بر خلط
دیگر غالب نباشد همچو کس را صحیح المزاج میگویند و نبض این آدم در یک دقیقه
هشتاد و پنج ضربان میزند اگر رطوبت غالب باشد کمتر و اگر حرارت غالب
باشد بیشتر میزند اما قوش از بابت حرارت غریزی که دارد صد و سی و پنج

الی چهل هم میریزد اگر تب داشته باشد البته حرارت او زیاده خواهد بود و اگر رطوبت
غالب باشد کمتر میریزد علامت صحت طیور زرد چشم این است که پر پرده و بکلید نباشد
و مدام در جستجوی طعمه باشد هر صبح که طعمه را می اندازد سفت و مضبوط باشد
چلقوزش را دور میندازد و یک دفعه از خود دور اندازد چه اگر سفیدی چلقوزش بغایت
سفید باشد و سیاهی که در چلقوز اوست سفت تر از آن سفید باشد بقاعده آب
بخورد آب بازی بکند و خزانه او بعد از خوردن طعمه زود پر شود در شب که او را
بر نشیمن میگذاری وسط نشیمن نخوابد یکطرف نشیمن آسایش کند این طور باز را صحیح
المزاج میگویند و هیچ ناخوشی ندارد اگر باز اندکی در مزاج برهم خورده گی داشته باشد
این حالتها با او نخواهد بود باب دیگر در امراض سر و چشم گاه باشد که چشم قوش
پرده کشد بزودی پرده را سیاه ورد بدشواری برگرداند علاج اگر از رطوبت باشد
سه روز طعمه او را گوشت کاکلی و گنجشک بده و پرهیز بده که فردا طعمه بیندازد اگر
نشود با چوب بقم میان چشم و دماغ او را بقدر دانه فلفلی از هر دو طرف داغ کن
اگر نشود بیار چوب گز تازه را در آتش بگیر از آن کفی که از سر چوب میریزد قوش را
بگیر پنبه را فتیله کن از آن کف چوب گز گرم گرم با آن فتیله بردار بروی
آن پرده بگذار یک روز هم قدری شیر خشت با و بده که چند دفعه اطلاق شود

علاج دیگر

علاج دیگر آن پرده نازک را با مقراض چیده باش که چشم قوش باز شده باشد
اگر چشم قوش سفید شود چندانکه روی مردمک چشم را بگیرد این علت اگر
از سرمای شدید و برف شده باشد علاج او را انجور با برف بده و اگر نشود
او را انجور با آب بده و اگر نشود او را انجور با ماست بده اگر از برف سرما باشد
برطرف شود و اگر از صدمه و یا ضرب باشد که خبری بر چشم او خورده است
علاج دو دفعه قلم جهنم بر چشم او بکش برطرف میشود اگر نشود بیار خروس سفید را
بکش و زهره او را در بیاور چنان باید پاک و با وضو باشی و صلوات بفرستی
رو بقبله ایستاده باز را قیا یا نچه مضبوط بگیری و نیت کنی که سفیدی چشم
قوش من برود با قلب صاف شک نیاوری بگوئی ای خداوند قدوس
تو توانی که از دل سنگ کوهها را آب سازی این سفیدی را از چشم قوش
من بردار ای کافرنده تو سیاه سپید چشم از چشم قوش من بردار این نقطه
سفید و آنگاه زهره را در چشم قوش فرو چکان اگر دفعه اول خوب نشود
باز همین طور بهمین آداب زهره دیگر بچکان انشاءالله خوب میشود تجربه
رسیده است فصل در امراض دهن اگر دهن قوش جوشش کند
و مانع خوردن طعمه شود علاج آن قوش را درست بگیر اول کرباسی را

برانگشت

بر انگشت خود بسته باش و در دهن گوش برده باش تمام جوششهای آنجا
او را با کرباس بمال تا بجدی که خون آید بعد سماق و مازو را بجا در مخلوط بکوب
با همان کرباس بر دهن گوشش برده باش انقدر باید انگشت بر دهن گوشش
فرو بری تا بحلقوش برسد البته در آنجا هم جوشش دارد علاج دیگر بار
آثارش چنین کن و چند روز طعمه او را که میدهی پر و استخوان کردن بده که لقمه
بزرگ باشد تا بدشواری فرو برده باشد اگر در گلویش جوشش مانده است
با آن لقمه فرو برده باشد و فردا هیچ طعمه پر را که می اندازد باز اگر چیزی مانده
باشد در این آمد و شد طعمه صاف میکند علاج دیگر بار کرباس را فتیله کن
به بلندی سه چهار انگشت بگیر آب زرشک را باهسته بکوب و قدری
آب برگ بید را هم مخلوط کن و آن فتیله را با آن خوب بیالای و در کام
گوشش فرو بر تا بر حوصله اش برسد و بعد آنرا کشیده بیرون بیاور
آن علت انشاء الله رفع شود فصل در امراض دماغ اگر بینی گوشش گرفته
باشد علامت آنست که گوشت را بقوت نتواند بجنبد و هنگام نفس
کشیدن بسختی نفس کشد و حوصله اش پر باد شود علاج اول طعمه او را
یکدو روز از ران مرغ بده که ران مرغ را بخشد که از دماغ او آب بیاید

تا باز شود اگر باز نشد بسیار قدری کندش را در ماسوره باریکی بکن سر ماسوره را
بر لوله دماغ گوش بگذار پف کن تا کندش بر دماغش برسد چند عطسه بکند
و آب از دماغش بیاید آن علت برطرف شود علاج دیگر آب گشنیز را گرفته
با آب ترب مخلوط کن بر دماغش بچکان رفع شود علاج دیگر از بالای آن
زردی که در منقار است با چوب بقدر سه جو داغ کن اگر طولش از سه جو زیاده
بشود با استخوان مغز میرسد و بد است چنانچه عرب گوید آخر الدواء الکی
دوا آخرین داغ است اگر کام و سق گوشش ورم کند دیده ام انقدر ورم
کرده است که دهانش ابدا بهم نمیرسد علاج اصل این است که گوشش را
بگیری و دهان او را باز کنی نگاه کن آن ورم اگر قرمز است ورا با سوزن
جوالدوز دو جایش را بمحل داغ کن که جراحت آمده نیم شود و اگر
سفید و سفت شده است معلوم است مدتی بوده و تو بی خبر بوده حالا
آن جراحت منجمد شده است تو ورا با چاقوی برنده تیزی باز بطول
بشکاف پس پنیر جراحتی سفت شده در می آید جایش را فلفل سیاه خوب
بمال تا پر شود باز دیگر طعمه او را از جگر خرگوش بده بگذار همان طور آن
جگر سفید خرگوش را اگر با گرم با خون بخورد و روزی یکدفعه هم دهن گوشش را

بارتبا نار ویا آب سماق بشوی که بهتر میشود فصل در گوش اگر گوش قوش
ورم کند و بعد از آن جراحت از او بیاید غالبا از این ناخوشی قوش کر
میشود و هیچ نشنود و قوش را رفته رفته از شکار باز دارد علت اول این علت
گوش در زرد چشمان بسیار کم پیدا میشود اغلب در سیاه چشم است
سببش این است که کلاه قوش از سرش کوچک است باندازه سر او نیست
مدام کلاهش را از سرش می اندازد و قات قوشچیش تلخ میشود بند کلاه را
از عقب سر قوش گره میزند آن گره بروی گوش چرخ یا شاهین یا بالابان
واقع میشود گوش آن حیوان را میگزد و بعد جراحت میشود از سوراخ گوش حیوان
مدام جراحت می آید هیچ علاجی خوب نخواهد شد خودم بالابان آهوگیر بسیار
خوبی داشتم باین درد مبتلا شد همه روزه هم یک دو سه آهو را با همان گوش
مجروح میگرفت تا دو سال هرقدر علاج کردم مفید نیفتاد تا مرحوم شد
اگر در اول آدمی بفهمد و روز اول برگوش او همان جائی که ورم کرده است
میندازد و محتمل خوب بشود و الا معالجه پذیر نیست این است که پیش مذکور شد
که بر سر بالابان تازه و یا بالابان و شاهین از طولک درآمده کلاه
نو باید گذارد و کلاهش نرم و کار کرده و باندازه سرش باشد البته تنکو تر

بهتر

و بهتر است فصل دیگر اگر قوش صرع پیدا کند چه بسیار قوشهائی مصروع
دیدم و داشتم همین که او را بشکار فرا خورا حوالش می انداختی میرسید و میگرفت
قریب بآنکه آدمی برسد شکارش را رها میکرد و خودش به پشت می افتاد
آب از دهانش می آمد فریاد میکرد بجز این صدای رسمی خودش جور دیگر
صدا میداد و بر پشت افتاده پر و دم را مدام تکان میداد تا او را میگرفتم و چاپچ
نمیکردم ابدا از حرکات عنیف آسوده نبود تا نیم ساعت چنین بود و بعد
خوب میشد بالابان حقار گیر بسیار خوبی داشتم روزی در قزل رباط بحقار
انداختم با حقار دو دور گردند بسیار بلند شدند در نیمه آسمان او را صرع گرفت
مثل آنکه گلوله بخورد همین طور پیچ خورد گاهی سر بالا و گاهی سر از زیر آمد بر زمین خورد
علت پیدا کرد بکار بعد نیامد علاج بقدر نیم مثقال نشادر و نیم مثقال
نبات مصری با هم نرم بکوب در کاغذی بگذار و آن کاغذ را گرد مدور
درست کن مثل بسته تربیت آب نیم گرم و آب سرد و مجوجه کبوتر یا جوجه
مرغ برایش حاضر کن که اگر اندکی غافل بشوی هم هلاکت است صبح دم
آفتاب قوش را بگیر و آن بسته کاغذ را که نشادر و نبات در او است ده
بیست سوزن بزن که سوراخ شده زود اثر کند بحلق قوش بینداز و چند تیکه

کردن

کوشت بقدر نخودی بقوش بده که آن بسته کاغذ بهوای صرف کردن کوشت
بخواهد بر بسازد او را بر روی نشیمن بگذار تا آرام بگیرد بعد از نیم ساعت قی میکند
در قی اول کاهی میشود و سه کرم سفید کشته شده می افتد و الا فلا دفعهٔ دیگر
قی میکند تا دفعهٔ سیم که کردن زرد و قی کرد آن بسته کاغذ نشادر و ریک کرمیست
از پیه زرد و همین که نشادر و آن کیسه آمد معلوم است بعد قی نمیکند تو باز
قوش را بگیر و آب نیم کرم را خوب بر حلقش بریز باز بگذار دو دفعه چلغوز
بیندازد باز او را بگیر و آب سرد بر حلقش بریز باز بر نشیمن بگذار بعد از آنکه
یک چلغوز انداخت تو سر جوجه یا کبوتر بچه را ببر اگر خودش میخورد یک
سینه او را پی بریده بخورد و اگر بد حال است و نمیخورد خونش را بر حلق قوش
بریزد و دلش را هم خورد کرده بر حلقش بگذار و بعد از آنکه بحال آمده دفعهٔ دیگر
از سینه او بده این علت صرع برطرف میشود علاج دیگر بیخ کردن که چسبید
بسیار است بطول داغ کن و همه روزه کوشت او را بدل کن تا خوب چاق
و فربه میشود مثل طولاک خدا از این علت برطرف شود علاج دیگر بقدر کفاف
بیاور روغن زیتون و قدری شیر خشت جوجه خر و تن را بکش پوست
انش را خشکی در بیاور شیر خشت و روغن را و بخاست سفید شده

مکرر اقو

سکست در آن پوست زان بریزد و بخوران مفید خواهد بود انشاءالله تعالی
فصل در خفقان اما این ناخوشی بر سه نوع میباشد یکی زرد و دوم کرد و خاک
میشود و علامت هر سه یک است باندک حرکتی نفس بدشواری کشد زحو مسلسله
تا انتهای عزم ذو رقی او بحرکت آید و در نفس کشیدن دم و دم لیزه را هم
حرکت دهد و بالها را از تنگ شدن نفس گشاده دارد علاج تا میتوانی
او را فربه میکن و آسوده بگذارش و را و طاق تا تاریک سه روز او پیش او
طعمه روغن گرچک بده روزی بده و روزی نده و آب پیش او بگذار
تا بخورد و آب بازی بکند طعمه او را کاکلی بده با پر و استخوان که همه روزه
صبح پرا برگرداند و گوشت کبوتر بچه بده زنهار گوشت کبوتر ارزن خورده را
ندهی که ارزن برای قوش سم است انشاءالله او را فربه کن که آن علت برطرف
شود قسم دیگر خفقان از رطوبت میشود با اندک حرکتی نفس تو از نزند
و از دهنش رطوبت آید و از دماغ و چشمش آب بریزد و سر و چشم خود را مدام
بر کتف مالد و چشم را پاک کند و در بیت صاحب این مرض خشکی هم
داشته باشد ببین هنگام چلغوز انداختن اگر تکه که چلغوزه را می اندازد معلوم است
پرهای سفید زیر دمش و دور مقعدش آلوده بفضله خودش است پس این

حف

خفقانی است بسیار کمت خشکه علاج با میتوانی او را بگوشتهای خوب چاق
کن یک روز او را بسیاق مذکور روغن و شیر خشت و نجاست سفید شده
سنگ را بده یک روز در میان گوشت او را یا با کره و یا روغن بادام چرب کن و
بده اگر باز چلغوز را وصله وصله بینداز علاج بگیر روغن هسته شفتالو را با روغن
فندق و روغن بادام شافی بقدر سنجدی درست کن و آن سه روغن را
با آن پنبه شاف آلوده کن صبح یک شاف و عصر یک شاف بر او عمل کن و از
گوشت کبوتر بچه و کاکلی و گراز و بحری و قره قوش با و بخوران ان شاء الله
خوب میشود علاج دیگر قدری پشم بره را بیاور پاک از اشتغال کن بخش مثل
هلاجی بشود بقدر چهار انگشت ابریشم دو سه لا بر میان آن پشم بسته با نخ
او را با آب گرم بشوی قدری گوشت کمی بر سر پشم به بند آن ابریشمی که بر وسط
پشم بسته بقدر دو وجب باید باشد سر ابریشم را بگیر آن پشم را با آب گرم
بشوی بر قوش بخوران باز گوشت نشانش بده که آن پشم را بخورد نه برده
باشد همین که دست گذاردی بر خزینه قوش دیدی رسیده است آن
ابریشم را بکش تا پشم از حلق او بدر آید اگر هر کثافتی در گلو و در خزانه آش باشد
پاک میشود اگر طرلان ترلان زرد چشم است بجای پشم پنبه را باید چنین کنی.

بابار کم

با آب گرم یا شیر و خیر یا شیر الاغ اگر آن پنبه یا پشم را بشوری و با شیر بدهی
البته بهتر است علاج قسم سیم خفقان این است که از ضرب میشود
این را استادان این فن خفقان ضربی محال العلاج میگویند سببش
این است که قوشچی اش مرد بد خلقی بوده است قوش از دست او زیاد
پریده است هوا هم سرد بوده است و در برف و بوران این حیوان
از تاب سرما از دستش زیاد پریده است کج خلق شده است او را بعد از
زدن ده بیست سیلی و توی سری قپانچه کرد. و در دامن بخش خود
گذارده البته چند دنده کوچک او از این صدمات شکسته و بر جگر
او نشسته است و مجروح کرده است و یا آنکه در هنگام شکار قدری قوش
لاغر بوده و از غایت حرص خود یا از عقب شکار بر سنگی یا بر درختی
زده است که از دندهای او را شکسته علاج قوشچی را بطلب و قوش را
بر او بنما و حکم جاری کن که سی چهل عدد توی سری بکله قوشچی بزنند
او را اخراج کن که این بدبخت پیش دیگری نوکر نشود و فکر قوش تازه
کن که خفقان ضربی بجز این علاج ندارد قوش تو چون مبتلا بدین
خفقان شد جز زدن قوشچی علاج ندارد ناخوشی گرج که خشکی باشد

علامت او این است که اطراف مقعد قوش از چلغوز خودش آلوده
میشود و پرهای زیر دمش هم آلوده در وقت چلغوز انداختن یکدفعه
نتواند از خودش خارج کند و دم را زیاده بلند کند از زیادتی زور بعضی
بزمین افتد و بعضی باطراف مقعد و پرهای زیر دمش آلوده شود علاج
چند روز گوشت خروس جوجه بده و همه روزه آن گوشت را با لعاب
خطمی آلوده کن و بده روزی دو نوبت دور مقعدش را با روغن بادام
یا زیتون چرب کن علاج دیگر گوشت او را بدل کن کبوتر و گنجشک
و کاکلی که اعراب او را قبره میگویند بده از روغن هسته شفتالو و زرد آلو
و بادام چنانکه ذکر شد شافی درست کن با پنبه و پیش از آنکه او را طعمه دهی
برا او عمل کن بقدر دو فندق کره گاو با نبات یا شکر بر او بخوران که انشاالله
خوب میشود مدام پیش آب بگذار تا هر قدر میخواهد بخورد علاج دیگر بیار روغن
هسته زرد آلو را و قدری زیره را نرم بسای آن زیره سوده را بقدر
گردویی بر مقعد قوش بچسبان و دور مقعد او را با روغن زرد آلو چرب کن
سه بار در سه روز چنین کن به میشود این تجربه استادان پیش است
علاج دیگر روغن یاسمین با موم صافی و نفت بگذار چند بار اطراف

مقعد باز را چرب کن علاج دیگر مغز قلم بز را در بیاور و دو سه روز با گوشت
با و بخوران اگر پیه بز زیاده باشد بهتر است ای فرزند اگر قوش تو تب لازم
بگیرد چنانکه پیش تر مذکور شد که نبض آدمی صحیح المزاج در دقیقه هشتاد و پنج میزند
و قوش سلامت یکصد و بیست و سی هم میزند اما همه قوش یکی نیست بدانند
مثلا شاهین چنانکه از همه طیور زرد چشم و سیاه چشم همه سریع سیرتر و با قوت
تر است نبض او نیز از همه بیشتر میزند بدان ای فرزند اول نبض او را بگیر
و بشمار ببین در دقیقه چند دفعه میزند اگر نبض او را در مفصل دوم بال پیدا کنی
و یا پیدا کنی و از شدت سرعت نتوانی بشماری این یک علامت تب
لازم است علامت دیگر در شب و یا روز قوش زیاد بموقع سرش را
در زیر پر کرده میخوابد علامت دیگر هر قدر گوشت خوب با او بدهی میخورد
روز بروز لاغرتر میشود اینقدر میخورد تا از دهنش گوشت پیدا بشود باز از
غایت حرص با منقار میکند چونکه حوصله او زیاده بر آنچه خورده است
جا ندارد میکند و در می اندازد با وجود این اشتها باز لاغر میشود خوردن بیهوده
لاغرتر کند کیج و کول و عاجز و مضطر کند هر که با بیهوده خواری خوی کرد
سوی بیماری و خواری روی کرد علامت سیم بالهایش را جمع میکند

یکبال از این طرف و م دیکبال از آن طرف دمش مدام او آمیخته است
مدهن او و کمر او نمایان است بدا با الهایش را بردی هم نمی انازد علامت
چهارم مدام و بی قاعده آب بازی میکند و آب میخورد بدان این تب
لازم اگر طول کشیده است و بدرجه اول و دوم باشد علاج پذیر است و اگر بدرجه
سیم برسد فکر قوش تازه کن که هر قدر زحمت بکشی بیفایده است ای فرزند بدان
این ناخوشی از رطوبت هم میشود و از حرارت هم میشود اگر از رطوبت هم باشد
البته آب هم کمی از چشم و دهانش می آید علاج طعمه او را دو وقت از کبوتر
و کاکلی و گنجشک و مرغ سیاه و گوشت گراز بده علاج دیگر روزی یک فلفل
سفید با و بخوران اگر دیدی احوالش بهتر شد تو هم فلفل را یکی یکی زیاده کن تا پنج
فلفل هم میتوان بقوش خوراند علاج دیگر زنجبیل را بکوب و زنی یک
نخود با و بده با گوشت بخورد علاج دیگر بقدر نخودی دارچینی از زم لبابی
در میان گوشت گذارده بر او بخوران و اگر حرارت باشد او را ابرد
بگیر و مکانش را بدل کن که هوای او بدل شده باشد مدام طعمه او را از موش
دوپا و سنگ پشت بری و خروس جوجه بده آبی که میخورد لعاب
اسفرزه باید باشد و اسفرزه خشک را در میان گوشت او بگذار و هر عصر

باقدری

باقدری بر بده و روقتی که حرارت او دیدی کم شد البته لعاب اسفرزه را
نمیخورد لکن تو باید بطور شکارچی گری صبح با گوشت بقدر دو سه مثقال
لعاب اسفرزه با و بخورانی ای فرزند اگر هیچ قسم نخورد چرا حرارت او
کم شده است تو باید بقول قوشچیان او را چالمه بدهی و چالمه این است
که ران جوجه خروس را از نزدیک کمرش خیکی بکن آن پوست را معکوس
بکش تا بزانوی جوجه که آمد بر بگیر او را با ریسمان مضبوط کرده به بند و از آن
سر دیگرش بقدر کفاف لعاب اسفرزه و قدری هم از خود اسفرزه
ریخته باش بقدر یک بلوطی چنانکه قوش تواند فرو دهد در بین طعمه خوردن
آن زیادتی پوست را غفلة بر دهن قوشش بده تا فرو برده باشد اگر باز
نخورد او را بزور بخوران هر صبح لعاب اسفرزه و با طعمه عصر اسفرزه خشک
که هم جگر او را خنک میکند و هم فردا صبح با آن پر و استخوانی که خورده است
بر میگرداند اگر لعاب میدهی تا دو سه مثقال میتوان داد و اسفرزه خشک را
از نیم مثقال کمتر باید داد چرا که صبح بر میگرداند با پر و استخوان از حلقش
باسانی بدر آمده باشد انشاء الله خوب میشود علاج دیگر آب خیار چنبر
و آب خیار آبی هم بسیاق لعاب اسفرزه با و بخوران ربع مثقال شیر خشت

اول

اول بر گلوی قوشش بیند از بعد آب خیار را بده بگذار تا سه چهار دفعه علیقو ز
بیندازد بعد طعمه او را که وقت بقدر کفاف بده روزی بده و روزی نده
تا سه نوبت سه نوبت بده و به ترتیب غب اگر خواهی این است آئین طب
زنهار در بالای گوشت شیر خشت ندهی که خطاست اما آب خیار را بهر قدر
خودش میخواهد بخورد علاج دیگر روزی یک نخود کافور بده اگر طوار است
و اگر جره است نصف نخود و اگر قرقی است بقدر جثه خودش تا میتوانی
سعی در چاق شدن و فربه شدن او بکن که بنیه او این علت را برطرف کنند
فصل دیگر در باب پرخوره اگر قوش پرخوره داشته باشد که ترکان او را
قارشقه میگویند و در هیچ جا زیادی ایران نیست و سبب آن آنچه بنده
دیده و فهمیده ام این است که او را از طویلک خانه بی موقع برداشته اند
پرهای او نارس و در خون بوده است خودش را بر جائی زده است و خون
در پرهایش مرده است و گوشت زیر بالهایش سیاه شده است تعفن
کرده است از آن تعفن کرمهای بسیار ریزه پیدا شده است و بیخ
بالهای او را میخورد و می اندازد یا مثل داء القمل که بر انسان مسلط میشود
یکنوع ناخوشی است دلیل و تجربه این حقیر آنکه هنوز یکماه به پائیز نمانده قزل

بلدرونا

بسیار خوبی از آشیان مازندران تازه برداشته بودند برای من آوردند
دیدم یکدم وسط او که قیاق میگویند از دم گوشت شکسته است و چنان
نیست که قابل پیوند باشد با خود گفتم این بچه قوش است اگر این یکدم او را
بکشم البته بهتر و خوبتر درمی آورد با حیفت و کار بهر اسادی که بود او را
کشیدم خوب ملاحظه آن بوقه که در گوشت بود کردم دیدم در میان آن
چیزی است بقدر تخم خشخاش قریب هشتصد نهصد بلکه قریب هزار
دیدم همه در میان بوقه بحرکت درآمدند با ذره بین نگاه کردم دیدم بعینه
قمل است اما پهن تر با خود گفتم سبب قارشقه و پرخوارگی این است این
بوقه را سرش را بستم و پیش شکارچیان و دوستان خود فرستادم که همه دیدند
سبب پرخوارگی این است بدان ای فرزند همین که این جانورها در آن
بوقه اندکی با قوت تر شدند آخر همان بوقه را میخورند این بوقه می افتد
آنها از زیر پوست و بالای گوشت راهی پیدا می کنند و خودشان را
بر بالهای دیگر میرسانند آنرا میخورند البته ملاحظه کرده ای پرهای که از قوش
قارشقه دار افتاده مثل پر مرده است و آب زندگی را ندارد اگر با ذره بین
نگاه کنی جای خایندن آن کرمها خوب نمایان است همین تور که شهپر

میل بچوب خوردن خانها دارد میل این حیوان هم ببال خوردن طیور
بیچاره است قارشقه را سبب بجز این دو نیست والله اعلم علاج اولا
او را در شش روز سه نوبت شیرخشت بده روزی بده روزی مده که مزاج
او پاک شده باشد شیرخشت را بقدر نخودی زیاده نباید داد بعد او را بگیر
و پرهای کوچک او را بکن پنج پرها را خوب نگاه کن اگر باد داما بسر کرده
و سیاه رنگ است معلوم میشود که پرهایش ضرب خورده است علاج
یک زلو بر همان سیاهی بینداز بعد از خوردن خون فاسد جای
دهن زلو را نمک بریز یا نخ بمال تا خون بند شود علاج دیگر آنجا را
با سنگ یا آجر زخم کرده انقدر بمال قریب باینکه خون بیاید جرم قلیان
یا جرم حبوق بر جای مجروح بمال در اطاقی رها کن دو نوبت چنین
کن اگر دیدی زیر پرهایش قرمز شده است معلوم است که قسم آنها
قارشقه است مثل داء الفیل است علاج هر دو یک است مگر اندک فرقی
دارد علاج همان جای قرمز شده را با سوزن ریش کن انقدر که خون
بیاید قدری سرکه و زهره گاو را باهم مخلوط کرده بر جای سوزن طلا
کن علاج دیگر بوره ارمنی و زنگار و نشادر و صبر زرد و دار فلفل

ازهر یک

از هر یک دانکی و سه مورچه سیاه همه را نرم بکوب و جای پرخواره را
با سوزن بیازن و بسرکه تند بشوی و این داروها را بر او طلا کن به شود
این تجربه استادان قدیم است علاج دیگر همین که پر او افتاد صبر کن
تا پر دیگر برآورد پیش از آنکه او ببیند تو او را بکن تا سه نوبت چنین کن
دفعه چهارم بگذار تا بیاورد این هم تجربه استادان قدیم است مفصل
اگر قوش تو شپشه بگیرد علامتش این است که پرهای پشت گردن قوش
راست بایستد و سر را مدام با چنگال و پشت و سینه را با منقار بخاراند
و مدام در حرکت باشد علاج قدری جیوه را بیاور با سرکه جیوه را بکش
و بر ریسمانی آلوده کن بر گردن قوش بینداز شپشه هلاک شود علاج دیگر
آب تنباکو را بگیر قدری نمک در او بریز به باش بر پس گردن و بر کمر قوش
بمال به شود علاج دیگر گیاهی است در باز بندران که او را الکنکواش
میگویند او را نرم بسای و قدری شراب در او بریز و زیر پرها و پس گردن و
هر مکانی که بدانی اجتماع شپشه و محل شورت خانه شان است بمال درستا
همه بریزند علاج دیگر قوش را در آفتاب بکوب همین که گرم شد همه شپشه
می آیند و پرهای پهن درشتی که در پشت قوش است و آنرا اگردان یا زناق

میگویند

میکویند و در هر طرفی سه پر دارد و ری آن پرها همه جمع میشوند او را با مقراض
چیده باش علاج دیگر قدری گل ارمنی قدری تنباکو یا توتون نرم
بسای و در ماسوره کن بدم در زیر تمام پرهای قوشش بگذار قدری
در آفتاب باشد زایل شود علاج دیگر بیاور قدری پنبه حلاجی شده را
بکلفتی انگشتی درست کن در شب بگردن قوشش ببند از و او را در جای
گرم بسته باش تمام شپشه بران جمع بشوند صبح بعجله پاره کرده دور بینداز
اگر قوش تو پر سینه و ران و خزینه خودش را مدام با منقار بکند اگر از بچگی
این عمل را کرده است و طوالک هم پیش تو کرد باز این پر کندن را ترک
نکرد پس این عادت طبیعت او شده است علاجی ندارد و بهمین کشا رفت
باید بماند و شکار کند تو او را گرسنه نگذار که در جوع بیشتر بکند مثل
آدمی است که مدام باریش یا سبیل خودش بازی کند و بکند و بعضی
مردم را هم دیده ام که موی سینه و زیر بغل و پشت ظاهر خودشان را می کنند
این هم از آن قبیل است علاجی ندارد و اگر تازه این عادت پیدا کرده است
بدان گرمی تولید شده است در خزینه قوش اگر سیاه چشم باشد چنانکه
مذکور شد نشادر و نبات باید باو بخورانید و اگر زرد چشم باشد علاج

چندروز در شیر خشت یکدرمیان باید باو داد شاید باسهال آن گرم دفع
شود علاج دیگر روزی یک نخود تا پنج نخود نقده بمرور باو بخوران بتدریج زیاد
کن تا پنج نخود که آن گرمها را یا بقیه را باسهال دفع نماید علاج همان جائی را
که میکند همان مکان را با زهره گاو و آب تنباکو آلوده کن که دهن زننده شود
گر تلخ کنی مکان منقارش را — شیرین شود بت کام زهر بودی او
علاج دیگر تمام آن مکانی که پر میکند تو همه را لکن با پوست برسد قدری بوره
ارمنی با شراب و سرکه کهنه خوب مخلوط کن و او را چاق کن انشاالله
خوب میشود خود این تجربه را کرده ام اگر قوشش تو گرما زده گی بهم برساند
علامتش آن بود که مدام پرتش و پرهای سرش راست ایستاده
و چلغوز او قرمز رنگ چنانکه گوئی قطرات خون دارد علاج قدری
نبات و قدری زعفران مخلوط کن در وقت طعمه خوردن در لای
گوشت گذارده باو بخوران این دوا را الحب جبه و بقیه هر قوش باید داد
و طعمه قوش را از گوشتهای بارد مثل خروس بچه و موش و پادشنگ
پشت باید ساخت آب خیارین و لعاب اسفرزه را با هر طعمه باید باو
بخورانید چنانکه ذکرش در چاله کرده بدهی که جگر او را خنک کند

که دفع آن گرمازدگی شده باشد فصل مرض الکجه بین فالج و رعشه و صرع است
نه این است و نه آن پنجو دلاغر میشود مدام دم و بالهایش میلرزد از شدت
حرکت عنیف گاهی برو و گاهی برپشت در افتد و قادر بر درست نشستن نباشد
گاهی میشود که طعمه را صرف نکند و برگرداند اگر طیور از این مرض مرحوم شود
اگر در زرد چشمان واقع شود سببش این است که قوشچی بادانش گوشت
دو سه روزه مانده گوسفند و یا بزیاده و یا خرگوش مانده با آن حیوان
خورانیده است و در جای رطوبت دار هم بسته است علاج در ساعت
چهار بند قوش را بطول روغن دان و پیشانی و بین دماغ از دو طرف
چشم را با چوب بقم داغ کن و طعمه او را کبوتر و یک نخود کنه کنه باو بخوران
کنه کنه نه همین در مزاج آدمیان کند بفایده خود علاج آدمیان
کند معالجه هر یک از طیور و وحوش بجای خویش برای رواج آدمیان
اینقدر بده که دو ساعت بغروب مانده صرف کرده باشد باز عصر کبوتر
دیگری برایش بکش و یک سینه کبوتر را خوب ریزه کن با یک زرده تخم
مرغ مخلوط کرده بده علاج دیگر قدری دارچینی را کوبیده در لقمه گوشت
باو بخوران بعد طعمه بده علاج دیگر قدری زنجبیل را نرم سائیده

در لقمه گوشت

در لقمه گوشت اول باو بخوران بعد گوشت سینه کبوتر را بر دم او بده که خود شیر
کنده بخورد قدری شراب بر آن گوشت بمال که گوشت را با شراب
کمی خورده باشد در این دو وقت گوشت دادن چندان باید مقید باشی
که گوشت صبح را دو ساعت بغروب مانده صرف کرده باشد تا طعمه عصر را
که رسید بهی با شوق و میل بخورد علاج دیگر یک مثقال روغن گرچک صبح باو
بخوران و طعمه او را قیمه کرده با زرده تخم مرغ مخلوط کن و بده اگر بهتر شد
دو روز بعد مثقال دیگر بده علاج دیگر روزی یک فلفل سفید پیش از طعمه
باو بده اگر بهتر شد تو هم فلفل را زیاد کن تا پنج فلفل هم میتوان داد اگر بار
خوب نشد بگو انا لله و انا الیه راجعون فکر قوش دیگری کن با قضا کار زار
نتوان کرد کلا از روزگار نتوان کرد کردگار آن کند که خود داند
حکم بر کردگار نتوان کرد فصل مرض منخاب است این مرض بر دو نوع میباشد
و اکثر این مرض بر قوش آهوگیر واقع میشود چرا که کله آهو استخوان است
و بالا بان هم گرم و حریص خودش را بقوت بر سر آهو میزند دست او
ضرب میخورد رگ کوچکی از آن ضرب در کف پای قوش پاره و کوبیده
میشود خون در زیر پوست و روی گوشت می افتد فساد میکند کم کم

کم کم خال سیاهی در کف پایش ظاهر میشود همین طور هست روزی بحوت
و روزی بدتا اول بهار که درخت برگ تازه میکند او هم طغیان میکند
تا بکلی از کار می افتد قسم دیگر منخک آنست که ضرب میخورد و باد میکند
اما آن سیاهی و خال کف پا را ندارد این را عرب حفا مینامند و علاج
حفا سهل است علاج منخک البته کف پایش بسیار گرم است هر شب
اسفرزه را خمیر کن بگذار بر وصله آبی و بر پای قوش سر شب بسته باش
بقدر نیم ساعت متوجه باش که قوش آن را وا نکند تا اسفرزه خودش را
گرفته خشک شود تا فردا صبح تو آن کهنه را پاره کرده بردار بگذار استراحت
کند جائی برایش درست کن و زیر پایش را از پنبه دانه فرش کن اگر بخوابد خیلی
خوبست البته در دو سه شب بادش بکلی میرود سیاهی باقی مانده است
همه شب چنین کن تا آن سیاهی کف پا بروی اسفرزه چسبیده کنده شود
علاج دیگر بیاور ده دوازده موی دم اسب را بر سوزن بکش از طرف بیرون
پای قوش فرو کن و از کف پای قوش از روی همان خال سیاه
بیرون بیاور و آن موها را گره بزن باید چنان باشد که مدام آن موها
حرکت کرده بالا پائین برود هر روز یکدو دفعه آن موها را حرکت بده

کم کم اخر بهبود

که جراحت هر چه دارد با موها جاری بشود تا چهل روز دو ماه آن سیاهی
از عقب موها می آید چون آن حلقه موها از طرف بیرونی پای قوش بعید
خوب میشود علاج دیگر یک سوزن را بران سیاهی کف پای قوش بقدر
دو سه جو فرو کن سوزن را بقدر فندقی قوز چشی بگذار قوز را آتش بزن تا تمام
قوز بسوزد بگذار تا قوز خاکستر بشود آنوقت سوزن را بکش کف او را با روغن گردو
چرب کن بعد از یکدو روز آن سیاهی باد بنالاش که اصل منخک است
در می آید جای خالی شده منخک را بجز آنکه چرب کنی هیچ نکن علاج
دیگر اگر هر دو پای قوش منخک داشته باشد ببین هر کدام بدتر است
پاچه بند از همان پایش در آور و قلم پای قوش را بشکن و او را در جائی تاریک
بسته باش و پنبه دانه بقدر چهار انگشت در زیر پایش فرش کن اینقدر باید
تاریک باشد که شب را از روز فرق نکند روزی یکوقت پای او را با روغن
موم و با مومیائی روغن چرب کن بستن شکسته بندی لازم ندارد اگر
این قوش بچه یا یک دو طولاک است بیست روز منکند که خوب میشود و اگر
پیر است ده پانزده طولاک است چهل روز طول خواهد کشید بدان هر قدر
عمر قوش کمتر باشد زودتر جوش میخورد مثل آدمی که جای شکسته بچه با

در بخورد

ازنصف روده ساله ورده روز و پنجاه ازده پنجاه روز و نود ساله تا نود روز
جوشش میخیزد نود ساله دراین نود روز که مدام خابیده است جسد مرض دیگر
بجز پاشکستن پیدا میکند این است که مرحوم میشود نود ساله را گو چوب بشب
سر خویش کیر و پرواز جای که تا کرد دست و پای اشکسته خوب زعمد رنج
دیگر شود پای کوب همین قیاس را در قوش مکن همین که گوشت اندا
با این پای شکسته گرفت پاچه بندکن و آن پای دیگر را بسیاق مذکور
شکسته باشد علاج دیگر فضله کاو را گرما گرم بیاور دو چندان بر او نمک
اضافه کن و بر روی نشیمن قوش بگذار تا چهل روز یکماه روزی دو نوبت
عوض کن صبح و عصر بکلی خوب میشود البته خواهی گفت سیاه چشم چونکه کلاه
دارد آسان است ولیکن من زرد چشم را حکم بیا الفرزند ترا یاموزم قوش
زرد چشم یا طریان و یا قزاوی یا قرقی هر کدام باشد او را بسیاق مذکور در اطاق
تاریک برده باش چوبی کلفتی نشیمن خودش چنان مدور نباید باشد
که فضله ایستد و مقعد باید پهن باشد بر دیوار بکوب و بگذار بند قوشش را
چنان بسته باش که اگر پرواز کند بیاو نزگکد و روز کسی پهن باید پیش قوش
نشسته باشد البته از آب نمک و فضله کرم کاو قوش از آن چوب پرواز

بگذارد بیش

[illegible]

بیکند قوش مرو بگذار تا آویزان بشود پر بزند و زحمت بکشد همین که دیدی
از حرکت افتاد دو بال نمیزند تو او را بلند کن بدان چوب بگذار البته
از ترس آویزان شدن در در ابر خود روا میدارد اگر باز هم از شدت سوزش پا
آرام نه ایستاد باز بسیاق اول تا دو سه دفعه زیاده نخواهد پر بعد از یکدو
روز پایش از شدت نمک و فضله کاو کیس و بی حس میشود که ابدا نمی فهمد
تو بروی آن چوب اینقدر فضله و نمک باید بگذاری که پایش غرق شود
و این دوا تا پشت پایش را بگیرد هر قدر فضله کاو گرم و تازه بتازه باشد
زودتر خوب میشود بهتر آنست که کاوی در نزدیک قوش بسته باشی
که فضله اش گرما گرم بقوشت برسد اگر خفا باشد علامت خفا شش
منحک است یا خفا سیاهی کف پا را انداز علاج او را چند نوبت
بسیاق مذکور شبها اسفرزه بسته باش که به شود علاج دیگر خفا پوست
انار شیرین را نرم بکوب و قدری نمک بر او اضافه کن چند نوبت
بسیاق مذکور بر نشیمن بگذار رفع شود علاج دیگر قدری جفت و مازو را
باهم کوبیده با شاش شتر خمیر کن چند نوبت بسته باش رفع شود
علاج دیگر شاش شتر و اسفند سبز این دو را باهم بکوب و بر آتش بگذار

که قدر

که قدری بجوشد بعد بردار بگذار زمین تا اول نیم گرم شود پای قوش را
در او دو سیب نیم ساعت بگذار تا آن علت برطرف شود علاج دیگر او را
دست بگیر و همه وزه او را اگرداند و بطلب که بهله و گردانیدن رفع خطا را
بهتر از همه خواهد کرد بگردش بگردد بلا از طیور بلا گردد از جان گردنده
دور علاج دیگر او را بروی سنگ عوض نشیمن بسته باش اگر قدری تیزی
هم سنگ بر روغن باشد بهتر است این تجربیات را در منحک وحفظ
من خود کرده ام البته مفید افتاده است اگر انگشت قوشش تو
یکی یا دو تا بی سبب بچین شود که ابا نتواند طعمه را ضبط کند اگر در آن ساعت
تو فهمیدی علاج اول همان انگشت بچین را یک نال و بیندازی اگر نشود از استفقر
علاج دیگر همان انگشت را با سر سوزن بطول داغ کن چنین که رگ پی او
نسوزد اگر با این دو علاج پذیر نشود عبث دیگر زحمت کشیدن آهن سرد
کوبیدن است چه بسیار این مرض را دیدم در انگشت قوش افتاد
و علاج نشد اکثر در سیاه چشم میشود دو درنا و چشم کمتر دیده ام سبب گویا
در وقت گرفتن صید خودش انقدر مضبوط و قایم میگیرد و فشار میدهد
که یک پی انگشت او از کثرت قوت پاره میشود پس التیام عصب

مقطوع

مقطوع محال است جوش نخواهد خورد آن انگشت تا هست بچین خواهد بود
در این صورت خدا کند یکی از انگشتهای کوچک او باشد که بی عیب
تر است و اگر بر این چهار مخلب شکاری او باشد سقط است و کاری از او
نخواهد آمد که از مخلب قوش بحث پی زمان شکارش یقین است
ای فرزند اگر کسی از روی عداوت یکدو شاه بال قوش ترا و دم او را
بشکند او را تا میتوانی بقدر قوه با پرهای مناسب خودش پیوند کن
چرا میگویم اول با سوزن پیوند کن اگر باز نشکند نمیتوانی لوله پیوند بکنی اگر
لوله پیوند از بوقه که در گوشت جنبت بشکند دست تو بجائی نمیرسد زنهار
که پر و بال و دم قوش را انگشتی ولا از صدمه قوش بال کنده یکی بال در نمی آورد
اما دم را در یکی آورد لیکن دو عیب دارد عیب اول آنکه ضعیف پر میشود
در خواهد آورد شاید بعضی را هم در نیاورد و اگر در آمد باز که صدمه میشکند
عیب دوم آنست که بسیار مشکل است در وقت طول یک سال بعد
آن دم کشیده را بیندازد پس لازم میشود که باز آن دم را بکشی بهمین طور
تا عمر دارد باید عمل نمائی مدام در کشیدن و بی تمیز نیست ای فرزند
اگر کسی بدشمنی یا آنکه از صدمه آهو و یا درنا دو سه شاه بال قوش ترا

ازرنه

اندر ریشه بجنبد علاج اگر در ساعت کندن پر شاه بال آگاه شدی و همان پر
کشیده بدست تست تو باید آن پر کنده را در همان موضع خودش بگذاری
و با آن مقراض با ریسمان محکم ببندی که نگاهداری او را اگر جنبد بوقه پر را که در گوشت
میرود با هر خونی که باشد آلوده کن و بر سر مکان خودش بگذار هر پر
شاه بال یک پر کوتاه کلفتی بقدرت خدائی پس بند دارد که عرب
آن پر را مفتاح میگوید خدای جهان آن در بسته را بدست عنایت
کلید آفرید نخستین پر باز بسته بود ز مفتاح فرمود او را کلید دو سه روز
با او شکار مکن تا آن پر کشیده اندکی محکم شود تا چهل روز همان طور بگذار
بسته باشد اگر میخواهی آن گرهها را باز کنی بعد از چهل بی عیب است
و الا باز کردنش لازم نیست تو همه روزه شکارت را بکن تا وقت طولک
در طولک باز کردن آن گرهها لازم است چرا که باید جدا از دو فرق این
بال کنده شده در طولک اول آنست که این بال را پیشتر از همه بالها سر
می اندازد و قدری هم از بال جفت خودش کوتاهتر است در طولک
دوم درست میشود اگر بال کنده شده خودش کم شده است و چند روز هم
از کشیدن شاه بال گذشته است علاج قوشش را قیاچه کن و جای پر

کنده

کنده شده را با آب ترکن که آن نرم پرهای بگوشت چسبیده که مثل پشت میماند
تر بشود خوب وقت کن جای پر کنده شده را پیدا کن پری که مناسب او
باشد اگر پر دویم است که کشیده شده است پر دویم و اگر پر سیم است پر
سیم و همچنین هر کدام که کشیده همانرا بگذار بهمین سیاق پری که جفت خودش
باشد اگر قوش پر کشیده تو طوا است چونکه مدتی است گذشته است مکان
بوقه بال تنگ شده است پس لازم است بقوشش طوار پر جره را بگذاری
و بقوشش جره پر قرقی و قرقی طوار پر جره قرقی بهمین درجه و آن نرمه پرهای
قوش را با آب نیم گرم ترکن و این پر علی ایرده هم بگیر تا نرم شده خیسیده باشد
باز بسیاق مذکور بگذار با مقراضش چنانکه مذکور شد بسته باش بدان
این عمل در قوش بال کشیده میشود دو لو سه ماه چهار ماه تا این قدر که جای بال
کشیده معلوم باشد و بالهای این طرف آن طرف پیش نیامده که سوراخ
پر کشیده را کور کند این عمل میشود هر چه تازه تر باشد بهتر است و این ایجاد
حقیر است مثل پر قوش مثل دندان آدمی است اگر دندان جوان ده بیست
ساله از صدمه سر زدن اسب یا خوردن زمین از ریشه در آید در ساعت او را
بر جایش بگذارند و بدندان این طرف آن طرف بندند البته قوی میشود

مثل

مثل سابر لیکن کم قوت تر است بهنگام شیب و تحلیل رفتن قوتها و افتادن
دندانها اول از همه همین دندان خواهد افتاد و اگر دندان آن جوان بر جا
نگذارد آن دو دندان این طرف آن طرف میدان را خالی می بینند پیش
می آیند آنقدر که هیچ معلوم نمیشود که یک دندان این جوان افتاده است
پس هر قدر زودتر علاج کنی تا جای پر شیده باقی است بهتر و نیکوتر است
ای فرزند اگر در خزینه قوش تو که در آخر عظم ذو رقی است طعمه از پر یا
استخوان یا پشم یا پنبه گیر کند بهیچ قسم او را نتواند بیندازد از پائین هم
او را بالفضه نمیتواند دفع کند علامت اول همین که تو دست بر خزینه
قوش بگذاری می بینی بقدر گردوی بزرگی در خزینه او است و حال
آنکه هنوز او را طعمه نداده علامت دویم زیاده از یک گنجشک نتواند
خورد و میخواهد بخورد اما جا ندارد و از این مرض رفته رفته قوش لاغر میشود و از کار
شکار هم می افتد تا مرحوم شود علاج اول این است که او را صبح پیش از دادن
طعمه دوای قی بدهی مثل جرم قلیان و جرم چپق و یا آب موز
غرض بر دهان و زبان با زمالی و پیش او نشسته باش همین که دیدی
حالت تهوع برای او پیدا شد و گردن را حرکت داد برای قی کردن آن چیز

که در خزینه

که در خزینه او بود تا بگلو آورده است لیکن از دهن در نمی آید تو بچابکی گلوی
قوش را بگیر و دیگری هم پای قوش را بگیرد با چوبی یا با چخماقی و یا با آلتی
هر طور هست از حلق او بیرون بیاوری به شود چند روز طعمه او را با زرده
تخم مرغ آلوده کن و بده ابدا این چند روزه پر و استخوان باو نخوران
که خطاست اگر از این مقیات قی نکند و طعمه را بالا نیاورد که تو
گردن او را گرفته بعنف در بیاوری بقدر یک گنجشک گوشت بره را
لقمه لقمه کن و در آب گرم بینداز بده بقوش بخورد و بعد از دقیقه قدری
نشادر و نبات چنانکه مذکور شد باو بده باز پیش قوش نشسته باش
همین که دیدی آن طعمه بر گلوش رسید بسیاق مذکور بگیر در بیاور اگر از این
هم طعمه را از خزینه بالا نیاورد علاج آخر این است که قوش را محکم ببند
و او را سر بالا بخوابانی در جائی که باد نیاید پاهای قوش را فراخ کن
و او را به پشت بخوابان سوزنی و ریسمانی با قدری صبر زرد و بنک
سوره این دو را در هم کرده کوبیده باش که حاضر باشد همین طور که
قوش را سر بالا خوابانیده از طرف راست به بن ران و آخر عظم ذو رقی
پرده است نازک پرخورده های آنجا را بر کن تا پوست نمایان شود

پیدا شو

بادبی قلم تراش غلاف بقدر دو انگشت پاره کن بعد از یک پوست
به پرده سیم میرسی آنها را هم بجابجا پاره کن دو انگشت را از میان
رودهای قوش دراز کن و خزانهٔ قوش را با استادی در بیاور که نمایان
شود بجلدی و چابکی پهلوی خزینه را پاره کن آن طعمه مانده را در بیاور
رود خزینه را بدوز و در جای خودش بگذار بعد آن سه پرده را یکی یکی
بدوز بعد آن پوست را بدوز اول پوستی که مجروح است از آن جبر و
ورنه گوبیده برنزه و قوش را رها کن تا قدری استراحت کند همه روزه
طعمهٔ او را زردهٔ تخم مرغ باید بدهی اگر نمیخورد گوشت را کوب تا نرم شود
بقدر نیم گنجشک گوشت کوبیده و دو عدد زردهٔ تخم مرغ صبح بده
تا ظهر آن گوشت را بده و نوبت دیگر بده تا عصر باز اگر برد دو تخم دیگر با گوشت
کوبیده بده تا دو روز چنین کن روز سیم گوشت را قیمه کن با زردهٔ تخم
بده سه روز نیم قیمه کرده بده و سه روز دیگر لقمه کن با زردهٔ تخم بده هر لقمه
بقدر فندقی باشد زنهار در این مدت گوشت بر دست او ندهی که
خطاست چرا که فوت میکند که گوشت را پاره کند لابد از آن قوت
یا خزانه و یا آن سه پرده پاره میشود اگر یکی از آنها پاره شود البته الاک

دهنو

خواهد شد اگر کسی خروس را اخته کرده باشد این معالجه را نکو میتواند
بکند مثل یکدیگرند قسم دیگر هم این ناخوشی در قوش هم ظاهر میشود که
از طعمه نباشد آن آسانتر از طعمه در آوردن از خزانهٔ قوش است و هم
همین طور کم میخورد و قادر بر خوردن نیست زیاده از یک گنجشک اگر
طعمه بانش نمیتواند بخورد اگر دست هم بر خزانه اش بگذاری می‌بینی
که بقدر گردوئی بزرگی در خزانه اش هست همان گنجشک را اگر با پرید
فردا صبح طعمه را هم می اندازد ولیکن آن چیز بزرگ در خزانه اش هست
این نوع ناخوشی اغلب در قوشهای سیاه چشم پیدا میشود از آنکه
میخورد آن لکه بر خزانهٔ قوش و شکم قوش می آید یا از قاز یا بال میخورد
که قوت بال قاز بدن از چماق است و یا از در یا منقار و لگد میخورد و یا دو
زدن بصید خودش خطا میکند شکمش بر زمین میخورد و اگر زرد چشم باشد
بر سنگ یا درخت یا از چیز کلان گرفتن ضربه میخورد از این صدمات
شکم و خزانهٔ قوش آزرده میشود خونی در شکم قوش پیدا شده کم کم
منجمد میگردد و در خزانهٔ قوش را میگیرد و خزانهٔ قوش با لوچک میکند
که جای خوردن طعمه زیاد ندارد آن خون منجمد شده کم کم سفید میشود

مثل منبر رو در رو سخت تر شود و خزانه قوشش را احاطه میکند فشار میدهد
تا محجریت پیدا کند با قوش را بخشد و تا محجریت پیدا کرده است اگر معالجه
کردی خوب میشود اگر محجریت پیدا کرد دیگر معالجه پذیر نیست علاج اینهم با او
یکیست فرقی ندارد در این باید آن نیز را بریده و در آورد که خزانه قوشش
باز شده باشد در آن معالجه باید خزانه قوشش را شکافته و آن طعمه مانده را در آورد
بجز این هیچ فرقی ندارد باید چنانکه مذکور شد تخم مرغ بهمان سیاق بدهی
اما تا آن صبر و سوره که در آن جراحت ریخته خشک نشود و نه افتد
زنهار نگذاری که قوشش تو آب بازی بکند که هلاک خواهد شد بدان برای
همه زخمهائی که در قوش میشود از مخلب قره قوش و غیره چه از درنا و چه از
آهو و یا شاخ و یا چوب درخت هر نوع زخمی که بر قوش وارد آید و لو
بیست روز گذشته تا مادامی که آن کوله نیفتاده است مبادا بگذاری
آب بازی کند که بیم هلاکت است اگر تشنه بشود بعد از پنج شش روز
آب را در کاسه کن پیش رویش نگاه بدار تا چند دهن بخورد همین قدر که رفع
عطش او شده باشد کفایت است در اقسام طیور چه زرد چشم و چه سیاه
چشم چونکه خلقت خدائی آنها چنین است که از شاه بال ایشان

هفت عدد

هفت عدد از زیر بال نمایان باشد و دوازده دم باید داشته باشد
بسیار کم اتفاق می افتد هشت پر از زیر بال نمایان بشود لیکن قوش با
سیزده دم و چهارده دم اتفاق می افتد اما برتری نر قوش دوازده دم
ندارد ای فرزند بیا ترا چند پند دهم تو نصیحت من را گوش و خرد هوش
کن که در آخرت رستگار و در دنیا پایدار باشی نصیحت اول اگر چه میگویند
و مشهور است که همه شکارچیان کذاب و دروغگو میباشند تو دروغ مگو
که دروغ گوئی و کذب بدترین صفات انسانی است سعدی گوید
راستی موجب رضای خداست کس ندیدم که گم شد از ره راست
دویم با دوستان و هم قطارانت خیانت مکن اگر نه قوش رفیقت را
دیدی که جا افتاده است و این کبک خسته شده و گرفته قوش او است
نباید از تو سؤال کند که کبک گرفته قوش من را ندیدی کجا رفت
او را نشان بده بلکه خودت هم با او برو و گرفته او را با هم پیدا کنید
تا رفیق تو از تو ممنون و دلخوش شده باشد تا اگر برای تو هم چنین
اتفاق بیفتد او هم تلافی بکند از بسکه با خیانت دارد مواجب
کوئی خیانت عین خیانت است شیم قوش و تو را رفیق و همراه

خود را

خودت را مدزدی که دزدی بدترین صفات انسان است مدام در جوف
هستی که مبادا صاحبش برسد و من را قوش دزد و سنگ زد قلم بدید
که مانند حسن درشتی قلم رفته باشی که مدام این کارش بود اگر قوشی از مال
رفقا را به پیشنی بر همه عرضه دار که من قوشی گرفته ام مال که هست اگر صاحب
قوش شناسی او را تسلیم او کن هم ثواب عظیم کرده و هم نیک ذاتی خود را
ظاهر نموده ببین چه قدر گناه دارد که تو قوش را بدزدی و بخانه بیاوری
صاحب بیچاره اش در برف و سرما کوه بکوه فریاد کنان و بر سر زنان
عقب قوش بگردد خدا میداند چند روز زحمت بکشد و بگردد تو استراحت
با قوش غیر در خانه نشسته باشی البته خدا را خوش نیاید لابد چند روز نمیگذرد
که این قصاص بر تو خواهد شد چو نیکی کنی نیکی آید برت بدی را بدی باشد
اندر خورت ای فرزندا آلت دیگران جماع کردن لذتی ندارد
مکن که بدنام دارین خواهی شد چهارم اگر با قوشچی یا شکارچی دشمنی هم رسانیدی
و روزی اتفاق چنین بیفتد که دشمن تو قوش خودش را گم کرده است
و بحسب اتفاق آن قوش را تو یافتی و الا نیک ذاتی کن قوش را بر دست
بگیر بر پیش عدو خودت باو بده که همین محبت تو دفع عداوت با این را

بالحذا

میکند و اگر باز او با تو عداوت کند مردم او را بدذات و ترا نیک ذات
خوانند اگر این را نکنی و قوش او را به بینی نهان از نزدیک بزنی و ندیده بگیری
قوش را بگذار و بر وجه بسیار مردمان بد را دیدم که بر سر یک کبک با هم قطاران
نزاع کردند روز دیگر قوش یکی گم شد بدست یکی آمد و او از حرامزادگی
که داشت قوش بیچاره را کشت و دفن کرد مبادا چنین کارها را بکنی
که در دنیا و آخرت رستگار نخواهی شد بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اسی ای فرزندا اگر در زمستان قوش تو نا از بابت
گرفتن مرغابی یا کبک در آب افتاد البته اگر علاج نکنی هلاک میشود
علاج در ساعت اگر گرفته است همان صید خودش را بکش خون دل
و جگر او را بر قوشش بده و او را قپانچه کن در بغل قوشچی بروی سینه
قوشچی بگذار و او را بمنزل بفرست یا در سر حمامی یا او طاق گرمی را انجا
از بغل در آورده ببین اگر آن دل و جگر را صرف کرده است بقدر
لزوم او را از گوشت مرغ گرم سیر کن علاج دیگر او را قپانچه کن
و آتش کن و قوش را در میان شال یا دامن قبا و یا دستمال بگذار
او را دور از آتش بگیر که حرارت آتش بر دستمال بخورد و حرارت دستمال

بر قوش

برقوش بخورد و او را بقاعده مذکور سیر کن تا خشک شود بعد بازش
کن بشود علاج دیگر اگر جائی باشی که هیمه نباشد و مجال ایستادن را
نداری گوشت را قیما پخچه کن و در توبره بگذار و آن توبره را بر سر اسب
بزن سوار اسب شده رو بمنزل تند تند بران که نفس اسب قوش ترا
حیات دهد و نمیرد باز بسیاق مذکور سیرش کن و توانی که از این
معالجه پر و بال قوش تو در هم و شکسته بشود لیکن از مردن بهتر است
ای فرزند اگر در برف و سرما افتادی هیچ نوع گوشت با خود نداری
که قوشت را سیر کنی منزل دور است و سرما هم شدت مع باد در و برف آمده
قوش نازنین تو مرحوم خواهد شد علاج در ساعت از اسب فرود آی
و دست اسب خود را از بازو دبسته باش با نوک چاقو اسب را رگ
بزن جامی در زیر رگ اسب بگیر که خون اسب بر جام ریخته و بسته باشد
همان را بقوش بده که از مرگ جسته باشد اگر قوش تو در آب بیفتد
و او را آب ببرد و قوش بیجان بشود بعد از چندی تو او را از آب پس
بگیری می بینی که مرده است و اصلا نفس ندارد و لو نیم ساعت باشد
که او خفه شده است علاج در ساعت آتش کن هر آتش که باشد قوش مرده را

نزدیک آتش

نزدیک آتش بخوابان و خاکستر آن آتش را کناری بکش چندان گرم نباشد
که پر و بال قوش را بسوزاند تو آن ریماد را بر زیر بالهای قوش و پشت قوش
بریز همین که آن خاکستر سرد شد بردار باز ریماد دیگر بریز تا چند نوبت چنین کن بحکم
خدای قوش مرده تو زنده میشود همین معالجه در آدمی و هر چیز که در آب خفه بشود
بعد از نیم ساعت سه ربع ساعت از مردن گذشته باشد این معالجه جایز است
چه در آدمی و چه در طیور چندین بار این عمل را خود کردم و خوب شده اند
هر کو خفه شد ز آب همین است نجاتش خاکستر گرم است کز آب حیاتش
باب نصیحت که این اندرز را فراموش نکنی ای فرزند اولا هیچ چیز را
از هیچکس مخواه و لو از یک پول تا کرور باشد چرا که اگر خواستی و او هم داد
تو باید تا قیامت رهین منت او باشی و هر احکامی که بر تو کند توقع دارد
که امرش و حکمش جاری شده باشد مگر قوش و توله و تازی که آلت شکار و کیف
باشد اگر چه آنهم بد است لیکن چندان منتی ندارد و اگر ندهد خفت هم ندارد
دوم سه چیز را امانت دادن بدوستان و شکارچیان غلط است
اولا اسب سواری خودت را دویم تفنگ دست خودت را سیم قوش
دست خودت را این سه را امانت دادن مثل آنست که آدمی زن خودش را

امانت

امانت بدهد اگر زر امیشود بغیر و دوست امانت وادا این سه را بهم میشود
پس درانصورت زنهار این را امانت ندهی که حکمارشته محبت بزنجیر
عداوت مبدل خواهد شد اگر میخواهی بدهی ببخش که عطا کردن کار جوانمردان است
یا مده یا مستان زین دو یکی باید کرد داون و استدن کار جوانمردان نیست
ای فرزند نصیحت چهارم آنست که اگر در کوهسار و جنگل با باز بخواهی شکار کنی
لازم است که جلقور را از گردن قوش در بیاوری که دو عیب دارد عیب
اول آنست همین که کبک یا دراج یا تیهو یا قرقاول را بر بنه انداخت پیاده شده
از عقب صید خود دشنیده و دور آن هین دست قوش بجلقو می پیچد شکار قوش
میرود و قوش بیچاره دستش در میان جلقور رفته و بال گردنش شده
در بند میماند عیب دوم چه بسیار اتفاق افتاده است که جلقور بر شاخ
درختی بند شده است یا گره خورده است تو قوش را گم کرده و بعد از ساعتی
دیدی که بیچاره بر درخت آونگ و مرحوم شده است در اینصورت باید
در جنگل و کوه جلقوی قوش را در آوری که چابکتر شده باشد بدان جلقور برای
شکار صحرا لازم است که باید جلقور را بگیری تا اگر شکار بصدمه بخورد و اسب را
بتازی با قوت دست مثل گلوله قوش از دست تو بدر رفته باشد

که اگر طالبی

که بگیر شکارش را بگیرد برای کوه و کبک و تیهو چونکه مایه دارد و از بلندی می اندازی
زور دست لازم ندارد و پس نبودن جلقو در کوه و جنگل نیکوتر است بدان ای فرزند
اگر قوش یا قرقی بگیر تو آمد که طبیعت این قوش دو چی است اگر انداختی و
شکارش را گرفت خوب و الا دور میکند تا از چشم غایب شود من سه حیله با این
نوع قوش کرده ام و تجربه حقیر است که این عمل را ترک کرده است حیله اول
سر دهن که روغن دان باشد کمی داغ کن تا بسوزد بعد دو سیخ ابریشم را
بر سوزنی کشیده موم بزن تا مضبوط بشود سه انگشت پایین مدهن سوزن را
بر دم اولین فرو بر و از دم دوازدهمی بدر کن دوازده دم را چنان بکش که بین
هر دمی یک انگشت زیاده باز نشود چرا که وقت دور کردن باید تمام دم را باز کند
البته آن ابریشم نمیگذارد که بطور خاطر خواه خود دمش را باز کرده باشد
چونکه بر خلاف طبیعت او شد می نشیند و دور نمیکند حیله دویم از دم پرهای
جر که چهار شاه بال او را از یکطرف ببر و همان پرهای بریده را در جای
نگاه بدار و اگر طرلان است بروی شکار و اگر قرقی است بروی شکار بلدیرچین
و طرلانت را از مایه بینداز تا قوش تو بداند کند شده است و یکطرف پیرد
چند روز با این بال بریده با او شکار کن البته دو سه روز میشود دیگر دفعه دیگر

که بر

که بر زمین منشیند تو او را الطلب همین که از زمین بر دست تو آمد سیرش کن و از
شکارش بگذر چند روز با او بهمین سیاق رفتار کن همین که دیدی اگر گرفت
بر زمین نشست دو سه دفعه بحال او را پیوند کن باز شکار کن تا چهار روز چهار بال
بریده را با سوزن نازک بخوبی پیوند کن که آن عادت دور کردن را فراموش
کرده است اگر با من درین رهه یکی شود چنین کن تا فراموشش شود دو
حیله سیم خیلی او را لاغر کن اگر هوا سرد است دم بدم او را چشته بده که نظر
او خالی نباشد که سرما او را بریده بخشد و ضعف کند و او را از پایه بیندازد و
اگر گرفت سیرش کن و اگر نگرفت از آن لاغری قوت دور کردن ندارد
البته می نشیند باز او را الطلب و سیرش کن کم کم او را چاق کن بیت
بگوشت شکارش برسد البته آن پرسه زدن و دور کردن را فراموش کرده است
من خود بقوش بزی داشتم مدام با دوستان که شکار بلدرچین میکردم
عادت این بقوش چنان بود که میگرفت و دور میکرد چهار پر او را بسیاق
مذکور بریدم با پر بریده چند روز با قوت دست با او بلدرچین میگرفتم
تا آنکه دور کردن را موقوف نمود اگر میگرفت لابد نشستن بود دیدم
که احوال او را چنین دیدم روزی بچه او را پیوند کردم تا چهار روز که

بچهار روز

چهار پر بریده او را پیوند نمودم و در نهایت خوبی شکار میگرد و بکلی حکایت
دور کردن را فراموش نمود و این حیله ایجاد حقیر است نصیحت ای فرزند
اگر قوش را کبک یا تیهو انداختی از نیمه منزل برگشت و دور گرد در اثنای
دور کردن باز کبک دیگری بلند شد و قوش تواند دو بر ایشان آمد
یا در هوا اگر گرفت یا به برد و گرفت در هر دو صورت کبک را سر ببر
اما زنهار زنهار که قوش را سیر نکنی که خطاست کله مغز بصرش بده
که خطاست چرا که مدام به دور کردن عادت میکند اگر کبکی بر نخواست البته
قوش تو از چشم غایب میشود این فقره در بالابان حقار گیر و درنا هم میشود
که بالابان اند و در حقار را رها میکنند گاه هست هوبره یا مرغابی از زیر پاش
بلند شد می آید و او را میگیرد تو برو بالابانت را بردار اگر آبی نزدیک است
این قدر بالابان و آن شکاری که گرفته است هر دو را و زیر آب بکن که
خودش آن شکار را رها کند دفعه دیگر چنین عملی نکند چو خود را دید در طوفان
گرفتار دیگر از آن شکار نخواهد کرد رفتار ای فرزند در اول که میخواهی خوشها میخواهی
سیاه چشم کلان بگیر را طولک بسته باشی داغ کردن دماغشان لازم است
خاصه قوش آهو گیر و درنا گیر چرا که سوراخ دماغ سیاه چشم گود است و تو

و تو سر آهو را از زیر پایش میبری و مدبحه آهو را میکشد از رگهای آهو خون بر دماغ
او پر میشود و منجمد میگردد و راه نفس او را میگیرد بستن هم آن خون بیرون
نمی آید چرا که مثل پاره است سوزن جوالدوز را خوب در آتش گذارد
چون سرخ میشود آن تکمه میان دماغ را بسوزان و آن گودی لوله دماغ را
با آن سوزن مثل ناودان درست کن تا هر وقت دماغ او را میشوئی آن
خونها که در دماغ او رفته است با آب بیرون آمده باشد برای سیاه
چشمان کلان گیر داغ کردن لوله دماغ لازم است خاصه قوش آهوگیر و
قوش درناگیر اگر بگوئی چرا خداوند عالم دماغ آنها را داغدار خلق نفرمود
سبب آنست که آنها خودشان در صحرا چیزهای کوچک میگیرند از قبیل
کبوتر و با قرقره و قاز و الاغ و آنچه بکیف خودش اول پر کنده بعد بخاطر جمعی
میخورد همان شکارش خون آلود میشود آنرا هم بعد از خوردن بر زمین پاک
میکند تو او را بعلم تو شیخی گری و شیطنت انسانی با آهو و درنا میرسانی
آن بیچاره از غایت حرص و جوع آنوقت که آهو را گرفت و تو سر آهو را
بریدی البته تمام دماغ و سرش را هم در خون آهو میکند خاصه آن شاه
رگهای آهو را که بریدی ده قدم خون جستن میزند بلوله دماغش سهل است

مانند مغز در سر

مانند مغز در سرش جای میگیرد درنا هم همچنین پس داغ کردن دماغ سیاه
چشمان کلان گیر واجب است قوش سیاه چشم را داغ دماغ لازم است
تابستان از نفس داغ دل تو از آهوان ای فرزند اگر قوش زرد چشم و یا سیاه
چشم را عقب شکار انداختی و خیلی تلاش کرد و زحمت کشید یا شکار را
گرفت تو هم در ساعت رسیدی دیدی قوش تو گرفته است از زحمت
زیاد دهان قوش باز شده است و پرها را گشاده نموده است زنهار زنهار
مبادا تو هم در آن حالت سر شکار را ببری و گوشت را سیر کنی که
خطاست اولا قوش تو ناخوش میشود دوم لابد سه چهار روز دیگر
بکیف تو شکار نخواهد کرد دلیلش این است که قوش تو از بابت
تلاش زیاد و سعی خون با پیه که در وجودش هست مخلوط شده است
و صید او هم از ترس و تلاش کردن برای خلاصی هر قدر سعی و قدرت
داشته است بکار برده است تو هم در ساعت سر او را بریده میخورانی
حارث بن کلده که از اطبای عصر حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله
بود بخدمت نوشیروان عادل آمده حکمت خود را عرضه نمود از جمله
عرض نمود که چون خشمناک باشی باکل طعام مپرداز گویا در قاطبه

حیوان

حیوان این همه سنی جاری وساری است سر صید را ببر که قوش
دیده باشد و قوش را از روی صید کلاه کن و بردار اقلاً هم ساعت
بر دست بگیر تا دو سه دفعه خودش را تکان بدهد و دهانش را بر هم بگذارد
و بالها را جمع کند و نفس او تازه شود آنوقت کلاهش را بردار
برو و بر روی صید خودش و سیرش کن چه در باز چه طرلان و چه قرقل
و در ترمتای و کاکلی باز اگر دو ور درخت بسیار عقب کبک برود
البته از قله کوه هم آورده است آنهم زیاده زحمت کشیده است
سر کبک را ببر بگذار تا خودش تمام پرها را بکند و بخورد چونکه باز کلاه ندارد
نمیشود از دست او گرفت فاصله این خستگی باز همان پر کندن است
ای فرزند این فقره را بدان حکمت آلهی است برای طیور که خودشان
در صحرا صیدی که میگیرند اول پر او را تمام باید بکنند تا همه پر را بکند
راحت میشود آنوقت میخورد و این است که مدام صحیح المزاجند
تو هم چنین کن که زیان نخواهی دید از حکمت طبیعت غافل
مباش هان کز حکمت آلهی آن نیز آیتی است دور سپهر و سیر قمر تا
آفتاب مجموع از کمال طبیعت حکایتی است ای فرزند بدان

هنگام شکار

هنگام شکار رفتن و سوار شدن از همه نوع آلت صید کردن باید همراه
داشته باشی که هر قسم شکاری در پیش تو آید کرده باشی از قبیل تور گنجشک
گیری و تور قرقی گیری سیخ و دوکزه بسیار میشود در صحرا شکار میکنی
طرلان بسیار خوبی می‌بینی و یا قرقی در جلو تو آمده نشست یا شکاری
گرفت و یا بالابان بسیار خوبی دیدی نشسته است اگر اسباب
گرفتن آنها را همراه داشته باشی ببین چه قدر کیف دارد که بعلم آنها را
گرفته باشی روزی قوشم را بچقار انداختم و این بالابان چه قدر
عزیز بود پیش من در حالتی که چقار را به نیمه آسمان برده بود که قریب
بگرفتن بود که قره قوش آمد و بالابان مرا در آسمان گرفت و کشت
من و سواران خود اسب انداختیم و بالابان را از آن نابکار گرفتیم
دیدیم مرده است و جگر مرا کباب کرده است طور قرقی گیری با
من بود آن حرامزاده رفت سنگی نشست با طور قرقی گیری نمیشود
عقاب را گرفت اقلاً باید دوکزه قرقی گیری و گنجشک گیری عقاب
که قره قوش باشد نمی‌آید و اگر هم بیاید و را میکند دیدم و لیچه در نظر
نشسته است آن دوکزه که طور قرقی گیری باشد برای لیچه نصب

کردم

گردم بیچاره بطمع خام آمد و بدام افتاد و اورا گرفتم از دم اسب چهار
پنج حلقه محکم قوی درست کردم و پوست گنجشک را خیکی کندم
بر پای ولیجه با آن حلقه ها بستم و حلقه های مو را در میان پرهای گنجشک
پنهان کردم چشم ولیجه را دوختم بالا بین و اورا رها کردم و دیدم
قره قوش قاتل قوش من بیامد یک ساری آمد برای ولیجه که شکار او را
گرفته باشد همین که رسید در هوا دست انداخت که گنجشک او را بگیرد
انگشتهایش رفت بر حلقه مو هر دو از آسمان با هم آمدند بر زمین من آب
تا چشم و سار را گرفتم قدری پر اضافه کردم و حلقه موها را قوی تر درست
کردم چشم سار را دوختم قدری بالا بین کردم آوردمش پیش روی
قره قوش بهوا بیرون انداختم بلند شد قره قوش دید که سار است شکاری
کرده است میرود بطمع آنکه بیاید صید او را بگیرد ندانست که صیاد صید
خواهد شد آمد از بلندی در نهایت جلال که طعمه سار را گرفته باشد
همین که دست انداخت برای آن پرهایی که برای سار بسته بودم
انگشتهایش در حلقه مو بگیر افتاد هر دو آمدند بر زمین افتادند قاتل را
مقتول نمودم کیفی کردم که تو گویی قوشم کشته نشده است

بلی باید

پس باید آلات همه قسم شکار با تو باشد که هر صید را دیگر گونه لذتی است
حتی اسباب ماهی گرفتن تا اسباب شکار تو تکمیل شده باشد

جهان چون ز اسباب پیوسته‌اند — ز هر گونه اسباب بایسته است
ترا هم گر از صید برپاست قید — بدست آر مجموع اسباب صید

ای فرزند اگر قوشت را قره قوش بگیرد و بخورد و در پیش روی تو نشیند
و چنگ را بر زمین پاک کند اگر چرخ قره قوش گیر با خود داشته باشی
و بیندازی و او را بگیری و نسق های مختلف بر آن بفرمایی البته
هیچ لذتی بالاتر از این نیست فصل در عمل صیادی کنند مرا
اگر با کف دهان شتر مست سه نوبت بجبانی و خشک کنی از خوردن
او طیور بیهوش گردد و اگر باقلا را هم در مرگ موش کی سم الفار باشد
بجوشانی در جایی که درنا و قاز و کلاغ و زاغچه جمع میشوند بپاشی
هر کدام آن باقلا را بخورند بیهوش میشوند و اگر دیر برسی البته حرام
میشوند همین که گرفتی و سر او را بریدی در ساعت شکمش را پاره کن و امعای
شکم او را دور بینداز که بگوشت او اثر نکند اگر قوش بوزی یا
تونکی داشته باشی و بهر قدر او را گرامی بداری اتفاق در شکارگاه گم شود

یا روز

یا روز دیگر یا چند روز باز بگیر تو باید نگاه داری آن قوش دیگر باعث زحمت است البته طبیعتاً و مثل اول نخواهد بود و بد طبیعت خواهد شد خامه اگر بشکاری گرفته و سیر شده باشد و یکشب در صحرا خوابیده باشد سنگ او را نگاه نمیدارم دوستان مختارند

شبی گر قوش تو آواره گردد ز جای خویش و نزد دو شبانش
بکار صید دیگر بر نیاید کنی گر در مثل جانی بجانش
بویژه آنکه صیدی قسمت آید در آن صحرا بچنگ از آسمانش
من او را رایگان هم می نخواهم اگر خواهند دیگر دوستانش
هر آن باغی که نخلش سر بدزد ز باغش پای بر زد باغبانش
من آن قوش نکرم دوست دارم که باشد جای دست دوستانش
نوشتم این کتاب بازنامه که تا از من بماند داستانش
بعهد ناصرالدین شاه قاجار که بر گردون رسد حکم روانش
همیشه جاه و دولت همرکابش همیشه عز و شوکت همعنانش
همیشه صید همت در کمندش همیشه دست قدرت در میانش
قدر تیر و نشانش جان دشمن ملک بازو فلک همچون کمانش

مدیح شاه مشتاقی چه گوئی
که عاجز ماند گردون از بیانش

تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم الاربعا فی شهر ذی القعدة الحرام فی سنة الف و مائتین خمس و ثمانین من الهجرة النبویة من افکار و تجربیات تیمور میرزا ابن حسنعلی میرزا الملقب بفرمانفرمای مملکت فارس